



روان‌شناسی رشد

در طول تاریخ، پیچیدگی وجود انسان، دانشمندان را وادار کرده است در مطالعات خود درباره این مخلوق شگفت الهی، ابعاد گوناگون از وجود وی را بررسی کنند. در این حوزه، ویژگی‌های جسمانی، روانی، عاطفی، اجتماعی، شناختی، اخلاقی و... انسان از جمله مسائلی است که متخصصان روان‌شناسی رشد درباره آنها مطالعه کرده‌اند. همچنین تبیین اندیشه‌ها، گرایش‌ها و رفتارهای آدمی، همواره مورد علاقه محققان بوده است. از سوی دیگر، بسیاری از افراد علاقه‌مندند درباره خود و فرزندانشان شناخت داشته باشند. مثلاً کسانی که فرزندی دارند یا قرار است در آینده نزدیک، خداوند متعال فرزندی به ایشان عطا کند، دوست دارند مطالب زیادی را درباره نوزاد بدانند. شناخت ابعاد وجود آدمی در مراحل ویژه‌ای مانند نوجوانی و جوانی نیز، مورد علاقه والدین، مربیان و روان‌شناسان است، و تبیین این‌گونه مسائل را در حوزه روان‌شناسی رشد باید جست‌وجو کرد. به همین جهت، مناسب است برای آشنایی با مفاهیم پایه، چند پرسش را بررسی کنیم:

درباره مفهوم رشد چه می‌دانیم؟

روان‌شناسی رشد چیست؟

در روان‌شناسی رشد، چه هدفی مدنظر است؟

مسائل مطرح در حوزه روان‌شناسی رشد کدام‌اند؟

تعریف رشد

به طور کلی، «رشد» از واژه‌های کلیدی در قلمرو روان‌شناسی رشد به شمار می‌رود و آنچه در ابتدا از این واژه به ذهن متبادر می‌شود، معنای پیشرفت، ترقی و تکامل است؛ چنان‌که درباره رشد گیاهان، حیوانات و انسان نیز بیشتر، معنای فزاینده‌گی فیزیکی در وزن، حجم و قد به ذهن خطور می‌کند.

مفهوم رشد برخلاف معنای رایج آن در معارف اسلامی در قلمرو روان‌شناسی، بار ارزشی ندارد و فقط مراحل از تغییر را بیان می‌کند؛ خواه این تغییر، سیر صعودی داشته باشد خواه سیر نزولی. به عبارت دیگر، واژه «رشد» در حوزه روان‌شناسی، شامل نمو و حتی رکود و انحطاط نیز می‌شود و تغییرات صورت گرفته در این فرآیند، مراحل گوناگون از لقاح تا مرگ را دربر می‌گیرد به همین دلیل، برخی متفکران غربی و ایرانی، واژه «تحول» را برای رساندن این معنا مناسب‌تر دانسته‌اند.

درباره «رشد»، تعریف‌های گوناگونی بیان شده است که در اینجا برخی از آنها را ذکر می‌کنیم:

الف. تغییراتی در ساخت بدنی، عصبی، رفتار و نشانه‌های ویژه شخص که همه به ترتیب بروز می‌کنند و در حد معقولی باثبات‌اند.

ب. «رشد» واژه‌ای است که برای تشریح تأثیرات بی‌شمار عوامل داخلی و خارجی بر انسان از نخستین لحظات زندگی تا دوران بزرگسالی و مرگ آنان به کار می‌رود و نه تنها شامل نمو و نضج می‌شود، بلکه رکود و انحطاط را نیز دربر می‌گیرد.

ج. رشد عبارت از تغییراتی است که به طور مستمر در طول زندگی ارگانیسم، از لحظه انعقاد نطفه تا زمان مرگش به وجود می‌آید.

د. رشد عبارت است از تغییرات کمی و کیفی به نسبت پایدار و فراگیر در قابلیت‌ها، ساختار و رفتار انسان که بر اثر تعامل با محیط از یک سو، و نضج از سوی دیگر، در قالب الگویی منظم صورت می‌گیرد.

در تعریف پایانی، به چهار عنصر بدین شرح توجه شده است: تغییر کمی و کیفی، رشد همه ابعاد وجود انسان، اثرپذیری از روند طبیعی، و الگویی منظم.

معنای متفاوت واژه «رشد» در منابع اسلامی

واژه «رشد» در منابع اسلامی، معنای متفاوتی دارد؛ بدین شرح که به عنوان ارزشی مثبت معرفی شده است و معنای آن در حوزه روان‌شناسی، مدنظر نیست. راه درست در مقابل گمراهی، رسیدن به واقعیت، هدایت، کمال، فکر و علم از معانی واژه «رشد» در فرهنگ قرآنی و روایی است و مجموع این معانی به نوعی، به اصطلاح «تعالی» در قلمرو روان‌شناسی نزدیک‌اند. در اینجا چند نمونه از کاربردهای واژه «رشد» در آیات و روایات را ذکر می‌کنیم:

خداوند متعال در قرآن کریم، شرط برگرداندن اموال یتیمان به آنان را رشد یتیمان دانسته است:

{وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ}؛ «و یتیمان را چون به حد بلوغ برسند، بیازمایید. اگر در آنها رشد و پختگی عقل را یافتید، اموالشان را به آنها بدهید».

در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم:

{قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ}؛ «راه درست از راه انحرافی روشن شده است».

در آیه دیگر آمده است:

{وَأِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا}؛ «و اگر راه هدایت ببینند آن را پیش نگیرند و اگر راه گمراهی را ببینند، آن را پیش گیرند».

حضرت علی × فرموده‌اند:

«إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا أَلْهَمَهُ رُشْدَهُ وَوَقَّعَهُ لَطَاعَتِهِ؛ هِرْ گَاهِ خِداوند، بنده‌ای را دوست داشته باشد، هدایت و راه راست را در دل او قرار می‌دهد و توفیق اطاعت از خود را به او عطا می‌کند».

در روایتی دیگر آمده است:

«الْعِلْمُ رُشْدٌ لِمَنْ عَمِلَ بِهِ؛ عِلْمٌ بَرای کسی که به آن عمل کند، رشد است».

شخصی از علی × درباره زیرک‌ترین مردم پرسید. حضرت فرمودند:

«مَنْ أَبْصَرَ رُشْدَهُ مِنْ غِيِّهِ فَمَالَ إِلَيْهِ رُشْدُهُ» کسی که راه رشد و ترقی و سود و زیان خود را شناسایی کند و در آن راه گام بردارد».

حضرت امام حسن مجتبی فرموده‌اند:

«مَا تَشَاوَرَ قَوْمٌ إِلَّا هُدُوا إِلَيْهِ رُشْدِهِمْ؛ «هیچ قومی مشاوره نداشت، مگر آنکه در مسیر رشدشان هدایت شدند».

تأمل در کاربردهای واژه «رشد» در آموزه‌های دینی نشان می‌دهد از این واژه معانی متعددی به دست می‌آید. همچنین با وجود متفاوت بودن معانی واژه «رشد» در منابع اسلامی، وجه مشترک بین این معانی، نگاه مثبت به این واژه و بار ارزشی آن است، برخلاف «رشد» در معنای مصطلح در حوزه روان‌شناسی که در آن فقط به جنبه تغییر و تحول توجه داده شده است.

رشد در فقه اسلامی به معنای توانایی اداره زندگی است و «رشد» یعنی فردی که دارای نوعی توانایی باشد. مثلاً جوانی که می‌خواهد ازدواج کند، باید در حد عرف معمول میان مردم، معنا و هدف ازدواج را دریابد، قدرت تشخیص و انتخاب و نیز اراده داشته باشد و صرفاً براساس تلقین گفته‌های دیگران، شخصی را به همسری برنگزیند. به این فرد در آموزه‌های دینی، عنوان «رشد» داده می‌شود. شهید مطهری رشد را عبارت از مفهومی شامل تمام ابعاد آن، بدین صورت تعریف کرده است: «رشد یعنی انسان شایستگی و لیاقت اداره و نگهداری و بهره‌برداری یکی از سرمایه‌ها و امکانات مادی و یا معنوی که به او سپرده می‌شود را داشته باشد».

به دنبال تأمل در واژه «رشد» در آیات و روایات درمی‌یابیم این مفهوم در منابع اسلامی، در بسیاری از موارد با معنا و اصطلاح رایج در حوزه روان‌شناسی کاملاً متفاوت است. البته در منابع اسلامی، تعبیرهای دیگری وجود دارند که از آنها می‌توان معنای مدنظر از «رشد» در قلمرو روان‌شناسی را دریافت؛ چنان‌که خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تَرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مَّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنَبِّئَنَّ لَكُمْ وَنَقَرُ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نَخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لَتَبَلِّغُوهُنَّ أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يَتُوقَىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يَرُدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلًا يَعْلَمُ مَن بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا﴾؛ «ای مردم! اگر در رستخیز شک دارید، [به این نکته توجه کنید که] ما شما را از

خاک آفریدیم؛ سپس از نطفه و بعد از خون بسته شده؛ سپس از مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده شده) که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل تا برای شما روشن سازیم [که بر هر چیز، قادریم]! و جنین‌هایی را که بخواهیم، تا مدت معینی در رحم [مادران] قرار می‌دهیم [و آنچه را بخواهیم، ساقط می‌کنیم]؛ بعد شما را به صورت طفل بیرون می‌آوریم؛ سپس هدف این است که به حد رشد و بلوغ خویش برسید. در این میان، بعضی از شما می‌میرند و بعضی آن‌قدر عمر می‌کنند که به بدترین مرحله زندگی [و پیری] می‌رسند؛ آن‌چنان که بعد از علم و آگاهی، چیزی نمی‌دانند!

در اینجا واژه‌های «رشد» و «بلوغ»، به معنای رایج در حوزه روان‌شناسی نزدیک‌ترند.

در آیه‌ای دیگر، موضوع پیری بیان شده است:

{وَمَنْ نَعْمَرُهٗ نُنَكِّسُهٗ فِي الْخَلْقِ اَوْ فَلَا يَعْقِلُوْنَ}؛ «هر کس را طول عمر دهیم، در آفرینش واژگونه‌اش می‌کنیم [و به ناتوانی کودکی بازمی‌گردانیم]. آیا اندیشه نمی‌کنند؟»

سیر رشد آدمی از زمان پیش از تولد تا دوران پیری در این گونه آیات، همان موضوعی است که متخصصان حوزه روان‌شناسی رشد به آن پرداخته‌اند.

واژه‌های مشابه

در زبان‌های عربی و فارسی، واژه‌های دیگری نزدیک به معنای رایج «رشد» نیز وجود دارند که گرچه در ظاهر، مشابه و مترادف با اصطلاح «رشد»ند، معنایی متفاوت دارند که در جدول زیر بیان شده است:

جدول ۱. مقایسه واژه‌های مترادف با «رشد»

واژه	توضیحات
۱ تحول	همخوانی بسیار نزدیک با واژه «رشد» که بیشتر روان‌شناسان ژنتیک، آن را مطرح می‌کنند.
۲ نمو	افزایش کمی و فیزیکی، همچون افزایش قد، وزن، حجم، استخوان‌بندی و اندام‌های داخلی.
۳ نضج یا رسش	رسیدن به حدی از توانایی که انجام شدن الگوی رفتاری خاصی را ممکن می‌کند. در نضج، تجربه و یادگیری اثری ندارد و پدیداری این مسئله براساس نظام‌یافتگی دستگاه عصبی، ساختارهای بدنی و روانی، و استعداد‌های فطری صورت می‌گیرد..

۴	بزرگ شدن	فرآیند ناشی از گذشت زمان و افزایش که برگشت‌ناپذیر است و جنبه‌های زیست‌شیمیایی آن تا حد زیادی معلوم نیست.
۵	سال‌خوردگی	از مصداق‌های بزرگ شدن که به دوران پیری مربوط می‌شود.
۶	پرورش	بر اثر آموزش و عوامل محیطی در انسان ایجاد می‌شود و به جنبه‌های رفتاری و روانی او مربوط است
۷	ژنتیک	روشی که براساس آن، پدیده‌های روانی بررسی می‌شده است.

تعریف روان‌شناسی رشد

درباره روان‌شناسی رشد، تعریف‌هایی بدین شرح بیان شده است:

شاخه‌ای از روان‌شناسی که در آن، رشد انسان از دوره جنینی تا زمان مرگ و تغییرات صورت‌گرفته در این دوران مطالعه می‌شود

علمی که در آن، جریان تحولات جسمی، ذهنی و عاطفی، و عملکرد اجتماعی فرد در طول عمر وی از لحظه انعقاد نطفه تا هنگام مرگش مطالعه می‌شود.

سومین تعریف نقل‌شده، تعریف برگزیده است و روان‌شناسی رشد یعنی تغییرات کمی و کیفی (مثبت و منفی) مستمر در طول زندگی و در ابعاد گوناگون وجود انسان که تحت تأثیر سیر طبیعی (نضج)، تعامل با محیط (یادگیری) و نیز اراده در قالب الگویی منظم صورت می‌گیرد.

براساس تعریف‌های ذکرشده، در روان‌شناسی رشد:

واژه «رشد» به معنای تغییر است و مراد از آن، تعالی و کمال نیست؛

در رشد نوعی نظم وجود دارد؛

رشد به تدریج صورت می‌گیرد؛

رشد ناشی از تعامل وراثت، محیط و اراده است؛

رشد شامل همه ابعاد جسمی، حرکتی، شناختی، عاطفی، هیجانی، اجتماعی، شخصیتی و اخلاقی وجود فرد می‌شود

دو اصطلاح دیگر نزدیک به روان‌شناسی رشد عبارت‌اند از روان‌شناسی کودک و روان‌شناسی ژنتیک. روان‌شناسی کودک به محدوده کودکان اختصاص دارد و بر زمینه‌های خاص رفتار کودک، مانند سخن گفتن، عواطف و فعالیت‌های کودک، متمرکز است. روان‌شناسی ژنتیک، یعنی مطالعه تحول روانی فرد نیز به عنوان معادلی برای روان‌شناسی رشد به کار می‌رود؛ گرچه این کاربرد، خالی از مناقشه نیست. روان‌شناسی ژنتیک در اصل، روشی بوده که براساس آن، پدیده‌های روانی بررسی می‌شده، اما به تدریج، به محصول آن روش نیز اطلاق شده است. مقایسه موضوع، نقطه تمرکز، قلمرو و اهداف روان‌شناسی کودک، رشد کودک، روان‌شناسی رشد و روان‌شناسی ژنتیک در جدول زیر نشان داده شده است:

جدول ۲. مقایسه موضوع، نقطه تمرکز، قلمرو و اهداف روان‌شناسی کودک، رشد کودک، روان‌شناسی رشد و روان‌شناسی ژنتیک

روان‌شناسی ژنتیک	روان‌شناسی رشد	رشد کودک	روان‌شناسی کودک	
تمام ابعاد روان‌شناختی، ساختار و رفتار	تمام ابعاد روان‌شناختی، ساختار و رفتار	روانی و رفتاری	زمینه‌هایی خاص از رفتار کودک	موضوع
کیفی پیدایش و تحول روانی به منزله رشد تاریخی انواع دوره‌های رشد	تغییرات کمی و کیفی پیدایش و تحول روانی به منزله رشد تاریخی انواع دوره‌های رشد	فرآیند رشد، الگوی‌های سن‌مدار مربوط به رشد	محتوا و محصول رشد	نقطه تمرکز
انسان و حیوان از دوران پیش‌زادی تا زمان مرگ	انسان از دوران پیش‌زادی تا زمان مرگ	انسان از دوران پیش‌زادی تا بلوغ	کودکان پیش‌دبستانی و دبستانی	قلمرو
جست‌وجوی ریشه پدیده‌های انسانی در تحولات رشدی حیوانات پست	توصیف و تبیین	توصیف و تبیین	توصیف	اهداف

ضرورت مطالعه روان‌شناسی رشد

چرا باید در حوزه روان‌شناسی رشد مطالعه کرد و چه اهداف و کاربردهایی برای روان‌شناسی رشد بیان شده است؟ در پاسخ به این پرسش‌ها می‌توان گفت در قلمرو علوم انسانی برای شناخت انسان تلاش می‌شود و هر کدام از رشته‌های متنوع علوم انسانی در واقع، کوششی بدان منظور است که انسان و روابط او از ابعاد گوناگون فردی و اجتماعی با خود، دیگران و محیط، و نیز جایگاه وی در این جهان و ارتباط وی با آینده و خالق خود شناسایی و معرفی شود. روان‌شناسی رشد نیز از جمله علمی

است که در آن، جنبه‌های گوناگون وجود انسان بررسی می‌شود و از آنجا که انسان دو ساحت به نام‌های روح و بدن دارد، مسئولیت مطالعه درباره روح وی نیز به عهده روان‌شناسی رشد است. این علم که در آن، شناخت روح و مسائل روانی انسان مدنظر است، ابعاد گوناگون بینشی، گرایشی و رفتاری وجود انسان را تبیین می‌کند که برخی مصادیق آن بدین شرح‌اند:

شناخت اصول رشد؛

شناخت عوامل و موانع مؤثر در رشد؛

شناخت ویژگی‌ها، استعدادها، قابلیت‌ها و عواطف انسان؛

شناخت بعد اجتماعی وجود انسان و زمینه‌های ارتباط وی با دیگران؛

شناخت بعد بدنی وجود انسان و بررسی تأثیر آن بر فعالیت‌های شناختی، عاطفی هیجانی و رفتاری؛

شناخت ابعاد و مراحل پیدایش توانایی‌ها در وجود انسان.

در ادامه، با توجه به موضوعات یادشده، اهداف و کاربردهای روان‌شناسی رشد را بیان خواهیم کرد.

اهداف

در حوزه روان‌شناسی رشد افزون بر توصیف و تبیین تغییرات صورت‌گرفته در وجود انسان از زمان انعقاد نطفه تا دوران بزرگسالی، نقش وراثت، محیط و عوامل ارادی در بروز این تغییرات نیز بررسی می‌شود و بیان دلایل این تغییرات، بخشی مهم از مباحث مطرح در حوزه روان‌شناسی رشد است. همچنین در قلمرو روان‌شناسی رشد، تغییرات احتمالی پیش‌بینی می‌شود. مثلاً باید مشخص شود مناسب‌ترین نوع رابطه مادر با کودک برای رشد امنیت عاطفی یا عزت نفس در کودک، کدام است. آخرین گام پس از توصیف، تبیین و پیش‌بینی این تغییرات، اثرگذاری بر تغییرات خواهد بود؛ بدین صورت که اگر مثلاً نوجوانی در خانواده‌ای معتاد، پرورش یافته است، برای غلبه بر آثار منفی اعتیاد خانواده، چه می‌توان کرد. هر قدر درباره رشد انسان به ویژه در سنین کودکی او بیشتر بدانیم، خواهیم توانست کودکانی را که در معرض مشکلات شناختی یا رفتاری قرار دارند، شناسایی کنیم تا در سنی که هنوز امکان چاره‌اندیشی برای حل مشکل آنان و ایجاد تغییر وجود دارد، این کار انجام داده شود. بنابراین توصیف، تبیین، پیش‌بینی و اثرگذاری، از اهداف روان‌شناسی رشد است.

کاربرد

زمینه‌های کاربردی روان‌شناسی رشد را می‌توان در چهار دسته کلی بدین شرح بیان کرد:

۱. تعلیم و تربیت

از مهم‌ترین زمینه‌های کاربردی روان‌شناسی رشد، تعلیم و تربیت است. شناخت قابلیت‌های کودک و نوجوان، چگونگی تعامل صحیح با کودک، آماده کردن کودک برای مواجهه با تحولاتی که در آینده برای او پیش خواهد آمد، راه‌های بهتر آموزش و یادگیری کودکان، و حتی آموزش والدین برای راهنمایی بهتر کودکانشان و تعامل بهتر با آنان، از جمله کاربردهای روان‌شناسی رشدند.

۲. کاربردهای اجتماعی

بررسی نیازهای عاطفی اجتماعی کودکان و نوجوانان و جوانان، عوامل اجتماعی همچون تلویزیون و مدرسه، راه‌های پیش‌گیری از نارسایی‌ها، آسیب‌شناسی اجتماعی و بزهکاری‌ها و همچنین تبیین راه‌های سازگاری اجتماعی و بالاخره راه یافتن به قوانین درخور جامعه‌ای سالم، از جمله کاربردهای اجتماعی روان‌شناسی رشدند.

۳. بهداشت و درمان

از آنجا که رشد بدنی با دیگر ابعاد رشد، مانند رشد عاطفی و شناختی، رابطه‌ای عمیق دارد، روان‌شناسی دارای نقشی اساسی و مهم در بهداشت و درمان است.

۴. قانون‌گذاری

قانون‌گذاران نیز باید با مراحل، ویژگی‌ها و عوامل رشد بهنجار و نابهنجار به میزان لازم آشنایی داشته باشند تا بتوانند برای وضع کردن قوانین متناسب با سنین گوناگون، از آنها استفاده کنند. البته باید به این نکته توجه کنیم که همه راه‌حل‌ها در یک شاخه مشخص علمی، نهفته نیستند و هر شاخه علمی، خود نیازمند پژوهش‌های دیگر علوم و داده‌هاست.

2

درس دوم

دیدگاه‌های رشد (۱)

اهداف آموزشی

پس از گذراندن این درس با مطالب زیر آشنا می‌شویم:

۱. دیدگاه‌های مطرح‌شده درباره رشد در دوران پیش از قرن بیستم؛

۲. دیدگاه فروید؛

۳. دیدگاه اریکسون؛

۴. دیدگاه‌های رفتارگرا.

دیدگاه‌های مطرح درباره رشد در قرن بیستم

در نیمه نخست قرن بیستم، روان‌شناسی رشد پایه‌گذاری، و به تربیت کودک توجه فراوان شد و تحقیقات زیادی درباره کودکان صورت گرفت؛ چنان‌که برخی قرن بیستم را قرن کودک نامیدند. البته به دلیل گسترده شدن سطوح سنی تحقیق، این عصر را قرن ظهور روان‌شناسی رشد نیز نامیده‌اند که در آن، درنهایت، مطالعه رشد انسان، به صورت رشته‌ای رسمی درآمد. مهم‌ترین تحقیق صورت‌گرفته در این دوران، مربوط به آزمون‌هاست که از آن میان می‌توان آزمون هوشی کودکان آلفرد بینه (۱۸۵۷-۱۹۱۱م) و همکارش تئودور سیمون (۱۸۷۲-۱۹۶۱م) را نام برد. این آزمون‌ها براساس قوانین کارایی هوش در سنین گوناگون عمل می‌کرد و همین مسئله به جداسازی مفاهیم «سن عقلی» از «سن تقویمی» منجر شد. در واقع، به دنبال ابداع چنین آزمونی، نهضتی در حوزه روان‌شناسی به وجود آمد که به نهضت آزمون در روان‌شناسی معروف شد. جذابیت این رشته، باعث شد نظریه‌های متنوعی پدید آیند که هر یک از آنها امروزه، طرف‌دارانی دارند. مطالعات صورت‌گرفته در این دوره، شامل سطوح سنی گوناگون رشد و نیز تمام جنبه‌های رشد جسمانی، رفتاری، شناختی، اخلاقی و... می‌شود؛ چنان‌که در روش‌های تحقیق در آن زمان نیز تغییراتی پدید آمد و تحقیقات عینی و علمی (تجربی) بیشتر شد.

مسئله دیگری که در این قرن رخ داد، بروز تغییر در نگرش روان‌شناسان به سهم بیشتر محیط در مقابل وراثت بود. امروزه، بیشتر روان‌شناسان برای تعامل وراثت با محیط، نقشی مؤثر در رشد آدمی قائل‌اند.

در ادامه، مهم‌ترین دیدگاه‌های رایج در این قرن را به‌اجمال بررسی می‌کنیم:

۱. دیدگاه‌های روان‌پویا

زیگموند فروید (۱۸۵۶-۱۹۳۹م) را می‌توان مؤسس دیدگاه روان‌تحلیلی یا روان‌پویا دانست و همکاران و شاگردانش همچون آدلر (۱۸۷۰-۱۹۳۷م)، یونگ (۱۸۷۵-۱۹۶۱م)، هورنای (۱۸۸۵-۱۹۵۲م)، سالیوان (۱۸۹۲-۱۹۴۹م)، آنا فروید (۱۸۹۵-۱۹۸۲م)، فروم (۱۹۰۰-۱۹۸۲م)، اریکسون (۱۹۰۲-۱۹۹۴م) و برن (۱۹۱۰-۱۹۷۰م)، از دیگر شخصیت‌های برجسته در حوزه روان‌کاوی‌اند. علت اطلاق نام «روان‌تحلیلی» به این دیدگاه آن است که فروید معتقد بود با تحلیل و کنکاش روان می‌توان به زوایای پنهان آن پی برد و از این طریق، بیمار را درمان کرد. بسیاری از مفاهیم نوین در حوزه روان‌شناسی کودک، همانند نقش تجارب اولیه در رفتارهای بعدی، نقش خانواده در فرآیند اجتماعی شدن و نقش فرهنگ در فرآیند رشد کودک، دستاورد دیدگاه‌های روان‌پویاست.

أ. دیدگاه فروید

در تاریخچه روان‌شناسی، زیگموند فروید بیش از هر روان‌شناس دیگر، به‌شدت تحسین و نیز از او انتقاد شده و به عنوان یک روان‌شناس، هم تکریم هم محکوم شده است. مثلاً از یک سو، یکی از شاگردان فروید به نام فیلیپ رایف (۱۹۲۲-۰۶م) ادعا کرده است در عظمت فروید، هیچ شکی نیست، و از سوی دیگر، سر پیتر مداور، برنده جایزه نوبل، نظریه روان‌شناسی وی را شگفت‌آورترین حقه‌بازی برای جلب اعتماد روشن‌فکران قرن اعلام کرده است. با توجه به گستردگی مسائل بیان‌شده از سوی فروید و پیروانش، در اینجا به‌اجمال، دیدگاه وی را به ویژه درباره مراحل رشد مرور می‌کنیم.

اول. سازمان ذهن

فروید همواره در عقاید خود تجدید نظر و مفاهیمی را عرضه می‌کرد که برای آشنایی با آنها بررسی مجموعه‌ای از مفاهیم عرضه‌شده از سوی او لازم است. در اینجا به‌اجمال مفاهیم ساختاری و مفاهیم پویایی را بیان می‌کنیم.

یک. مفاهیم ساختاری

براساس نظریه فروید، دستگاه روانی انسان، مانند ماشینی تشکیل‌شده از قسمت‌های گوناگون است که اجزای آن، ضمن داشتن رابطه با یکدیگر، هر کدامشان وظیفه خاص خود را ایفا می‌کنند. قسمت‌های تشکیل‌دهنده روان انسان عبارت‌اند از نهاد، من و فرامن. نهاد، محل ذخیره انرژی روانی است که توان لازم را برای انجام دادن همه کنش‌های روانی فراهم می‌کند و لذت و پرخاشگری را دربر دارد. این بخش، شامل هر مسئله روانی‌ای است که انسان به ارث می‌برد و هنگام تولد، با خود به این دنیا می‌آورد. اگر کنترل رفتار آدمی به دست نهاد باشد، دوام زندگی، سخت خواهد شد؛ زیرا شخص نمی‌تواند برای بقای خود، تنها براساس توهمات عمل کند. «من»، ضمن توجه به واقعیت و با ارشادات فرامن، نهاد را کنترل و راه انرژی آزادشده نهاد را تعیین می‌کند، مسئولیت اجرایی شخصیت را به عهده دارد و تصمیم می‌گیرد کدام نیازها برآورده شوند.

نهاد و «من»، دو عامل مهم در دستگاه روانی‌اند و فروید این دستگاه را به درختی تشبیه کرده است. در این دستگاه، نهاد به منزله رویه و پوسته درخت است که متناسب با دنیای خارج و واقعیت خارجی تغییر می‌کند و تعدیل می‌شود. بخش دیگر، یعنی «من»، به منزله لایه‌ای است که میان واقعیت زندگی و نهاد قرار دارد. فرامن تحت تأثیر قوانین خارج از وجود انسان شکل می‌گیرد و از حدود سه‌سالگی ظاهر می‌شود. این شکل‌گیری در وجود کودک با کسب معیارهای اخلاقی از سوی پدر و مادر تحقق می‌یابد؛ بدین‌گونه که به دنبال دریافت پاداش در برابر انجام دادن کارهای درست و تنبیه شدن به دلیل انجام دادن کارهای غلط، فرامن در کودک ایجاد می‌شود. در واقع والدین می‌کوشند از طریق امر و نهی و نیز تحت فشار قرار دادن تمایلات کودک، وی را اجتماعی و اخلاقی کنند. بنابراین فرامن، نماینده درونی‌شده ارزش‌های سنتی و معیارهای اخلاقی جامعه است. این ارزش‌ها و معیارها از جانب والدین تفسیر و از طریق نظام تشویق و تنبیه اعمال‌شده درباره کودک تقویت می‌شوند؛ از این‌رو فرامن به عنوان یکی از سیستم‌های کنترل‌کننده شخصیت، در مقابل خواسته‌های نهاد قرار می‌گیرد و انسان را از آسیب‌ها محافظت می‌کند.

فروید در تبیین نظریه خود، از واژه «گریزه» [۴۱] زیاد استفاده کرده است. این واژه، جنبه‌هایی از رفتار را بیان می‌کند که ذاتی و مستقل از تأثیرهای محیطی‌اند. [۴۲] بنا بر نظر فروید، غرایز، خصیصه‌ها یا پیش‌آمادگی‌های ارثی نیستند، بلکه به منابع تحریک در بدن اطلاق می‌شوند. [۴۳] وی به جای فهرست کردن غرایز، آنها را به دو طبقه کلی تقسیم کرده است: [۴۴]

نخست، گریزه زندگی: [۴۵] برخی مصادیق این قسم گریزه عبارت‌اند از گرسنگی، تشنگی و کشش جنسی که هدف از آنها حفظ زندگی و تضمین بقای نوع است و انرژی‌های شکل‌گرفته از آنها لیبدو نام دارد. درباره تعریف دقیق لیبدو، اختلاف وجود دارد؛ بدین شرح که این واژه از یک سو به معنای منبع انرژی جنسی آدمی است [۴۶] و از سوی دیگر، فروید آن را نیروی روانی فرضی‌ای دانسته که در اصل، مستقل از میل جنسی است. گرچه وی در پی تغییر دادن عقیده‌اش، این واژه را بیشتر به معنای نیروی زندگی دانسته، همان معنای به‌شدت جنسی در آن را حفظ کرده است. [۴۷]

دوم، گریزه مرگ: [۴۸] این گریزه، نیرویی مخرب است و می‌تواند به درون (مانند خودکشی و آزارطلبی) [۴۹] یا بیرون (مانند پرخاشگری و نفرت) متوجه شود. [۵۰] پرخاشگری، [۵۱] رفتاری است که در ذات و فطرت انسان ریشه دارد و به عنوان نیرویی نهفته در وجود انسان به تدریج در وجود وی متراکم و فشرده می‌شود و سرانجام به تخلیه نیاز پیدا می‌کند. براساس جهت‌گیری فروید، پرخاشگری، تجلی هوشیار گریزه مرگ تلقی می‌شود. [۵۲] از نظر وی، پرخاشگری در انسان، نماینده گریزه مرگ است که در مقابل گریزه زندگی فعالیت می‌کند. [۵۳] همان‌گونه که گریزه زندگی، ما را در جهت برآوردن نیازهایمان حفظ و هدایت می‌کند، گریزه مرگ به صورت پرخاشگری در نابود کردن می‌کوشد و اگر نتواند دیگران را هدف پرخاشگری قرار دهد، به جانب خود فرد متوجه می‌شود و به صورت سادیسم (دیگرآزاری)، [۵۴] افسردگی، [۵۵] خودکشی، [۵۶] مازوخیسم (خودآزاری)، الکلیسم و اعتیاد به مواد مخدر بروز می‌کند. بنابراین از نظر وی، پرخاشگری حالتی مخرب و منفی دارد. [۵۷]

دوم. مراحل رشد

فروید مانند بقیه روان‌شناسان حوزه رشد، فرآیند رشد آدمی را دارای مراحل دانسته، و نظریه وی که براساس رشد بُعد روانی جنسی استوار است، پنج مرحله از آغاز تا زمان بلوغ را دربر می‌گیرد. بر پایه باورهای فروید، کودکان نیز از زندگی جنسی برخوردارند و در واقع، دوره رشد جنسی پیش‌تناسلی [۵۸] را می‌گذرانند که در آن به سه نقطه شهوت‌انگیز حساس‌اند و از آنها لذت می‌برند. این سه نقطه، عبارت از دهان و به دنبال آن، مقعد و آلت است. بدین ترتیب، این دوره که فروید آن را دوره کودکی [۵۹] نامیده است، به سه مرحله دهانی، [۶۰] مقعدی [۶۱] و آلتی [۶۲] تقسیم می‌شود.

در پایان دوره کودکی، احساسات جنسی و پرخاشگرانه به دلیل توجه طفل به اعضای تناسلی خود توسعه می‌یابد و در نتیجه، پسران به مادر عشق می‌ورزند و خواهان تملک وی و از بین رفتن پدرند و دختران نیز خواستار قرار گرفتن به جای مادر و تملک پدر می‌شوند. فروید این خصومت کودک با والد هم‌جنس را درباره پسران، عقده ادیپ [۶۳] و درباره دختران، عقده

الکترا [۶۴] نامیده است. [۶۵] پس از دوران کودکی تا بلوغ نیز دو مرحله کمون یا نهفتگی [۶۶] و تناسلی [۶۷] قرار دارد. در دوره نهفتگی، رشد جنسی کمی صورت می‌گیرد یا اصلاً صورت نمی‌گیرد و در دوره تناسلی که هنگام بلوغ است زندگی جنسی از نو فعال می‌شود.

در جدول زیر، مراحل پنج‌گانه نظریه فروید و ویژگی‌های آن به اختصار نشان داده شده است: [۶۸]

جدول ۳. مراحل رشد از دیدگاه فروید

شماره مرحله	نام مرحله	سن	ویژگی	منش
این سه مرحله که دوره کودکی نام دارد، از نظر فروید، دارای اهمیت اساسی است.	دهانی	تولد تا دوازده‌ماهگی	غلبه «نهاد»، لذت مکیدن، گاز گرفتن و جویدن	عادت به پشتیبانی و تشویق شدن
۲	مقعدی	دوازده تا ۲۴ ماهگی	رشد «من»، ارضا از طریق رفتار پرخاشگرانه و عمل دفع	سخت‌و‌تمند یا خسیس بودن در صورت تشویق یا تنبیه والدین نسبت به عمل دفع، منظم، لجوج (لج‌باز)
۳	آلتی	دو تا شش‌سالگی	رشد «فرامن»، قدرت «من» کنترل «نهاد» لذت در مناطق تناسلی، تماس با جنس مخالف، آگاهی از روابط جنسی والدین، ترس از اخته شدن (عقده ادیپ و الکترا)	قایل شدن به ارزش‌های مردانه: مردان: غلبه بر زن زنان: سعی در مردانه شدن
۴	کمون	شش‌سالگی تا بلوغ	خستگی نهاد، استراحت	
۵	تناسلی	بلوغ		سازگاری اجتماعی، خلاقیت

در اینجا لازم است دو نکته مهم را ذکر کنیم که اساس تفکر فروید را تشکیل می‌دهند:

نخست آنکه مشکلات روانی بر اثر تضادهای درونی انسان بین خواست نهاد و منع فرامن به وجود می‌آیند. [۶۹] البته بیشتر این تضادها بر مبنای اصل لذت در مسائل جنسی واقع می‌شوند و اساسی‌ترین عامل پیدایش تضاد، قوانین اجتماعی از جمله مذهب در منع بروز تظاهرات جنسی است.

دوم آنکه آگاهی‌های انسان بر انواع هشیار، [۷۰] نیمه‌هشیار [۷۱] و ناهشیار [۷۲] تقسیم می‌شود؛ به گونه‌ای که اساسی‌ترین بخش وجود انسان را آگاهی ناهشیار تشکیل می‌دهد. [۷۳]

ناهشیار

هشیار

نیمه‌هشیار

شکل ۲

ب. دیدگاه اریکسون

در نظریه روان‌تحلیل‌گری، هم از جانب شخص فروید هم از سوی پیروانش بارها تجدیدنظری‌هایی صورت گرفت و یکی از مهم‌ترین تجدیدنظرها را اریکسون [۷۴] (۱۹۰۲-۱۹۹۴م) انجام داد. در مراحل رشد از نظر اریکسون، بیشتر بر جنبه‌های روانی اجتماعی [۷۵] تأکید می‌شود تا جنبه‌های روانی جنسی [۷۶] که فروید مطرح کرده است. [۷۷] عقاید اریکسون اگرچه تحت تأثیر نظریه فروید است، چند تفاوت اساسی با آن دارد که عمده‌ترین آنها بدین شرح‌اند:

اول. اریکسون معتقد است انسان می‌تواند مشکلات و کشمکش‌های خود را هنگام بروز آنها حل کند [۷۸] و حل کردن مشکلات حاصل از تعاملات اجتماعی از راه درست، باعث رشد روانی کودک در آینده می‌شود؛ درحالی‌که فروید از اهمیت تجارب کودک و تعاملات اجتماعی غافل بوده است.

دوم. به اعتقاد اریکسون، فروید برای اساس جنسی رفتار، اهمیتی بیش از اندازه قایل شده است؛ درحالی‌که انگیزش‌ها و نیازهای روانی اجتماعی دیگری نیز وجود دارند که به نیروهای محرک رشد و رفتار انسان تبدیل می‌شوند. [۷۹]

سوم. فروید مراحل رشد را تا سن بلوغ بیان کرده است، درحالی‌که اریکسون این مراحل را تا دوران بزرگسالی گسترش داده و یکی از انتقادات اریکسون به فروید، بی‌توجهی وی به دوره بزرگسالی است.

اریکسون رشد اجتماعی آدمی را شامل هشت مرحله [۸۰] بدین شرح دانسته است که تمام دوران زندگی انسان را دربر می‌گیرد: [۸۱]

اعتماد اساسی در برابر بی‌اعتمادی؛ [۸۲]

خودمختاری در برابر شک و شرمساری؛ [۸۳]

ابتکار در برابر احساس گناه؛ [۸۴]

جدیت و سازندگی در برابر احساس حقارت؛ [۸۵]

احساس هویت در برابر سردرگمی نقش؛ [۸۶]

احساس تعلق و صمیمیت در برابر گوشه‌گیری؛ [۸۷]

کمال در برابر ناامیدی؛ [۸۸]

باروری و بارآوری در برابر بی‌حاصلی و رکود. [۸۹]

در نظریه اریکسون، مراحل رشد دارای ویژگی‌های خاصی بدین شرح است که آن را از بقیه دیدگاه‌ها متمایز می‌کند:

ا. انسان در هر کدام از مراحل رشد، با تعارضی روانی اجتماعی مواجه می‌شود و در واقع این بحران، آن مرحله را مشخص می‌سازد.

ب. این تعارض بین دو جنبه مثبت و منفی وجود دارد که در واقع یکی از آنها سازنده و دیگری مخرب است و به همین جهت، اریکسون برای هر مرحله، دو نام فرض کرده است.

ج. رفتار صحیح در هر مرحله، موجب رسیدن به رشد مطلوب و دسترسی موفقیت‌آمیز به مرحله بعدی است و در مقابل، شکست خوردن در هر مرحله، باعث به خطر افتادن سلامت روانی شخص می‌شود. [۹۰]

د. این نظریه، همه افراد جامعه را دربر می‌گیرد. [۹۱]

کلیات نظریه اریکسون در جدول زیر نشان داده شده است:

جدول ۴. مراحل رشد اجتماعی از دیدگاه اریکسون [۹۲]

مرحله	سن	مرحله روان‌شناختی	بحران روان‌شناختی	پیامد مطلوب	پیامد نامطلوب
اول	تولد تا هجده‌ماهگی	نوزادی	اعتماد اساسی در برابر بی‌اعتمادی	امید [۹۳]	بدگمانی [۹۴]
دوم	هجده‌ماهگی تا سه‌سالگی	تا کودکی	خودمختاری در برابر شک و شرمساری	اراده [۹۵]	وسواس [۹۶]
سوم	سه تا شش سالگی	سن بازی	ابتکار در برابر احساس گناه	هدف [۹۷]	بازداری [۹۸]
چهارم	شش تا یازده‌سالگی	سن مدرسه	جدیت و سازندگی در برابر حقارت	کفایت [۹۹]	نابسنندگی [۱۰۰]
پنجم	بلوغ تا بیست‌سالگی	اوایل نوجوانی	احساس هویت در برابر سردرگمی نقش دوستی	وفاداری [۱۰۱]	و کم‌رویی [۱۰۲] و خودسری [۱۰۳]
ششم	اوایل بیست و چهار سالگی	تا جوانی (اوایل بزرگ‌سالی)	احساس تعلق و صمیمیت در برابر گوشه‌گیری	و محبت و عشق [۱۰۴]	پرهیز از تعهد [۱۰۵]
هفتم	۴۰ تا ۶۵ سالگی	میان‌سالی	کمال در برابر ناامیدی	مواظبت [۱۰۶]	نپذیرفتن دیگران [۱۰۷]
هشتم	از ۶۵ سالگی به بعد	کهن‌سالی	باروری و بارآوری در برابر بی‌حاصلی و رکود	عقل [۱۰۸]	تحقیر [۱۰۹] و نفرت [۱۱۰]

۲. دیدگاه‌های رفتارگرا

رفتارگرایی در قلمرو علوم اجتماعی به ویژه روان‌شناسی تاریخچه‌ای طولانی دارد و از نخستین گرایش‌های روان‌شناختی است. از جمله صاحب‌نظران در حوزه رفتارگرایی می‌توان واتسون [۱۱۱] (۱۸۷۱۹۵۸م)، اسکینر [۱۱۲] (۱۹۰۴۱۹۹۰م) و ثرندایک [۱۱۳] (۱۸۷۴۱۹۴۹م) را نام برد.

براساس تعریف رابرت دال [۱۱۴] (۱۹۱۵۲۰۱۴م)، رفتارگرایی کوششی است برای تجربی کردن زندگی سیاسی به کمک ابزارها و روش‌های سنجیدنی‌ای که قابلیت تبدیل شدن به احکام کلی و فرضیه‌های جدید در علوم تجربی را دارد.

در نظریات مطرح در حوزه رفتارگرایی، پدیده‌های روانی انسان به رفتارهای ناشی از حیات زیستی او برمی‌گردند و برای آنها اساس حیوانی در نظر گرفته می‌شود. [۱۱۶]

پیروان رفتارگرایی، بیشتر بر رفتار انسان تأکید می‌کنند و آن را تابع محرک‌ها می‌دانند. در واقع، رفتار انسان عبارت است از پاسخ وی در برابر محرک‌ها. بر همین اساس، انسان، موجودی منفعل است که همچون ابزاری مکانیکی، توسط عوامل محیطی شکل داده می‌شود و شانس برای گریز از سیطره این عامل خارجی ندارد. روش‌های تربیتی استفاده‌شده از سوی والدین، گروه‌های هم‌تا، معلم و دیگر عوامل محیطی، مسیر رشد کودک و بزرگسال را تعیین می‌کنند. [۱۱۷]

رفتارگرایی دارای دو شاخه مهم است:

نخست، رفتارگرایی بنیادی یا اولیه که در آن، بیشتر به نظریات واتسون پرداخته می‌شود. پیروان این شاخه از رفتارگرایی با رفتارهای مشاهده‌پذیر افراد سروکار دارند و بر محرک‌هایی تأکید می‌کنند که سبب تحریک واکنش‌ها و رفتارهای افراد می‌شوند.

دوم، رفتارگرایی یادگیری اجتماعی که در آن به مسائلی توجه می‌شود که در فاصله میان یک محرک و واکنش رخ می‌دهند. [۱۱۸]

أ. دیدگاه‌های اولیه رفتارگرا

واتسون با کمک گرفتن از تحقیقات زیست‌شناختی پژوهشگرانی همچون پاولف و از طریق بی‌اعتبار تلقی کردن درون‌نگری، هشیاری و دیگر مفاهیم حوزه ذهن‌گرایی و بالاخره نفی ریشه‌های وراثتی، رویکرد رفتارگرایی را بنیان نهاد. او معتقد بود مطالعه آگاهی و هشیاری از طریق درون‌نگری، در قلمرو روان‌شناسی به عنوان علم، جایگاهی ندارد؛ از این رو باید اصطلاحاتی مانند «حالت‌های ذهنی»، «ذهن»، «محتوا»، «شواهد درون‌نگرانه»، «هشیاری» و «تصویرسازی» را کنار گذاشت و پیش‌بینی و کنترل رفتار به عنوان هدف روان‌شناسی را جای‌گزین آنها کرد. [۱۱۹] واتسون رفتارگرا با تمسک به محیط‌گرایی [۱۲۰] افراطی و عینی‌گرایی رفتاری، فقط رفتار آشکار را مطالعه کرده است و این اظهارنظر معروف وی، وابستگی شدیدش به رفتارگرایی را نشان می‌دهد: «به من یک دوجین نوزاد صحیح و سالم و منحصر به دنیای خودم بدهید تا آنها را پرورش دهم. تضمین می‌کنم هر یک را به طور تصادفی انتخاب کنم و او را بدون توجه به استعدادها، آمادگی‌ها، تمایلات، توانایی‌ها، رغبت‌ها و نژاد اجدادی‌اش طوری آموزش دهم تا به یک دکتر، قاضی، هنرپیشه، بازرگان یا حتی دزد و گدا تبدیل شود». [۱۲۱]

واتسون پس از مطالعه بازتاب‌های شرطی پاولف، شرطی‌سازی وی را پایه تفکر خود قرار داد؛ از این رو اصل شرطی شدن که در تحقیقات زیست‌شناختی ریشه دارد، ابتدا از جانب واتسون درباره انسان به کار گرفته شد. براساس این اصل، هم‌زمانی محرک شرطی با محرک غیرشرطی و تقویت مناسب آن، موجب می‌شود کودک همان پاسخی را به محرک شرطی بدهد که پیش از آن، براساس طبیعت زیستی، به محرک طبیعی و غیرشرطی می‌داد و این، همان یادگیری است. [۱۲۲]

براساس دیدگاه اولیه رفتارگرا، کودکان در رشد خویش نقشی به نسبت انفعالی دارند و مانند دستگاه رایانه‌ای‌اند که نقش خود را بر مبنای طراحی صورت گرفته از سوی برنامه‌نویس اجرا می‌کنند. کودکان نیز همان کاری را انجام می‌دهند که محیط، آنان را بدان سمت سوق می‌دهد. [۱۲۳]

پیروان دیدگاه رفتارگرایی اولیه معتقدند رشد، جریانی تدریجی در فرآیندی به هم پیوسته و بدون مرحله است که کودک در این فرآیند، نقشی انفعالی [۱۲۴] دارد. شرطی شدن، اصلی اساسی در فرآیند رشد و یادگیری شمرده می‌شود.

از دیگر روان‌شناسان معروف رفتارگرا می‌توان ادوارد ثروندایک و اسکینر را نام برد که با پژوهش‌های خود، قوانین یادگیری را وضع کردند. از جمله مهم‌ترین این قوانین می‌توان قانون اثر [۱۲۵] را نام برد که ثروندایک آن را بنیان نهاد. وی مشاهده کرد انسان کارهایی با پیامدهای لذت‌بخش انجام می‌دهد و از کارهایی با پیامدهای تنبیهی اجتناب می‌کند. بدین ترتیب، این محقق نتیجه گرفت یادگیری عمدتاً به علت پیامدهای پاسخ روی می‌دهد. اسکینر هم با پذیرش این قانون، تأکید می‌کرد قانون اثر برای کنترل رفتار مهم است. وی با ثروندایک نیز بر سر این موضوع موافق بود که تأثیر پاداش‌ها بر شکل‌دهی رفتار را از تأثیر تنبیه‌ها در این زمینه بیشتر می‌توان پیش‌بینی کرد. [۱۲۶]

ب. دیدگاه یادگیری اجتماعی

نظریه پردازان درباره یادگیری برخلاف نظریه پردازان حوزه زیستی، محیط را مهم‌ترین عامل برای رشد و تکامل می‌دانند؛ بدان معنا که در فرآیند یادگیری، فرد را به محیط ارتباط می‌دهند. از نظریه‌های معروف در حوزه یادگیری، نظریه یادگیری اجتماعی است. [۱۲۷]

در طول قرن‌ها، یادگیری مشاهده‌ای به صورت تمایلی طبیعی برای تقلید تبیین شده است. [۱۲۸] نظریه یادگیری اجتماعی، ابتدا با عنوان یادگیری اجتماعی مبتنی بر نظرات شرطی شدن شکل گرفت؛ [۱۲۹] سپس میلر [۱۳۰] (۱۹۰۹۲۰۰۲م) و دلارد [۱۳۱] (۱۹۰۰۱۹۸۰م) موضوع یادگیری مشاهده‌ای و تقلیدآموزی را مطرح کردند و نتیجه گرفتند یادگیری، تنها از راه تجربه مستقیم و تعامل شخص فراگیرنده با محیط تحقق می‌یابد، نه بر اثر مشاهده تعامل فرد دیگر با محیط خودش. [۱۳۲] براساس این تحقیقات، کودکان نه تنها از طریق پاداش و شرطی‌سازی، بلکه از رهگذر مشاهده و تقلید نیز از دیگران می‌آموزند. به مرور زمان، نقش فرآیندهای شناختی در یادگیری، بیشتر مورد توجه قرار گرفت و رفتارگرایی به تحلیل و مطالعه فرآیندهای شناختی نیز تعمیم یافت و عنوان «نظریه شناختی اجتماعی» به آن داده شد. [۱۳۳] بنابراین وجه تمایز این دیدگاه از دیدگاه‌های اولیه رفتارگرا به دو رکن اساسی بازمی‌گردد: توجه به عوامل شناختی و توجه به نقش نسبتاً فعال کودک. بندورا [۱۳۴] (۱۹۲۵م)، میلر، دلارد و روتر [۱۳۵] (۱۹۱۶۲۰۱۴م) از شخصیت‌های سرشناس در حوزه نظریه یادگیری اجتماعی‌اند. [۱۳۶]

نظریه بندورا در ابتدا از نزدیک‌ترین نظریه‌ها به خانواده روان‌شناسی رفتاری شمرده می‌شد، اما با گذشت زمان و افزایش محبوبیت نظریه‌های شناختی، در دهه‌های آخر قرن بیستم میلادی، نظریه وی به تدریج، صورت شناختی به خود گرفت؛ به گونه‌ای که تشریح بندورا از یادگیری مشاهده‌ای، کاملاً شناخت‌گرایانه تلقی شد. او معتقد بود یادگیری آدمی در پرتو روابط اجتماعی شکل می‌گیرد؛ زیرا انسان، موجودی اجتماعی است و به سبب داشتن ظرفیت‌های شناختی وسیع می‌تواند درباره ارتباط میان رفتار و پیامدهای آن بیندیشد و آنها را پیش‌بینی و ارزیابی کند. به همین دلیل، نظریه وی به نظریه شناختی اجتماعی مشهور شده است. [۱۳۷] این نظریه پرداز با وجود پذیرش نقش شرطی شدن و تقویت در تبیین رفتار، آن را به عنوان تنها مدل در تبیین علل رفتار نپذیرفته است؛ زیرا انسان صرفاً دریافت‌کننده رویدادهای محیط نیست؛ بلکه به گونه‌ای فعال، تجربه‌های گذشته و حال را تفسیر و براساس آنها پیش‌بینی می‌کند. [۱۳۸]

براساس نظریه بندورا یادگیری مشاهده‌ای، فعلی ارادی و آگاهانه است که به واسطه پردازش شناختی رخ می‌دهد. بنابراین عوامل شناختی در مفهوم یادگیری مشاهده‌ای، نقشی مهم ایفا می‌کنند [۱۳۹] و یادگیری از طریق مشاهده رفتار دیگران، چه به طور مستقیم (مانند رفتار والدین، همسالان و معلمان) و چه به صورت غیرمستقیم (مانند صحنه‌های فیلم و کارتون) شکل می‌گیرد.

3

دیدگاه‌های رشد (۲)

اهداف آموزشی

پس از گذراندن این درس با مطالب زیر آشنا می‌شویم:

۱. دیدگاه‌های ارگانیسم‌گرا؛

دیدگاه انسان‌گرا

در عکس‌العملی اساسی در مقابل روان‌تحلیلگری از یک سو و رفتارگرایی از سوی دیگر، در نخستین سال‌های ۱۹۶۰ میلادی جنبشی به نام دیدگاه انسان‌گرایی، معروف به «نیروی سوم» شکل گرفت. این دیدگاه که در رویکرد فلسفی وجودگرا ریشه دارد، در حوزه روان‌شناسی، بر نقش فعال انتخاب انسان، خلاقیت وی و تفاوتش با حیوان تأکید می‌کند.

انسان‌گراها اندیشه‌های رشد‌گرایانه دارند و معتقدند در فرآیند رشد، باید طبیعت منحصر به فرد هر کودک مورد توجه قرار گیرد و زمینه به گونه‌ای فراهم شود که هر کودک بتواند بدون هیچ مانعی و به شیوه خاص خود رشد کند. آنان همچنین معتقدند انسان در اصل، جوهر و ماهیتی مثبت دارد و هیچ مسئله منفی یا شومی، ذاتی او نیست.

از جمله مسائل جداکننده انسان‌گرایی از رفتارگرایی، جهت‌گیری پدیدارگرایانه انسان‌گرایان و درک هر فرد از پدیده، در مقابل جهت‌گیری پدیده‌گرایی رفتارگرایان و بی‌توجهی ایشان به درک فرد از رفتار خود است. به عبارت دیگر، براساس نظریه این مکتب، تجربه شخصی به صورتی که خود فرد، آن را دریافت می‌کند، مهم‌ترین پدیده در روان‌شناسی به شمار می‌آید و آگاهی از خویشتن، تجربه و انتخاب به ما اجازه می‌دهند خود را کشف کنیم؛ یعنی همچنان که به تدریج در زندگی پیش می‌رویم، به رشد خود و نیز شیوه‌های ارتباطمان با دنیا شکل دهیم.

کارل راجرز (۱۹۰۲-۱۹۸۷م) و آبراهام مازلو (۱۹۰۸-۱۹۷۰م) دو شخصیت سرشناس در حوزه انسان‌گرایی‌اند که با استفاده از روش تحقیقی حاصل از تلفیق شیوه تجربی و درون‌نگری، نیازهای انسان و سیر رشد او را بررسی کرده‌اند. در دیدگاه مازلو، سلسله‌نیازهای انسان به شکل نردبانی است که در آن، نیازها یکی پس از دیگری ظاهر می‌شوند و ظهور هر یک از آنها منوط به برآورده شدن نیاز پیشین است. براساس این دیدگاه، نیازهای فیزیولوژیک و همچنین نیاز به ایمنی، محبت و وابستگی، احترام و عزت نفس و بالاخره خودشکوفایی، مراتب سلسله‌وار نیازهای انسانی شمرده می‌شوند.

مقایسه دیدگاه‌ها با توجه به اصول رشد

با توجه به بیان اجمالی نظریه‌های مهم در حوزه روان‌شناسی رشد، در اینجا مناسب است این دیدگاه‌ها را با توجه به اصول رشد و برخی عناصر دیگر با هم مقایسه کنیم. در جدول زیر، این مقایسه صورت گرفته است:

جدول ۶

دیدگاه‌ها	روان‌تحلیلگری	رفتارگرایی	ارگانایسم‌گرایی	اتولوژیک	انسان‌گرایی
موضوع	مرحله‌ای	پیوسته	مرحله‌ای	پیوسته	
پیوسته مرحله‌ای	اهمیت تجارب اولیه	ویژه اهمیت تجربه در تمام نقش مقاطع رشد	هر مرحله از رشد در تجربه، اهمیت خاص محدودیت ایجاد می‌کند	اهمیت تجارب اولیه	مؤثر بودن تجربه در همه دوره‌های زندگی
نقش تجارب اولیه (دوره حساس)	تجارب اولیه	مقاطع رشد	ایجاد می‌کند	تجارب اولیه	مؤثر بودن تجربه در همه دوره‌های زندگی
عوامل زیستی	تعامل بین عوامل زیستی و محیطی	بیشتر اهمیت داشتن عوامل محیطی	تعامل بین عوامل زیستی و محیطی	بیشتر اهمیت داشتن عوامل زیستی	تعامل بین عوامل زیستی و محیطی
عوامل محیطی	تعامل بین عوامل زیستی و محیطی	بیشتر اهمیت داشتن عوامل محیطی	تعامل بین عوامل زیستی و محیطی	بیشتر اهمیت داشتن عوامل زیستی	تعامل بین عوامل زیستی و محیطی
فعال، منفعل	در ابتدا منفعل است و به موازات رشد، به طور فزاینده فعال می‌شود	نسبتاً فعال	کاملاً فعال	نسبتاً فعال	انتخاب فعال
روشناسی	موردپژوهی از طریق مصاحبه بالینی	آزمایشگاهی و تجربی	مشاهده در موقعیت طبیعی و مصاحبه بالینی	مشاهده طبیعت‌نگر	تلفیق روش تجربی و درون‌نگری
موضوع تحقیق	رشد روانی جنسی	مکانیسم شرطی شدن	تقلید مشاهده	رفتار حیوان و انسان در زمینه تکاملی	خودآگاهی و سلسله‌مراتب نیازها

دیدگاه‌های مطرح درباره رشد اخلاقی

درباره رشد بُعد اخلاقی نیز صاحب‌نظران، دیدگاه‌هایی متعدد دارند؛ مثلاً پیازنه که به سبب تلاش‌های علمی‌اش در زمینه تحول شناختی شهرت یافته، رشد اخلاقی را نیز بررسی کرده است. وی در سال ۱۹۳۲ در اوایل کار خود، کتابی با عنوان قضاوت‌های اخلاقی کودک منتشر کرد که بر حوزه تحول اخلاقی، بسیار مؤثر بود. در این کتاب، کارهای وی درباره استدلال اخلاقی کودکان معرفی شده است. پیازنه سه مرحله بدین شرح برای رشد استدلال اخلاقی بیان کرده است: مرحله غیر اخلاقی، مرحله اخلاق دیگرپیرو و مرحله اخلاق خودپیرو. این پژوهشگر معتقد است اخلاقیات اجتماعی، از یک گونه نیستند؛ زیرا در جامعه، گونه‌های متفاوتی از رابطه‌های اجتماعی وجود دارد که به پیدایش اخلاقیات گوناگون می‌انجامد.

یکی از معروفترین دیدگاه‌ها نظریه لورنس کلبِرگ (۱۹۲۷-۱۹۸۷م) است. در واقع کار پیاز، الهام‌بخش کلبِرگ شد و کلبِرگ در نتیجه تلاش‌هایش، حوزه تحول اخلاقی را به صورت مستقل تعریف کرد. این محقق به‌تنهایی بانی انقلاب شناختی در ادبیات تحول اخلاقی بود. وی در مطالعه رشد اخلاقی، به استدلال اخلاقی پرداخته و در جست‌وجوی این نکته بوده که رفتار اخلاقی‌ای که از فرد سر می‌زند و داوری اخلاقی‌ای که درباره آن رفتار صورت می‌گیرد، براساس چه استدلالی است.

کلبِرگ درباره رشد و تحول استدلال اخلاقی کودکان مطالعه کرده و به‌نوعی، رشد اخلاقی پیاز را گسترش داده است؛ زیرا وی رشد اخلاقی را براساس توانایی‌های شناختی شکل داد. او معتقد بود رشد اخلاقی بر پایه تحولاتی که در استدلال اخلاقی روی می‌دهد، در بستری مرحله‌بندی‌شده پیش می‌رود و شکوفا می‌شود. کلبِرگ نظریه رشد اخلاقی خود را براساس پاسخ‌های آزمودنی‌ها به مجموعه‌ای از پرسش‌ها بنیان نهاد که آنها را معماهای اخلاقی نامید. او آزمودنی‌های خود را در برابر معماهای اخلاقی و به تعبیر دیگر، مسائل دشوار اخلاقی قرار می‌داد تا بتواند پاسخ‌های آزاد و چگونگی استدلال و داوری آنان را تجزیه و تحلیل کند.

کلبِرگ داستان‌های اخلاقی را برای آزمودنی‌ها تعریف می‌کرد و آنان می‌بایست از بین دو گزینه متعارض با هم، یکی را انتخاب کنند. یکی از دو گزینه، مستلزم اطاعت از قانون و دیگری مبتنی بر نیازهای خود یا دیگران بود. مثلاً شخصی به سبب نداشتن پول، یا باید دزدی کند تا دارویی به دست آورد و بیماری را نجات دهد یا مطیع قانون باشد و دزدی نکند و در نتیجه، فرد بیمار از دنیا برود. وی بیان این گزینه‌ها را معماهای اخلاقی نامیده است.

بنابراین نظریه کلبِرگ براساس طرح داستان و پاسخ‌های بیان‌شده شکل گرفته و در آن، رشد اخلاقی، شامل سه سطح دانسته می‌شود که هر یک از آنها خود دارای دو مرحله است. در ادامه، این سطوح را معرفی خواهیم کرد:

سطح یک: اخلاق پیش‌عرفی

ذهن کودک به شیوه صاحبان قدرت فکر می‌کند و از نظر کودک، عملش به این دلیل غلط است که تنبیه می‌شود و یا بدان سبب درست است که پیامدهای مثبتی دارد. بنابراین کودک، توانایی درک مفاهیمی همچون قانون و عدالت را ندارد، ادراکاتش جزئی و درباره افراد و وقایع خاص است و رفتار اخلاقی او براساس اجتناب از تنبیه و گرفتن پاداش تبیین می‌شود. این سطح، خود دارای دو مرحله بدین شرح است:

مرحله نخست: سوگیری اطاعت و تنبیه: کودک در این مرحله تصور می‌کند قوانین، ثابت‌اند و او باید بدون پرسیدن، فقط اطاعت کند؛ زیرا معتقد است صاحبان قدرت، مجموعه‌ای ثابت از قوانین را تدوین می‌کنند و او باید بدون پرسیدن هیچ‌گونه پرسشی، از آن قوانین اطاعت کند. در این مرحله برای کودک، هیچ تعهد اخلاقی‌ای وجود ندارد و او فقط به نیازها و احساسات خود می‌اندیشد و اگر عملی غیراخلاقی انجام نمی‌دهد، فقط به دلیل ترس از تنبیه است؛ از این رو به منظور در امان بودن از تنبیه، به افرادی همچون پدر و مادر احترام می‌گذارد.

مرحله دوم: سوگیری وسیله‌ای و لذت‌جویانه فطری: گرچه کودک، حس مسئولیت اخلاقی ندارد، از رفتار درست، به گونه‌ای خاص برداشت می‌کند. وی در این مرحله برای به دست آوردن پاداش، به سازگاری و هماهنگی با قوانین اخلاقی مبادرت می‌ورزد. همکاری او با دیگران بیش از آنکه مبتنی بر حس واقعی عدالت، سخاوت، همدردی یا دلسوزی باشد، نوعی معامله پایاپای است؛ مثلاً «اگر بگذاری با ماشینت بازی کنم، من هم دوچرخه‌ام را به تو قرض می‌دهم» یا «اگر اجازه دهید آخر شب، فیلم تماشا کنم، من همین الان مشق‌هایم را می‌نویسم».

سطح دو: اخلاق عرفی

کودک در این مرحله، وارد دوره یازده سال به بعد می‌شود و اخلاق را جریانی ساده تلقی نمی‌کند. وی معتقد است همه افراد جامعه باید از برخی نظرها اشتراک داشته باشند و مردم باید براساس انتظارات خانواده و جامعه زندگی کنند. در این سطح از رشد اخلاقی، سازگاری و هماهنگی با محیط و برقراری نظم اجتماعی برای کودک، مهم است و او از اصل همسان‌سازی به عنوان محور تحول اخلاقی استفاده می‌کند؛ از این‌رو درست یا نادرست بودن امور، بسته به انتظارات جامعه از اوست. این سطح نیز دو مرحله بدین شرح دارد:

مرحله سوم: اخلاق پسر یا دختر خوب بودن: در این مرحله، کودک در حال ورود به یازدهمین سال زندگی است، به دنبال کسب لذت یا منفعت شخصی نیست و از نظر او خوب، آن است که تصویب و تأیید دیگران را همراه داشته باشد. به عبارت دیگر، رفتار خوب به معنای داشتن انگیزه‌هایی خوب همچون عشق، همدردی، اعتماد و توجه به دیگران است؛ از این‌رو بیشترین سازگاری با گروه در این مرحله وجود دارد.

مرحله چهارم: اخلاق براساس قانون و نظم: در این مرحله، فرد، اخلاق دیگرپیرو دارد، قوانین اجتماعی را می‌پذیرد و از عیب‌جویی و انتقاد از قانون پرهیز می‌کند. رفتار درست در این زمان، عبارت است از انجام دادن وظیفه‌ای که اجتماع بر عهده فرد گذاشته است. بنابراین اطاعت از قوانین، احترام گذاشتن به افراد معتبر و انجام دادن وظایف، برای حفظ نظم اجتماعی صورت می‌گیرد. [۴۱]

سطح سه: اخلاق پس‌عرفی [۴۲]

در این سطح از رشد اخلاقی، استدلال‌ها و قضاوت‌های اخلاقی افراد، به صورت درونی درمی‌آیند و از طریق دیگران، جامعه و بیرون از خود کنترل نمی‌شوند و برخلاف سطح‌های گذشته که در آنها ملاک اخلاق خوب، تصویب یا اجازه دیگران بود، در این سطح، اخلاق براساس اصول جهانی و برتر از قراردادهای اجتماعی است. [۴۳] در این سطح، فرد در سنت‌ها، ارزش‌ها و مقررات اخلاقی و اجتماعی تشکیک می‌کند و در صورتی که از این بحران، جان سالم به در برد، ارتباطش با دیگران بر پایه رفتار اخلاقی صورت خواهد گرفت و سرپیچی از اصول اخلاقی را نوعی احساس گناه برای خود به شمار می‌آورد. استقلال در قضاوت، ویژگی بارز این سطح از رشد اخلاقی است. [۴۴] این سطح نیز دو مرحله بدین شرح دارد:

مرحله پنجم: اخلاق مبتنی بر میثاق اجتماعی: [۴۵] در این مرحله، نوعی انعطاف‌پذیری در عقاید اخلاقی وجود دارد، اخلاق براساس توافق میان افراد بنا می‌شود [۴۶] و فرد قانون را ابزاری می‌داند که در پرتو آن، زندگی هماهنگی بیشتری می‌یابد و حقوق دیگران بهتر حفظ می‌شود. [۴۷] بنابراین مسئله مهم، محتوای قانون نیست، بلکه توافقی است که قانون، معرف آن به شمار می‌رود و رفتاری درست است که در چارچوب حقوق عمومی و براساس معیارهای مورد توافق همه افراد جامعه صورت گیرد. [۴۸] از این رو شیوه و قوانین، قابل اصلاح و تغییرند و افراد جامعه می‌توانند گزینه و قوانین مفیدتری انتخاب کنند.

مرحله ششم: اخلاق مبتنی بر اصول جهانی: [۴۹] در این مرحله، فرد براساس اصول اخلاقی‌ای عمل می‌کند که خود پذیرفته است. به عبارت دیگر، عمل کردن طبق اصول اخلاقی شخصی صورت می‌گیرد و این احتمال در نظر گرفته می‌شود که اگر مقررات اجتماعی با اصول شخصی مغایرت داشته باشند، می‌توان از آنها پیروی نکرد. [۵۰]

اصول اخلاقی براساس احترام متقابل بین افراد شکل می‌گیرد؛ از این رو بالاترین مرحله رشد اخلاقی، زمانی است که فرد، هم خود را با معیارهای اجتماعی تطبیق دهد هم آرمان‌های درونی خویش را در نظر گیرد. به همین جهت، گاهی ممکن است اصول فردی وی با نظم اجتماعی پذیرفته از سوی بیشتر افراد جامعه تضاد و تعارض داشته باشد. [۵۱]

کلبرگ معتقد است حدود سنی افراد برای رسیدن به این مراحل شش‌گانه، براساس تربیت‌های متفاوت در افراد و فرهنگ‌های گوناگون، متفاوت است؛ از این رو او به تعیین سن دقیق اعتقادی ندارد؛ [۵۲] ولی می‌توان گفت سطح پیش‌عرفی، منطبق با دوره پیش‌عملیاتی است، سطح عرفی با دوره عملیات منطقی عینی منطبق می‌شود و دوره پس‌عرفی با دوره انتزاعی در دیدگاه رشد شناختی پیازه انطباق دارد.

جدول ۷. مراحل استدلال اخلاقی کلبرگ [۵۳]

مرحله نخست	جهت‌گیری تنبیه	تعیین درست و غلط به وسیله آنچه تنبیه می‌شود
مرحله دوم	جهت‌گیری پاداش	تعیین درست و غلط برحسب آنچه پاداش می‌گیرد
مرحله سوم	جهت‌گیری پسر خوب	تعیین درست و غلط به وسیله تأیید شدن یا نشدن کسانی که به فرد نزدیک‌اند
مرحله چهارم	جهت‌گیری صاحبان قدرت	تعیین درست و غلط توسط مقررات اجتماعی‌ای که باید از آنها قاطعانه اطاعت کرد

مرحله پنجم	جهت‌گیری قراردادی اجتماعی	تعیین درست و غلط توسط مقررات اجتماعی‌ای که انعطاف‌پذیر (نه مطلق) در نظر گرفته می‌شوند
مرحله ششم	جهت‌گیری اصول اخلاقی و وجدان فردی	تعیین درست و غلط توسط اصول اخلاقی انتزاعی‌ای که بر مساوات و عدالت تأکید می‌کنند

رشد از دیدگاه دانشمندان مسلمان

براساس آموزه‌های دینی به ویژه دین اسلام، جامعیت، اتقان‌پذیری و توجه به مبدأ و معاد، از امتیازهای خاص انسان‌شناسی دینی است که در آن، شناخت خاصی از انسان حاصل می‌شود که با انسان‌شناسی در دیگر مکتب‌ها تفاوت دارد. [۵۴] این مسئله مهم در برخی مباحث روان‌شناسی مانند شخصیت و بهداشت روانی هم اثرگذار است؛ چنان‌که در جنبه‌های گوناگون مسئله رشد مانند مراحل رشد و عوامل مؤثر در این فرآیند نیز شاهد آنیم.

خدامحوری، از اصلی‌ترین مسائل در این حوزه به شمار می‌آید و به همین جهت، آفرینش جهان، فرستاده شدن پیامبران و نزول کتاب‌های آسمانی، برای دست یافتن انسان به سعادت ابدی صورت می‌گیرد؛ درحالی‌که مسئله اساسی در عموم مکتب‌های بشری مادی‌گرا و الحادی، انسان‌محوری است.

همان‌گونه که در آغاز درس گفتیم، از جمله علت‌های وجود اختلاف در دیدگاه‌ها، بینش معتقدان به آنها درباره انسان است. یک‌ساحتی یا دوساحتی بودن وجود انسان و چگونگی تأثیر عوامل تربیت بر وی، از جمله عوامل مؤثر در بیان نظریه‌اند. پیش از اینکه دیدگاه دانشمندان اسلامی در این زمینه را بیان کنیم، مناسب است خطوط کلی مبانی اسلام درباره انسان را بدین ترتیب توضیح دهیم:

أ. انسان ویژگی‌هایی دارد که وی را از دیگر موجودات به ویژه حیوانات متمایز می‌کند. داشتن اختیار، قدرت تفکر و تعقل، حس کنجکاوی و انگیزه پیشرفت، از جمله صفات مؤثر در فرآیند رشد انسان‌اند.

ب. خداوند متعال در قرآن کریم، انسان را هم با ویژگی‌های مثبت هم با ویژگی‌های منفی معرفی کرده است. برخی ویژگی‌های مثبت انسان عبارت‌اند از: خلافت خدا در زمین، [۵۵] داشتن قدرت شناخت و برخورداری از ابزار آن، [۵۶] داشتن فطرت خداآگاه، [۵۷] داشتن کرامت و شرافت، [۵۸] آرامش یافتن با یاد خدا، [۵۹] کشف حقایق در جهان [۶۰] و داشتن مقام رضا. [۶۱] همچنین برخی ویژگی‌های منفی انسان عبارت‌اند از: ستمگری و نادانی، [۶۲] طغیانگری، [۶۳] شتاب‌زدگی، [۶۴] حرص، جزع و فزع [۶۵] و مجادله‌گری. [۶۶] این دو دسته ویژگی بیان‌شده در

قرآن برای انسان، مستعد بودن وی برای انتخاب راه را نشان می‌دهند. اصل در وجود انسان، همان ویژگی‌های مثبت است و سپس انسان بر اثر عواملی مانند مغلوب شدن در برابر فریب‌های شیطان، به ویژگی‌های منفی روی می‌آورد.

ج. رشد آدمی، فقط از وراثت و محیط متأثر نیست، بلکه عامل سومی به نام اراده نیز در رشد و تربیت او نقشی مهم دارد.

د. هدف از رشد آدمی، تقرب به خداوند متعال است که در آموزه‌های دینی، به منزله کمال انسان از آن یاد می‌شود.

ه. براساس آنچه از منابع دینی برمی‌آید، رشد، زمانی مطلوب است که از تغییرات کیفی برخوردار باشد، گرچه تغییرات کمی نیز مورد توجه است.

و. رشد آدمی به این دنیا محدود نمی‌شود، بلکه در سرایی دیگر به نام آخرت نیز ادامه دارد.

دانشمندان اسلامی نظرات خود درباره رشد را به صورت‌های گوناگون بیان کرده‌اند. در اینجا برخی از این دیدگاه‌ها را به اختصار ذکر می‌کنیم:

۱. فارابی

توجه به دنیا و آخرت، نقش اراده در رشد آدمی و تأثیر محیط، از جمله نکات مهمی است که در دیدگاه فارابی دیده می‌شود. وی سعادت واقعی را در گرو شناخت خود واقعی انسان دانسته و تنها راه دستیابی به این سعادت را اراده خود انسان ذکر کرده است. [۶۷]

فارابی با توجه به تقسیم رشد شناختی به سه دوره کلی ادراک حسی، ادراک تخیلی و ادراک عقلی، معتقد است انسان با ادراک عقلی می‌تواند به مرتبه‌ای از کمال وجودی پا بگذارد. [۶۸]

۲. ابن‌سینا

این دانشمند والامقام، آثاری ارزشمند در زمینه‌های گوناگون مانند پزشکی و فلسفه پدید آورده است و از جمله آثار وی در حوزه روان‌شناسی می‌توان کتاب شفاء را نام برد که در بخش‌هایی از آن، ذیل عنوان «علم‌النفس»، به مسائل روان آدمی پرداخته شده است. از دیگر آثار ابن‌سینا می‌توان کتاب تدبیر المنازل را نام برد که در زمینه تعلیم و تربیت، مشهور است. وی در این کتاب، اصولی برای تربیت فرزند بیان کرده است. مثلاً از جمله اصول تربیت، توجه به تفاوت‌های فردی است و به اعتقاد ابن‌سینا هر کسی شایستگی یادگیری هر صنعتی را ندارد و باید استعداد و علاقه وی مورد توجه قرار گیرد. [۶۹]

آموزش گروهی از جمله امور مورد تأکید ابن‌سیناست که براساس آن، کودک ضمن یادگیری علوم، آداب معاشرت را از طریق آموزش گروهی فرامی‌گیرد. این دانشمند عالی‌مقام، تربیت اخلاقی، تربیت اجتماعی، شکوفایی عقل و برآورده شدن نیازهای روحی را از آثار آموزش گروهی بیان کرده است. [۷۰]

از دیگر نکات مورد توجه ابن‌سینا موضوع تشویق و تنبیه است. وی ضمن بیان مراحل تنبیه، شرایطی را نیز برای آن ذکر کرده است. [۷۱]

۳. غزالی

گرچه این دانشمند مانند ابن‌سینا کتابی مستقل در زمینه تربیت و رشد آدمی تدوین نکرده، در کتاب مشهور خود، احیاء علوم الدین، مباحثی در این حوزه تبیین کرده است. وی در این اثر و همچنین در کتاب دیگر خود، کیمیای سعادت، [۷۲] موضوعاتی مانند حقیقت انسان، اصول تربیت، روش‌های تربیت و اهداف تربیتی را بیان کرده است.

غزالی با الهام گرفتن از کلمات الهی، گاهی انسان را تمجید کرده و معتقد است قلب آدمی از امر ربانی نشئت یافته و علاقه به مقتضیات شهوت نسبت به طبع، او را بیگانه معرفی کرده و گاهی اظهار داشته نفس از خیر، گریزان است و طبعی کاهل و شهوت‌ران دارد. این تعارض بدین صورت حل می‌شود که در آدمی، استعداد انتخاب وجود دارد. بنابراین وی دارای دو گرایش متضاد است و با اراده خویش می‌تواند یکی را بر دیگری ترجیح دهد. اگر انسان به شهوات و مادیات روی آورد، خود را اسیر نفس شهوی می‌کند و پذیرای دستوره‌های شیطانی می‌شود. در مقابل، اگر فرمان الهی را ترجیح دهد، مسیر انسانیت را پیدا می‌کند و هم‌نشین ملائک می‌شود و بلکه در مرتبه‌ای بالاتر قرار می‌گیرد. [۷۳]

در تأیید حل این تعارض، غزالی گفته است کودک، دلی پاک همچون گوهری نفیس دارد که مانند موم، ضمن آنکه از همه نقش‌ها خالی است، نقش‌پذیر نیز هست؛ آنگاه باطن کودک را به زمینی پاک تشبیه کرده است که هر بذری در آن می‌روید. اگر بذر خیر در آن افکنده شود، انسان به سعادت دین و دنیا می‌رسد و در غیر این صورت، او بدبخت خواهد شد. چون کودک، امانتی در دست والدین است، آنان نیز در پاداش و جزای عمل وی شریک‌اند. [۷۴]

۴. خواجه‌نصیرالدین طوسی

این دانشمند بر تربیت‌پذیری کودک تأکید کرده و برای آن عوامل، اصول، شیوه و شرایطی برشمرده است. وی، از جمله عوامل مؤثر در شکل‌گیری شخصیت آدمی را دوست و هم‌نشین دانسته و تأثیر رفتار و اوصاف دوست در شکل‌گیری شخصیت آدمی را اجتناب‌ناپذیر شمرده است. [۷۵] او همچنین یکی از شیوه‌های تربیت را تشویق و تنبیه دانسته و آن را به عنوان یکی از ابزار ضمانت اجرایی تعلیم و تربیت بیان کرده و برای آن، شرایطی برشمرده که یکی از آنها توجه به تفاوت‌های فردی است. [۷۶]

خواجه نصیرالدین طوسی در این زمینه، دوازده اصل و شیوه بدین شرح بیان کرده است: استعدادیابی، همگامی با طبیعت، همسویی با فطرت خداجویی و دین‌خواهی، رعایت مراحل رشد، رعایت فهم و درک مخاطب، مشاوره، محبت، تشویق و تنبیه، تمرین و تکرار، تخلیه، ریاضت، مراقبه و محاسبه

4

اصول رشد

اهداف آموزشی

پس از گذراندن این درس با مطالب زیر آشنا می‌شویم:

۱. تعریف اصول رشد؛

۲. تفاوت‌های فردی؛

۳. تبیین مرحله‌ای یا پیوستاری رشد؛

۴. اصول رشد گرفته‌شده از منابع اسلامی.

مقدمه

آیا تاکنون به شباهت‌های میان اعضای خانواده و حتی جامعه توجه کرده‌اید؟ در میان افراد ملیتی خاص یا اعضای خانواده‌ای، ضمن وجود شباهت‌های فراوان در میان آنان، می‌توان خصوصیات فردی هر یک را بازشناخت. صرف‌نظر از عوامل این تفاوت‌ها و شباهت‌ها، متخصصان حوزه روان‌شناسی رشد، ساختاری را نیز برای تبیین این تشابه‌ها با عنوان اصول رشد مطرح کرده‌اند که در این درس آن را بیان می‌کنیم.

اصول رشد

تغییرات کمی و کیفی در ابعاد روان‌شناختی وجود انسان از زمان انعقاد نطفه تا هنگام مرگ، تابع اصولی است که براساس آن، انسان‌ها مشابه با هم یا متفاوت از یکدیگر می‌شوند. این اصول در اصطلاح، اصول رشد نام دارد و در واقع یعنی همان قوانین و الگوهایی که خداوند متعال آنها را در سرشت هر فردی قرار داده است. شناخت الگوها براساس اصول رشد، والدین و مربیان کودکان را با ویژگی‌های گوناگون آنان و نیازها، انتظارات و تفاوت‌های فردی میانشان آشنا می‌کند تا بتوانند مسیر انحراف را از مسیر طبیعی تشخیص دهند.

در ادامه، بحث درباره اصول رشد را ذیل این عنوان‌ها پی خواهیم گرفت:

۱. استمرار

ممکن است برخی تصور کنند گاهی رشد فرد، متوقف و سپس دوباره آغاز می‌شود؛ ولی این تصور، اشتباه است. رشد هرگز حالت ایستایی ندارد و همواره تداوم می‌یابد. بدین ترتیب، این فرآیند از هنگام انعقاد نطفه آغاز می‌شود و به آرامی و بدون توقف و گاهی همراه با جهشی ناگهانی پیش می‌رود.

این تغییر گاهی در جهت پیشرفت و فزاینده‌گی صورت می‌گیرد و گاهی در مسیر کاهش و فرسودگی. گرچه روان‌شناسان این استمرار را تنها تا زمان پیش از مرگ بیان کرده‌اند، در اسلام، تحولات روانی انسان در دوران پس از مرگ نیز مورد توجه قرار گرفته است. حضرت امام صادق^ع در روایتی، شش خصلت را ذکر فرموده‌اند که مؤمن پس از مرگش از آنها استفاده می‌کند: فرزند نیکی که برای پدر و مادرش از خدا آمرزش می‌خواهد، قرآنی که از فرد باقی مانده است و تلاوت می‌شود، چاه آبی که دیگران از آن سود می‌برند، درختی که فرد نشانده، آبی که برای مردم وقف کرده، و عمل نیکی که انسان رواج داده است و پس از مرگش از آن پیروی می‌شود. این روایت و روایات مانند آن نشان می‌دهند تحولات معنوی انسان پس از انتقال به عالم برزخ، در همان مسیری استمرار می‌یابد که وی پس از مرگ می‌پیماید.

علامه طباطبایی^ع فرموده‌اند:

انسان تحولات و مراحل گوناگونی را پشت سر می‌گذارد: روزی جنین و روزی کودک است، زمانی جوان و زمانی پیر می‌شود و پس از آن در عالم برزخ به حیاتش ادامه می‌دهد، روزی در قیامت و پس از آن در بهشت یا دوزخ به سر می‌برد و به طور کلی، مسافتی را از بدو وجود تا انتهای سیرش که به مقتضای آیه کریمه {وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ}، تقرب به ساحت مقدس باری تعالی است می‌پیماید. انسان در این مسیر، در هیچ جا قدم نمی‌گذارد و هیچ راه تاریک و روشنی را نمی‌پیماید، مگر اینکه همه آنها با امور قلبی و اعمال صالح یا غیر صالح همراه‌اند که اثرش چه خوب و چه بد، توشه فردای اوست.

۲. منحنی طبیعی روند رشد

سرعت رشد آدمی در دوره‌های گوناگون زندگی، یکسان نیست، اما در مجموع، به صورت منحنی‌ای بهنجار پیش می‌رود. رشد کلی انسان در دوره پیش‌زادی، بسیار سریع است، پس از تولد، به آهستگی می‌گراید، در دوران بزرگ‌سالی متوقف می‌شود و در کهن‌سالی، با شتابی کم‌وبیش متفاوت، رو به زوال می‌رود. بنابراین می‌توان گفت الگوی رشد هر فرد در سنین گوناگون، متفاوت است. گزل در این زمینه گفته است: «به‌ندرت، کودکی در تمام طول رشد خویش در تمام متغیرهای مشهود، مسیر واحدی می‌پیماید».

نکته قابل توجه در موضوع رشد، یک‌نواخت نبودن سرعت رشد در جنبه‌های گوناگون در هر مرحله است؛ مثلاً قد انسان بزرگسال، حدود سه‌ونیم برابر قد انسان در زمان نوزادی است، درحالی‌که وزن انسان بزرگسال، حدود بیست‌برابر نوزاد است. همچنین مغز انسان تا هفت‌سالگی به نهایت بزرگی خود می‌رسد، گرچه از نظر فعالیت پیشرفت خواهد کرد، درحالی‌که دست، پا و بینی در آغاز نوجوانی به حداکثر رشد می‌رسند. همچنین رشد توانایی‌های ذهنی در سنین گوناگون، با سرعت‌های متفاوت پیش می‌رود. مثلاً تخیل در دوران کودکی به‌سرعت رشد می‌کند و در نوجوانی به بالاترین درجه می‌رسد؛ درحالی‌که استعداد کودکان با سرعت کمتری رشد می‌کند.

رشد در دو مرحله با سرعت بیشتری صورت می‌گیرد:

نخست، مرحله پیش‌زادی و شش ماه آغاز زندگی که در مجموع، پانزده ماه است و رشد ناگهانی کودک نامیده می‌شود.

دوم، مرحله بلوغ که از یک یا دو سال پیش از رسیدن به سن بلوغ جنسی تا شش ماه یا یک سال پس از بلوغ جنسی ادامه دارد، حدود یک‌ونیم تا سه سال طول می‌کشد و رشد ناگهانی نوجوانی نامیده می‌شود.

براساس روایتی که از حضرت علی[×] نقل شده است، رشد هوشی و شناختی تا حدود هجده‌سالگی ادامه دارد و پس از آن، اندکی تغییر می‌کند. آن حضرت فرموده‌اند: «میان عقل و جهل، پیوسته جنگ است تا یکی از آن دو غلبه پیدا کند. هنگامی که سن به هجده رسید، هر کدام که پیروز گشت، همیشه با او خواهد بود».

همچنین زمان مفید برای کسب مسائل معنوی و مانند آن، تا چهل‌سالگی اعلام و به مؤمنان هشدار داده شده است توشه‌های معنوی خود را پیش از چهل‌سالگی آماده کنند. امام صادق[×] در این زمینه فرموده‌اند:

به‌راستی، بنده خدا تا چهل سال نشده، در وسعت است و چون به چهل رسید، خداوند به دو فرشته وی وحی می‌کند که «من به بنده خود، عمر کافی دادم. بر او سختی و شدت کنید و او را خوب بپایید و کم و بیش و کوچک و بزرگ کارهایش را بنویسید».

به‌جز دو مرحله یادشده که سرعت رشد در آنها فراگیر است، در بقیه مراحل، سرعت خاصی در ابعاد گوناگون جسمانی و روانی مشاهده می‌شود که یک‌نواخت نیست.

همچنین در ابتدای نوجوانی، دست، پا و بینی به بیشترین میزان رشد می‌کنند، درحالی‌که روند رشد در قسمت‌های پایین‌تر صورت و شانه‌ها آهسته‌تر است. امروزه پژوهشگران به این نتیجه نیز رسیده‌اند که بین رشد جسمی و رشد شناختی یا روانی، رابطه وجود دارد؛ بدین شرح که هر گاه رشد جسمی سریع‌تر شود، رشد شناختی و روانی هم سرعت بیشتری می‌گیرد و همان‌گونه که رشد قسمت‌های گوناگون جسم به یک اندازه نیست و در طول دوران رشد، به نسبت‌های متفاوتی صورت

می‌گیرد، رشد شناختی نیز در حافظه، استدلال و تداعی به اندازه‌های گوناگون انجام می‌شود. در تصویر زیر، تفاوت میان نسبت‌های بدنی از دوران نوزادی تا زمان بزرگسالی نشان داده شده است.

۳. پیروی از الگوی معین و پیش‌بینی‌پذیر

رشد آدمی چه در مرحله پیش‌زادی و چه پس از تولدش، از الگویی معین پیروی می‌کند. هر یک از این دو مرحله، ویژگی‌های خاص خود را دارند و براساس این ویژگی‌ها، هر مرحله از دیگر مراحل گوناگون زندگی فرد متمایز می‌شود. در هر دو مرحله، ترتیب زیستی معینی وجود دارد که در آن، صفاتی مشخص در فاصله‌های ثابتی ظاهر می‌شوند.

مسلم است میزان رشد در انواع موجودات زنده و حتی افراد یک نوع، یکسان نیست و میان آنها تفاوت‌هایی وجود دارد، ولی این تفاوت‌ها از اصول و قواعدی پیروی می‌کنند، که در اینجا دو مورد از آنها را ذکر می‌کنیم:

أ. رابطه سرعت و مدت رشد با پیچیدگی موجود زنده

هر قدر موجود زنده پیچیده‌تر و کامل‌تر باشد، دستیابی وی به اهداف مورد نظر از رشد، با سرعت کمتر و در زمانی طولانی‌تر تحقق می‌یابد. نمونه این رابطه را می‌توان در مقایسه رشد انسان با حیوانات دیگر، به خوبی دریافت.

ب. ثبات تفاوت‌های فردی

شاید برخی تصور کنند کودکی که به اندازه مناسب رشد نکرده است، پس از مدتی، کمبود رشدش جبران خواهد شد، ولی در واقع این تصور، علمی نیست. واقعیت آن است که بیشتر تفاوت‌های فردی در میزان رشد، ثابت می‌ماند. نوزادانی که در آغاز به سرعت رشد کرده‌اند، در مراحل بعدی نیز به همان ترتیب، به رشد خود ادامه می‌دهند و در مقابل، نوزادانی که رشدشان کند بوده است، در آینده نیز به‌کندی رشد می‌کنند. این مسئله مهم در رشد شناختی نیز دیده می‌شود؛ بدین صورت که منحنی رشد سن عقلی در کودکان باهوش، متوسط و کودن، ثباتی مشابه را نشان می‌دهد.

پیروی از اصل الگوی معین و پیش‌بینی‌پذیر، در همه ابعاد رشد از جمله رشد عاطفی هیجانی، شناختی و جسمانی هم دیده می‌شود.

۴. رشد عاطفی هیجانی

کودک در برابر اشیای غیر معمول و عجیب، ترسی مبهم دارد؛ ولی به تدریج این ترس به صورت اختصاصی درمی‌آید و به وسیله رفتارهای گوناگون همچون گریه، فرار و مخفی کردن متمایز می‌شود.

۵. رشد شناختی

پژوهش‌های پیازنه نشان می‌دهد رشد شناختی در سنین گوناگون، قانونمندی‌هایی خاص دارد و تفکر در هر دوره، از طرح‌ها و الگوهای ذهنی مشخصی پیروی می‌کند. رشد شناختی انسان، ابتدا در دوره حسی حرکتی صورت می‌گیرد؛ سپس در دوره دوم، در سطح منطق عملیاتی ادامه می‌یابد و بالاخره در دوره سوم، رشد شناختی به کمال خود و تفکر انتزاعی می‌رسد.

این الگوی رشد شناختی در همه افراد یکسان است و الگویی طبیعی وجود دارد که همه از آن پیروی می‌کنند.

۶. رشد حرکتی

همانند رشد شناختی، در رشد حرکتی نیز همیشه فعالیت‌های عمومی بر فعالیت‌های اختصاصی مقدم‌اند. مثلاً نوزاد بازوی خود را در حرکت‌های کلی نشان می‌دهد، پیش از آنکه قادر به نشان دادن واکنش اختصاصی در گرفتن اشیا باشد. کودک برای گرفتن اشیا ابتدا تمام دست خود را به کار می‌گیرد و با گذشت زمان و پیشرفت رشد می‌تواند از انگشتان و سپس بند انگشتانش استفاده کند. کودک پیش از راه رفتن، می‌ایستد و پیش از آنکه مربع نقاشی کند، دایره می‌کشد و پیش از جمله‌سازی، کلمه‌سازی می‌کند.

براساس تقدم فعالیت‌های عمومی بر فعالیت‌های اختصاصی، بعد جسمانی از دو قانون پیروی می‌کند:

أ. قانون سری پایی: رشد جسمی جنین، ابتدا از ناحیه سر آغاز می‌شود؛ سپس در تنه و سرانجام در ناحیه پا صورت می‌گیرد. پس از تولد نیز ساختارهای قسمت سر، زودتر از دیگر بخش‌های بدن رشد می‌کنند. کودک حرکات سر خود را پیش از حرکات دست یا پا کنترل می‌کند.

تغییرات در شکل و بدن در دوران جنینی و پس از تولد

ب. قانون مرکزی پیرامونی: براساس این قانون، مسیر رشد جسمی از نزدیک به دور امتداد می‌یابد. به عبارت دیگر، رشد از محور مرکزی بدن شروع می‌شود و به سمت اطراف و انتهای آن پیش می‌رود؛ مثلاً در دوره پیش از تولد، سر و تنه پیش از دست و پا رشد خود را با سرعت بیشتری آغاز می‌کنند و پس از به وجود آمدن سر و تنه، بازوها دراز می‌شوند؛ سپس دست‌ها و درنهایت، انگشتان رشد می‌کنند. پس از تولد نیز انگشتان کودک، دیرتر از بازوهای او رشد می‌کنند. کودک پیش از آنکه بتواند انگشتانش را به تنهایی حرکت دهد، دست‌های خود را به کار می‌گیرد.

۷. وجود مقاطع تعادل و عدم تعادل

مقاطع تعادل و نبود تعادل، به تناوب در طول رشد کودک و نوجوان دیده می‌شود و این مسئله براساس اصل «درهم‌تنیدگی متقابل تحریک عصبی» در طول رشد اتفاق می‌افتد. در دوران کودکی معمولاً از ماه هجدهم تا شش‌سالگی، این تعادل و نبود تعادل، هر شش ماه یک بار، یکی پس از دیگری اتفاق می‌افتد. از شش‌سالگی تا یازده‌سالگی، زندگی با آرامش و تعادل پیش

می‌رود و پس از یازده‌سالگی که تقریباً به دوران بلوغ نزدیک است، دوباره مرحله نبود تعادل ظهور می‌کند. در مجموع، در دوران شش‌سالگی تا ابتدای بلوغ، حالت تعادل وجود دارد؛ ولی وقتی دوره کودکی پایان می‌یابد و تغییرات بلوغ ظاهر می‌شوند، دوره‌ای جدید از نبود تعادل آغاز می‌شود که در واقع شروع مرحله‌ای جدید از رشد است.

جدول ۱۱. تناوب مقاطع تعادل و نبود تعادل در سال‌های آغازین زندگی

نبود تعادل	تعادل
۱.۵ سالگی	دوسالگی
۲.۵ سالگی	سه‌سالگی
۳.۵ سالگی	چهارسالگی
۴.۵ سالگی	پنج‌سالگی
۵.۵ سالگی	

منظور از تعادل، هماهنگی بین گرایش‌ها، نیازها و خواست‌های متفاوت و گاه متضاد است و در صورت وجود تعادل، فرد از رشد بهنجار برخوردار خواهد بود. در دوره‌های تعادل، رفتار فرد، حاکی از سازگاری بیشتر، همکاری، محبت و سودمندی است که به آن، میزان می‌گویند؛ در حالی که فرد در دوران نبود تعادل، برانگیخته و بی‌قرار است و گاهی چنان تعادل روانی خود را از دست می‌دهد که حالاتی مانند اضطراب، بی‌ارادگی و بی‌اعتمادی در او پدید می‌آیند.

تنش، اضطراب و نبود اطمینان و امنیت از جمله ویژگی‌های رفتاری‌ای است که برای کودک در حالت نبود تعادل اتفاق می‌افتد و نباید آن را در زمره رفتارهای مشکل به شمار آورد؛ چنان‌که در حالت نبود تعادل در دوران بلوغ نیز برخی رفتارهای غیرطبیعی وجود دارند. همچنین باید به این نکته توجه کرد که ناسازگاری و نبود تعادل بر اثر پیدایش نیازهای تازه، رویارویی با موقعیت‌های جدید، میل به آزادی، و بروز تضادهای درونی در فرد به وجود می‌آید.

۸. پیوسته یا مرحله‌ای بودن

از جمله موضوعات مورد اختلاف در مبحث رشد و تحول انسان، پیوسته [۴۱] یا مرحله‌ای بودن رشد [۴۲] است. مراد از پیوستار، این است که رشد از نقطه‌ای آغاز می‌شود و افراد وقتی به سطح جدیدی گام برمی‌دارند، به سرعت تغییر می‌کنند. براساس این دیدگاه، رشد، فرآیند مداوم کمی است که در آن، هیچ‌گونه تحول کیفی رخ نمی‌دهد و مراحل مشخص و متمایزی وجود ندارد. در نظریه پیوسته، رشد، فرآیندی آرام و پیوسته است و فرد به تدریج، مهارت‌های یکسانی کسب می‌کند. این فرآیند، شبیه بالا رفتن از تپه‌ای است که به تدریج از دامنه تا قله ادامه می‌یابد؛ در حالی که براساس نظریه مرحله‌ای، رشد شبیه بالا رفتن از پلکان است که در آن، هر پله در مقایسه با پله قبلی، برابر است با شیوه پیشرفته‌تر و سازمان‌یافته عمل کردن که به جای تغییر تدریجی، تغییر ناگهانی در آن دیده می‌شود. [۴۳]

پیروان دیدگاه مرحله‌ای بودن رشد معتقدند فرآیند رشد از مقاطع جدا از یکدیگر تشکیل شده است که به دنبال هم می‌آیند. [۴۴] به عبارت دیگر، فرآیند رشد به صورت مرحله‌ای، عبارت از بروز تغییرات کیفی در جنبه‌های تفکر، احساس و رفتار است که مقطع زمانی خاصی از رشد را مشخص می‌کند. تواتر مراحل با نظم و ترتیب ثابت و بدون تغییر، از ویژگی‌های این دیدگاه است که در آن، هر مرحله‌ای به صورت طبیعی و حقیقی با طرح‌های کیفی منحصر به فرد از دیگر مراحل متمایز می‌شود. [۴۵]

روان‌شناسانی همچون فروید، [۴۶] پیاژه [۴۷] و اریکسون [۴۸] به مرحله‌ای بودن رشد تصریح کرده‌اند و در مقابل، رفتارگرایان، [۴۹] عمرنگرایان [۵۰] و اتولوژیست‌ها [۵۱] بر پیوسته‌ای بودن آن تأکید می‌کنند. [۵۲]

در هر یک از فرآیندهای رشد آدمی، ویژگی مرحله‌ای بودن دیده می‌شود و در متون دینی هم هر دو جنبه ذکر شده است. خداوند متعال سیر خلقت انسان را در چند آیه از قرآن بیان کرده و این‌گونه تبیین، نشانگر تواتر ثابت و منظم رشد آدمی است؛ چنان‌که در آیه‌ای می‌خوانیم:

به یقین، انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم؛ سپس او را [به صورت] نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم؛ آنگاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم؛ پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم و آنگاه مضغه را استخوان‌هایی ساختیم؛ سپس استخوان‌ها را با گوشتی پوشانیدیم؛ آنگاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است! [۵۳]

۹. وجود تفاوت‌های فردی [۵۴]

با وجود اصل پیروی از الگوی معین و پیش‌بینی‌پذیر که براساس آن، الگوی عمومی یکسانی برای رشد همه انسان‌ها وجود دارد، شاهد ویژگی‌هایی خاص برای هر فرد و حتی هر یک از دوقلوهای همسانیم؛ [۵۵] مثلاً برخی بلندقد و بعضی کوتاه، گروهی چاق و عده‌ای لاغر، و شماری تیزهوش و عده‌ای کم‌هوش‌اند. برخی کودکان به شیوه گام‌به‌گام، تدریجی و یک‌نواخت رشد می‌کنند؛ درحالی‌که رشد بعضی دیگر به صورت ناگهانی است. به طور کلی، انسان‌ها در رشد خود، از جهات گوناگون جسمی، شناختی و اجتماعی، با یکدیگر تفاوت دارند و به صورت یکسان رشد نمی‌کنند. این مسئله در اصطلاح، تفاوت‌های فردی نامیده می‌شود. البته تفاوت‌های فردی را در سال‌های آغازین، کمتر می‌توان تشخیص داد و هرچه سن کودک افزایش می‌یابد، این تفاوت‌ها بیشتر آشکار می‌شوند.

تفاوت‌های فردی در رشد، بر اثر وضعیت درونی و بیرونی، یعنی دو عامل مهم وراثت و محیط پدید می‌آیند. [۵۶] وجود تفاوت‌های فردی در میزان رشد انسان، حکمت‌هایی دارد و خداوند متعال این‌گونه تفاوت‌ها را وسیله‌ای برای آزمایش انسان‌ها دانسته است تا هر یک از آنان بتواند با اختیار خود، از استعدادهايش استفاده کند؛ چنان‌که در قرآن کریم می‌خوانیم:

«او کسی است که شما را جانشینان [و نمایندگان خود] در زمین قرار داد و بعضی را بر بعض دیگر، درجاتی برتری داد تا شما را به آنچه در اختیارتان قرار داده است، بیازماید. بی‌شک، پروردگارت زودکیفر و همو آمرزنده مهربان است.» [۵۷]

حضرت علیؑ نیز فرموده‌اند: «مردم تا زمانی که با یکدیگر متفاوت‌اند، همواره در خیر به سر می‌برند و اگر یکسان شوند، هلاک خواهند شد».[۵۸]

جدول ۱۲ [۵۹]

آگاهی از وجود تفاوت‌های فردی میان کودکان و نوجوانان، به والدین و مربیان کمک بسیار بزرگی می‌کند تا در تعیین رفتار متناسب با رشد آنان شیوه‌های یکسانی نداشته باشند. بنابراین نکات زیر درخور توجه‌اند:

ا. نباید انتظار داشته باشیم همه کودکان هم‌سن، به صورتی معین و مشابه رفتار کنند. کودک رشد یافته در محیطی فرهنگی و خانواده‌ای که در سطح بالایی از تعلیم و تربیت قرار دارد، با کودکی در همان سطح از هوش و توانایی، ولی پرورش یافته در خانواده‌ای دچار فقر فرهنگی، تفاوت بسیار دارد. همچنین والدین نباید از کودکان خود به صورت یکسان انتظار داشته باشند؛ زیرا کودکان از هوش و توانمندی‌های متفاوتی برخوردارند.

ب. با توجه به تفاوت‌های فردی کودکان و نوجوانان نمی‌توان شیوه‌های یکسانی را برای آموزش و تربیت آنان در نظر گرفت. ممکن است روشی مناسب برای کودکی، برای کودک دیگر نامناسب باشد و مربی در به‌کارگیری آن شکست بخورد.[۶۰] بنابراین والدین و مربیان باید افزون بر پرهیز از مقایسه دو کودک، از شیوه‌های مشابه برای تربیت کودکان متفاوت استفاده نکنند.

ج. تفاوت‌های فردی برای هر شخص، اعتبار و مسئولیت ویژه‌ای ایجاد می‌کند و به وی وجود مستقل می‌بخشد. کودکی که در تفکرات و رفتارش ابتکار و خلاقیت نشان می‌دهد، در مقایسه با کودکی که هیچ ابتکار و خلاقیتی ندارد، به صورتی فعال‌تر در گروه همسالان خود شرکت می‌کند.

چکیده

در این درس با مطالب ذیل آشنا شدیم:

۱. مراد از اصول رشد، قوانین طبیعی ثابتی است که رشد طبیعی آدمی به آنها بستگی دارد و خداوند متعال، این اصول را در سرشت هر فردی نهاده است.

۲. از اصول محل اختلاف، اصل پیوسته یا مرحله‌ای بودن رشد است. منظور از پیوسته بودن رشد، آن است که این فرآیند از نقطه‌ای آغاز می‌شود و به صورت حرکتی واحد و بدون داشتن اجزای بالفعل پیش می‌رود. مقصود از مرحله‌ای بودن رشد نیز، وجود مقطع‌های جداگانه در این فرآیند است که به دنبال یکدیگر می‌آیند.

۳. گرچه تأکید بر یکی از دو دیدگاه مرحله‌ای یا پیوستاری را نمی‌توان از تعابیر قرآنی و روایی دریافت، سه ویژگی زیر از مختصات رشد در دیدگاه اسلامی‌اند: رشد از تواتر ثابت و منظم برخوردار است، بین مراحل گوناگون رشد، تفاوت کیفی وجود دارد و قوانین رشد از نوع جهان‌شمول‌اند.

۴. برخی اصول مربوط به روند رشد عبارت‌اند از: استمرار، منحنی طبیعی، پیروی از الگوی معین، و وجود مقاطع تعادل و نبود تعادل.

۵. رابطه میان سرعت و مدت رشد با پیچیدگی موجود زنده، ثبات تفاوت‌های فرهنگی، اختلاف میزان رشد در مراحل گوناگون، و ابعاد و اعضا از مصداق‌های اصول مربوط به میزان رشدند.

عوامل مؤثر بر رشد

مقدمه

از مؤلفه‌های اصلی در تعریف رشد، فرآیند تغییر است. حال باید ببینیم این تغییر از چه عواملی ناشی می‌شود. همین موضوع درباره علت تفاوت‌های فرد نیز صادق است و باید دید چه عواملی سبب ایجاد تفاوت‌های فردی می‌شوند. بررسی عواملی که بر روند رشد انسان اثر مثبت یا منفی می‌گذارند، از موضوعات مورد علاقه روان‌شناسان است. در این درس به اختصار، عوامل مؤثر در رشد را بررسی می‌کنیم. بیشتر روان‌شناسان، عوامل مؤثر در رشد را بر دو نوع، شامل وراثت و محیط تقسیم، و سپس تعامل این دو عامل را بررسی کرده‌اند.

پایه‌های زیستی

انسان‌ها از جهت ویژگی‌های ظاهری و باطنی خود، با یکدیگر شباهت‌ها و نیز تفاوت‌هایی دارند و این ویژگی‌ها از طریق وراثت، بدون یادگیری، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند. در این جهان، میلیاردها انسانی که مخلوق خداوند متعال‌اند، در عین داشتن تفاوت‌هایی در شکل، رفتار و دیگر ویژگی‌ها، با هم شباهت‌هایی دارند که در قالب نژاد، ملیت، خویشاوند و خانواده نمود می‌یابد.

این شباهت‌ها و تفاوت‌ها که در حیوانات و گیاهان نیز وجود دارد، یکی از شگفتی‌های آفرینش است که همواره ذهن بشر، متفکران و دانشمندان زیست‌شناس را به خود مشغول کرده، و از موضوعات مورد علاقه آنان، کشف قوانین بیولوژیک از طریق مطالعه و پژوهش بوده است. امروزه، مطالعات انجام‌شده درباره وراثت، در دو زمینه علوم زیستی، شامل علم ژنتیک و ژنتیک رفتار بررسی می‌شود که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت:

۱. علم ژنتیک

این علم، از شاخه‌های علوم زیستی است و در آن، پایه‌های زیستی کشف، بررسی و شناسایی می‌شوند که سبب به وجود آمدن ویژگی‌های همانند و ناهمانند در انسان و دیگر موجودات می‌شوند. به عبارت دیگر، به وسیله قوانین و مفاهیم این علم، تشابه یا تفاوت دو موجود با یکدیگر مطالعه و این مسئله روشن می‌شود که چرا و چگونه چنین تشابه یا تفاوتی به وجود آمده است.

کشف، بررسی، تقسیم‌بندی و شرح حقایق وراثت و تغییرات آن، از جمله اهداف این علم به شمار می‌رود. ژنتیک، یعنی دانش انتقال اطلاعات زیستی از سلولی به سلول دیگر و از نسلی به نسل دیگر، علمی بنیادین است که در آن، انتقال صفات ارثی از والدین به فرزندان و از نسلی به نسل دیگر بررسی می‌شود.

أ. وراثت

همان‌گونه که گفتیم، افراد خانواده و خویشاوندان، شباهت‌های بسیاری در ابعاد فیزیکی، فیزیولوژیک، هوش، صفات، منش و شخصیت با یکدیگر دارند و این شباهت‌ها کمتر در میان افراد غیرخویشاوند یا خانواده، یک جا دیده می‌شوند. این دسته از شباهت‌ها حاکی از انتقال ویژگی‌های ارثی بین افراد است و از آن به وراثت تعبیر می‌شود. وراثت را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: انتقال صفات از نسلی به نسل دیگر بدون یادگیری و آموزش. در این تعریف، به چند مؤلفه بدین شرح توجه می‌شود:

انتقال صفات فقط از جانب پدر و مادر به فرزند صورت نمی‌گیرد، بلکه از نسل‌های گذشته به نسل‌های بعدی هم واقع می‌شود.

اکتسابی نبودن ویژگی‌های ارثی، یعنی اینکه بروز ویژگی‌های ارثی، به یادگیری و تمرین نیاز ندارد.

تمام عوامل ژنتیکی که هنگام انعقاد نطفه وجود دارند، در تعیین وراثت سهیم‌اند.

دانشمندان درباره وراثت، تحقیقات فراوان کرده‌اند، اما در پی مطالعه گریگور جانس مندل درباره زایش گل‌ها و گیاهان، تحولی در علم ژنتیک صورت گرفت. وی نظریه‌ای درباره انتقال صفات عرضه کرد که پس از تکمیل شدن آن از سوی دیگر گیاه‌شناسان، به قوانین مندل معروف شد. امروزه علم ژنتیک در تمام رشته‌های علوم حیاتی مانند پزشکی و کشاورزی و نیز دانش‌هایی مانند روان‌شناسی گسترش یافته است.

در نتیجه ترکیب سلول‌های جنسی (گامت) نر (اسپرماتوزوئید) و ماده (اوول)، نخستین سلول موجود زنده یا تخم به وجود می‌آید و زندگی انسان آغاز می‌شود. پس از ورود اسپرمی به تخمک، آن تخمک، بارور می‌شود، سلولی واحد شکل می‌گیرد و صفات ارثی در این لقاح تعیین می‌شود. این موجود زنده که از سلولی جدید تشکیل شده است، ویژگی‌های ژنتیکی خاص خودش را دارد.

به دنبال کشف قوانین ژنتیکی به همت مندل، تحقیقات دیگری به کوشش مورگان انجام گرفت که به کشف کروموزوم و ژن منجر شد. این دانشمند دریافت پس از ترکیب دو سلول تناسلی زن و مرد و در نتیجه، انعقاد نطفه، انتقال صفات ارثی توسط کروموزوم و ژن صورت می‌گیرد.

ب. کروموزوم

واژه «کروموزوم» در لغت به معنای جسم رنگ‌پذیر است و در اصطلاح به جسمی اطلاق می‌شود که در هسته سلول قرار دارد و حامل ژن‌هاست. کروموزوم‌ها از ماده‌ای شیمیایی به نام اسید دزوکسی ریبونوکلیک یا **DNA** ساخته شده‌اند. **DNA** مولکولی دورشته‌ای است که به نردبانی پیچ‌خورده شباهت دارد. هر پله این نردبان از یک جفت ماده شیمیایی به نام پایه تشکیل شده است که مابین دو طرف به هم متصل می‌شوند. در واقع، همین زنجیره پایه‌ها دستورهای ژنتیکی را تأمین می‌کند.

سلول‌های موجود در بدن انسان به دو گروه تقسیم می‌شوند:

نخست، سلول‌های بدنی که استخوان‌ها، ماهیچه‌ها و اندام‌های ظاهری و داخلی را تشکیل می‌دهند؛

دوم، سلول‌های جنسی یا گامت که وظیفه تولیدمثل را برعهده دارند. سلول‌های جنسی مردان، اسپرم و سلول‌های جنسی زنان، تخمک نام دارند.

کروموزوم‌های موجود در هر یک از سلول‌های بدن انسان، ۴۶ عدد است. این تعداد در همه افراد، ثابت و یکسان است و به صورت ۲۳ جفت نشان داده می‌شود. هر جفت کروموزوم، وظایف ژنتیکی خاص خود را دارد و جز در جفت بیست‌وسوم، فرقی بین کروموزوم‌های زن و مرد دیده نمی‌شود. جفت بیست‌وسوم کروموزوم در زنان، شبیه **XX** و در مردان، شبیه **XV** است و به دلیل تعیین کردن جنسیت جنین، به آن، کروموزوم جنسی می‌گویند. از این رو اگر کروموزوم **X** مرد با کروموزوم **X** زن ترکیب شود، نوزاد دختر است و اگر کروموزوم **V** مرد با کروموزوم **X** زن ترکیب شود، نوزاد پسر خواهد بود.

هرچند تعداد کروموزوم‌ها در سلول‌های بدن انسان، یکسان است، شکل و اندازه آنها در سلول‌های بافت‌های گوناگون بدن با هم تفاوت دارد و از این رو برای هر کروموزوم، شماره‌ای خاص در نظر گرفته‌اند.

این تصویر، شکلی بسیار درشت‌نمایی شده از ۴۶ کروموزوم در زنی به‌نچار است. کروموزوم‌های شماره ۱ تا ۲۲ در مردان، نظیر همین جفت‌هاست، اما جفت بیست‌وسوم از کروموزوم‌های آنان به جای **XX** به صورت **XV** است.

بحث درباره کروموزوم‌ها را ذیل دو عنوان بدین شرح پی می‌گیریم:

اول. تقسیم کروموزوم

نقطه آغاز تکوین انسان، زمان لقاح تخمک با اسپرم است که به دنبال ورود یک اسپرم به تخمک و یکی شدن آنها زیگوت یا تخمک بارور شده صورت می‌گیرد. هنگام لقاح، هسته اسپرم و تخمک شکافته می‌شود، ۲۳ کروموزوم موجود در اسپرم با ۲۳ کروموزوم موجود در تخمک، جفت می‌شوند، سلول زنده جدید با ویژگی‌های ژنتیکی منحصر به فرد به وجود می‌آید و در نتیجه،

صفات ارثی آن تعیین و طرح زیستی واحدی به نام موجود زنده ریخته می‌شود. خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: «ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم».

در فرآیند انتقال صفات یا همان وراثت، تقسیمات سلولی به دو طریق صورت می‌گیرد:

نخست، تقسیم میتوزی یا تقسیم سلولی و همانندسازی کروموزوم؛

دوم، تقسیم میوزی یا تقسیم کاهش‌ی اولیه سلول جنسی.

پس از آنکه تخم بارور شد، ابتدا به دو سلول جدید تقسیم می‌شود و فرآیندی به نام تقسیم میتوز صورت می‌گیرد. در این تقسیم، از ابتدا هر یک از کروموزوم‌های چهل‌وشش‌گانه به دو کروموزوم تقسیم می‌شوند. به عبارت دیگر، در تقسیم میتوز، هر کروموزوم به طور دقیق همانندسازی می‌کند و پس از تقسیم، به هر سلول، یک دسته ژن و کروموزوم کامل داده می‌شود. در نتیجه، هر سلول جدید بدن، تعدادی ثابت از کروموزوم‌ها، صفات و اطلاعات ژنتیکی یکسان دارد و در واقع، تمام ویژگی‌های زیستی‌ای که کودک از والدین خود به ارث می‌برد، در این ۴۶ عدد یا ۲۳ جفت کروموزوم، نهفته است. این صفات را می‌توان در رنگ چشم و پوست، قد و وزن، حالات هیجانی، ویژگی‌های شخصیتی، قدرت یادگیری، بهره هوشی و دیگر ابعاد وجود انسان جست‌وجو کرد.

در تخمدان‌ها و بیضه‌ها نوعی خاص از تقسیم سلولی به نام تقسیم میوز رخ می‌دهد. این تقسیم به تولید تخمک‌ها و اسپرم‌ها می‌انجامد که هر کدامشان فقط کروموزومی از هر جفت کروموزوم را دارند. به عبارت دیگر، وقتی سلول‌های جنسی اسپرم و تخمک با هم ترکیب می‌شوند، هر کدام از آنها برخلاف بقیه سلول‌های بدن، فقط ۲۳ کروموزوم از یکی از والدین، یعنی نصف تعداد کروموزوم‌های موجود در دیگر سلول‌های بدن را دریافت می‌کنند. بنابراین تقسیم میوز که برای ایجاد سلول‌های جنسی از جنس نر و ماده، و اتحاد مجدد آنها با هم انجام می‌شود، شکلی خاص از تقسیم سلولی است که هر سلول حاصل از آن، از هر جفت کروموزوم، فقط یکی دارد و در نتیجه، از نظر تعداد، فرد است، نه جفت.

تقسیم میوز که تنها در سلول‌های مولد گامت رخ می‌دهد، سرچشمه تنوع‌ها و تفاوت‌های فردی است.

دوم. اختلالات کروموزومی

همان‌گونه که گفتیم، تعداد کروموزوم‌های موجود در سلول‌های هر نوع از موجودات زنده، ثابت و یکسان است؛ اما گاهی به علت اختلالاتی که در تقسیم کروموزومی صورت می‌گیرد، تغییراتی در تعداد یا شکل کروموزوم‌ها به وجود می‌آید که به آن، اختلالات یا ناهنجاری‌های کروموزومی گفته می‌شود. این اختلالات، گاهی در سلول‌های غیرجنسی و گاهی در کروموزوم‌های جنسی اتفاق می‌افتند و شکل‌های گوناگون از این ناهنجاری‌ها، عبارت‌اند از:

جابه‌جایی قسمتی از کروموزوم؛

حذف شدن قسمتی از کروموزوم؛

افزوده شدن قسمتی به کروموزوم؛

ترکیبی از سه نوع تغییر پیشین.

مثلاً به علت اضافه شدن کروموزومی به جفت بیست‌ویکم، شخص به بیماری داون مبتلا می‌شود که در اصطلاح، به آن منگولیسْم می‌گویند یا در نتیجه اضافه شدن X غیرجنسی به جفت بیست‌وسوم کروموزوم‌ها در مردان، شخص دچار عقب‌ماندگی ذهنی می‌شود.

ج. ژن

واژه «ژن» در لغت، به معنای تعیین‌کننده است و در اصطلاح یعنی حامل وراثت و عامل اصلی در تعیین انتقال صفات. ژن‌ها عناصری شیمیایی‌اند که در طول امتداد کروموزوم‌ها به صورت دانه‌های تسبیح قرار دارند و حامل اطلاعات و برنامه‌هایی‌اند که خصوصیات بیولوژیک فرد، اعم از جنس، استخوان‌بندی، وضعیت ظاهری و هورمونی و دیگر ویژگی‌های او را تعیین می‌کنند. در هر کروموزوم به طور متوسط، حدود بیست‌هزار ژن جای دارد و در این صورت می‌توان گفت در هر هسته سلول بدن انسان، حدود یک‌میلیون ژن هست. همه میراث بیولوژیک شخص از طرف والدین و نسل گذشته‌اش در این ژن‌ها خلاصه می‌شود.

در روایات معصومان^۸ نیز این مسئله مهم ذکر، و واژه «عرق» به عنوان عامل وراثت معرفی و توصیه شده است انسان‌ها به قانون وراثت توجه کنند و از آن غافل نباشند؛ چنان‌که امام صادق[×] فرموده‌اند: «با خانواده صالح ازدواج کنید؛ زیرا نطفه اخلاق و سجایای والدین را به فرزندان منتقل می‌کند».[۴۱] در روایتی دیگر، امیر مؤمنان[×] فرموده‌اند: «سجایای اخلاقی، دلیل پاکی وراثت و ریشه خانوادگی است».[۴۲] در جنگ جمل نیز وقتی محمد حنفیه، از فرزندان حضرت علی[×] عکرم‌دار لشکر بود، به جهت ضعف و ترس نتوانست به میزان لازم پیشروی کند؛ از این‌رو حضرت به او فرمودند: «این ضعف و ترس را از مادرت به ارث برده‌ای!»[۴۳]

جدول ۱۳

با توجه به اهمیت وراثت، توجه به نکات زیر در انتخاب همسر، ضروری است:

أ. زمینه‌های خانوادگی همسر: حضرت علی[×] در این زمینه فرموده‌اند: «کسی که ریشه خانوادگی‌اش شریف است، در هر حال، حضور و غیاب، دارای صفات و فضیلت پسندیده است».[۴۴] در روایتی دیگر، امام صادق[×] به شخصی که قصد ازدواج داشت، سفارش کردند: «بیندیش وجودت را کجا قرار می‌دهی!»[۴۵]

ب. زمینه‌های عقلی همسر: امام علی[×] در این زمینه فرموده‌اند: «از ازدواج با زنان احمق و کم‌هوش بپرهیزید؛ زیرا مصاحبت با آنان ناگوار، و فرزندى که از آنها متولد می‌شود، بی‌ارزش است».[۴۶]

ج. صفات شخصیتی همسر: روایات فراوانی در زمینه صفات مثبت همسر نقل شده‌اند که براساس آنها شایسته است افرادی برای ازدواج انتخاب شوند که صالح، بامحبت، باغیرت، وفادار، باشهامت و دارای صفاتی از این دست باشند.[۴۷]

د. نکات بهداشتی، شرعی و غذایی هنگام انعقاد نطفه: به این مسائل نیز از سوی معصومان[^] سفارش شده است.[۴۸]

در ادامه، بحث درباره زن‌ها را ذیل این عنوان‌ها پی می‌گیریم:

اول. فنوتیپ [۴۹] و ژنوتیپ [۵۰]

به طور کلی، ویژگی‌های آشکار یا وضعیت ظاهری فردی را فنوتیپ می‌گویند. ژنوتیپ نیز عبارت است از صفات ارثی و مشخصات اصلی‌ای که به فرزندان یا نسل دیگر منتقل می‌شوند؛ صرف‌نظر از آنکه این مشخصات و صفات ارثی به منصفه ظهور برسند یا نه. بنابراین ویژگی‌های ارثی فرد، ژنوتیپ یا وضعیت ژنتیکی نامیده می‌شود. با توجه به این دو اصطلاح می‌توان گفت اختلاف در شباهت داشتن یا نداشتن فرزندان و والدین، به آرایش ژنتیک والدین و فرزندان برمی‌گردد. از یک سو، ژنوتیپ از این جهت اهمیت دارد که به ساخت و طرح تکوینی زن‌ها مربوط می‌شود و از سوی دیگر، فنوتیپ شخص که به ویژگی‌هایی آشکار مانند رنگ چشم، مو، پوست، شکل و اندازه مربوط می‌شود و می‌توان آنها را مشاهده و اندازه‌گیری کرد، مورد توجه دانشمندان علم ژنتیک بوده است.[۵۱] از این رو ژنوتیپ فرد همیشه با فنوتیپ وی مطابق نیست و از طریق فنوتیپ نمی‌توان ژنوتیپ افراد را تشخیص داد. این موضوع به جهت وجود زن‌های غالب و مغلوب رخ می‌دهد، [۵۲] که در ادامه، آن را توضیح می‌دهیم:

دوم. زن‌های غالب [۵۳] و مغلوب [۵۴]

دانشمندان علم ژنتیک معتقدند در آرایش ژنتیکی، زن‌ها دو گونه‌اند: زن‌های غالب (بارز) و زن‌های مغلوب (نهفته). این تقسیم به یکی از قوانین مندل برمی‌گردد که براساس آن، برخی زن‌ها قدرت بیشتری برای ظهور دارند و برخی دیگر دارای قدرت کم‌ترند. در این صورت، اگر زنی در مقابل خود، زن غالب یا بارزی از همان صفت و ویژگی را داشته باشد، آن زن از نوع نهفته، غیرفعال و مغلوب خواهد بود؛ ولی اگر همین زن نهفته، در مقابل خود، زن بارزی نداشته باشد، صفت یا ویژگی مربوط

به خود را ظاهر می‌کند. [۵۵] بنابراین صفتی که فقط با یک ژن آشکار شود، صفت غالب است و صفتی که ظهورش منوط به وجود دو ژن (یکی از پدر و دیگری از مادر) باشد، صفت مغلوب نام دارد. [۵۶]

در جدول زیر، ژن‌های غالب و مغلوب به روشنی نشان داده شده‌اند. فرض کنیم رنگ سیاه عنبیه چشم، صفتی غالب باشد و رنگ آبی، صفتی مغلوب. در این حالت، صفت غالب را با حرف **B** و صفت مغلوب را با حرف **b** معین می‌کنیم. درباره ترکیب ژن‌هایی که رنگ چشم افراد دارای عنبیه سیاه را تعیین می‌کند، یکی از دو احتمال **BB** یا **Bb** وجود دارد؛ ولی درباره ترکیب ژن‌هایی که رنگ چشم افراد دارای عنبیه آبی را معین می‌کنند، تنها احتمالی به صورت **bb** هست. بدین ترتیب، از طریق دانستن ترکیب ژنتیک پدر و مادر می‌توان احتمالات ژنوتیپی و فنوتیپی فرزندان را طبق جدول زیر نشان داد. در این جدول، تعداد فرزندان در هر طبقه، چهار نفر فرض شده است.

جدول ۱۴. ترکیب احتمالی ژنوتیپ فرزندان و درصد احتمال بروز صفات غالب و مغلوب والدین در آنها [۵۷]

برای روشن شدن مطلب به این مثال توجه کنید: اگر موشی سفید با موشی خاکستری جفت‌گیری کند، همه موش‌های نسل نخست، خاکستری خواهند بود. در این حالت، رنگ خاکستری به عنوان صفت غالب و بارز در تمام افراد نسل اول ظاهر می‌شود و رنگ سفید، صفت مغلوب یا نهفته است. حال اگر موش‌های نسل دوم با هم جفت‌گیری کنند، ترکیب آنها به این صورت خواهد بود: یک‌چهارم آنها خاکستری خالص، دوچهارمشان خاکستری که رنگ سفید را نیز در ژن خود دارند و یک‌چهارم آنان نیز سفید خالص خواهند بود. بدین ترتیب، در این نسل، سه‌چهارم موش‌ها خاکستری و یک‌چهارم آنها سفید خالص‌اند. در نسل سوم، موش‌های سفید خالص، صددرصد موش‌های سفید خالص به دنیا می‌آورند؛ همان‌گونه که موش‌های سیاه خالص نیز، صددرصد موش‌های سفید خالص به دنیا خواهند آورد؛ ولی از بقیه موش‌ها مثل نسل دوم، یک‌چهارم سفید خالص، یک‌چهارم خاکستری خالص و دوچهارم نیز دورگه خواهند بود.

در روایتی از امام صادق × نقل شده است:

چون اراده خداوند بر آفرینش انسانی تعلق گیرد، هر صورتی که میان او و میان پدرش تا حضرت آدم × وجود دارد، جمع می‌کند؛ سپس او را به یکی از صورت‌ها می‌آفریند. پس نباید کسی بگوید: «این فرزند به من یا یکی از پدران من شباهت ندارد». [۵۸]

براساس روایتی دیگر، شخصی نزد پیامبر اکرم | آمد و از شباهت نداشتن فرزندش به والدین و اجدادش شکایت کرد. حضرت در پاسخ او فرمودند:

... میان او و حضرت آدم، ۹۹ عرق وجود دارد. همه آنها در نسب فعالیت دارند. وقتی نطفه در رحم قرار گرفت، این عرقها به اضطراب درمی آیند و نطفه درخواست تشبه به یکی از آنها را می نماید و این فرزند از عرقها (ژنها)یی است که اجداد تو و اجداد اجداد تو آن را درک کرده اند ... [۵۹]

جدول ۱۵. ویژگی های بارز و نهفته [۶۰]

نَهفته	بارز
موی بور	موی تیره
تاسی	موی معمولی
موی صاف	موی مجعد
موی سرخ	موی غیرسرخ
بدون چاله	چاله های صورت
برخی انواع ناشنوایی	شنوایی طبیعی
نزدیک بینی	بینایی طبیعی
بینایی طبیعی	دوربینی
آب مروراید مادرزادی	بینایی طبیعی
گروه خون O	گروه خون A یا B
RH منفی خون	RH مثبت خون

با توجه به تبیین ژن های غالب و مغلوب، ساخت و طرح تکوینی ژن های ژنوتیپ فردی، همیشه با ویژگی های بارز و آشکار فنوتیپ مطابق نیست و از طریق فنوتیپ نمی توان ژنوتیپ فرد را تشخیص داد. به همین جهت، گاهی مشاهده می کنیم بیشتر فرزندان خانواده ای به پدر و مادرشان شباهت دارند و درعین حال، یکی از افراد آن خانواده به پدر و مادرش هیچ شباهتی ندارد. در واقع، این فرد از ژنوتیپ تبعیت کرده است تا فنوتیپ. [۶۱]

سوم. توارث چندژنی

برخی ویژگی های فنوتیپی، نتیجه تعامل یک جفت ژن نیستند تا در پی غلبه یکی از آنها بر دیگری، سرنوشت آنان رقم بخورد؛ بلکه فعل و انفعال ژن های متعددی نوع و میزان آنها را تعیین می کند؛ مثلاً این گونه نیست که انسان، یا سفیدچهره

محض باشد یا سیاه‌چرده خالص، یا سرآمد باشد یا کانا، یا در منتهای کوتاه‌قدی یا نهایت بلندقدی؛ بلکه تعدادی اندک از افراد در دو سرحد افراط و تفریط، و بیشتر افراد در فاصله میان آن دو نهایت قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر، نمودار این‌گونه صفات در قالب منحنی‌ای طبیعی رسم می‌شود. چنین ویژگی‌هایی را در اصطلاح، ویژگی‌های چندژنی می‌نامند و انتقال آنها از نسلی به نسلی دیگر، توارث چندژنی نامیده می‌شود.

۲. ژنتیک رفتار

در حوزه ژنتیک رفتار، به تشخیص افتراقی میان جنبه‌های موروثی و غیرموروثی رشد، تعیین مقدار تأثیر عوامل ارثی در رفتار موجود زنده، و ایجاد تفاوت‌های نوعی و فردی میان گونه‌های متفاوت و تفاوت‌های فردی میان افراد یک گونه پرداخته می‌شود. [۶۲] این‌گونه بررسی‌ها از طریق مطالعه درباره فرزندخوانده‌ها یا دوقلوها صورت می‌گیرد.

دانش ژنتیک رفتار درصدد یافتن جنبه‌های وراثتی رفتار آدمی و جدا کردن آنها از رفتارهایی است که تحت تأثیر محیط رشد می‌کنند. در این قلمرو، برخلاف ظاهر نام آن، بدون سروکار داشتن با ژن، کروموزوم و ساختار ژنتیکی (ژنوتیپ) فرد، بیشتر سعی می‌شود از طریق بررسی ویژگی‌های ظاهری (فنوتیپ) انسان‌ها، نتایج مدنظر به دست آید. با توجه به این پیش‌فرض که افراد خانواده‌ای معمولاً از عوامل محیطی یکسان اثر می‌پذیرند و دوقلوهای همسان، بیش از دیگر افراد، با هم شباهت‌های ارثی دارند، رایج‌ترین راه برای مطالعه درباره ژنتیک رفتار، بررسی شباهت‌های خانوادگی از طریق مطالعه درباره فرزندخوانده‌ها یا دوقلوهاست.

۳. انتقال ویژگی‌های ژنتیک

ریشه‌های بسیاری از ویژگی‌های فیزیکی، فیزیولوژیک و روانی براساس نتایج علم ژنتیک شناخته شده است. صفاتی همچون بلند یا کوتاه‌قدی، سبک یا سنگین‌وزنی، رنگ چشم و خصوصیات ظاهری صورت از جمله مواردی‌اند که شاهد ژنتیکی مشخص دارند؛ اما این بدان معنا نیست که در حال حاضر، شالوده ژنتیکی همه ویژگی‌های نوعی یا فردی، به طور مشخص شناخته شده باشد. در مواردی که علم ژنتیک از بیان پاسخی روشن به مسئله ناتوان باشد، از طریق نتایج ژنتیک رفتار، شواهدی برای انتقال برخی صفات به دست داده می‌شود.

پایه‌های محیطی

منظور از محیط، تمام متغیرهای خارج از وجود فرد است که از زمان انعقاد نطفه تا هنگام تولد و سپس تا پایان عمر، وی را فرامی‌گیرد و بر سیر رشد او اثر می‌گذارد؛ همچنان‌که از وی اثر نیز می‌پذیرد. [۶۳] به تعبیر دیگر، محیط یعنی هر چیزی که انسان را احاطه کرده است.

عوامل محیطی از جهات گوناگون بر رشد فرد اثر می‌گذارند، که مهم‌ترین آنها را می‌توان بدین شرح برشمرد:

تأثیر بر رشد و شکوفایی استعدادها؛

شکل و جهت دادن به رفتار؛

الگودهی؛

آموزش؛

انتقال ارزش‌های اخلاقی؛

انتقال آداب و رسوم، ارزش‌ها و قانون‌های اجتماعی. [۶۴]

درباره محیط، تقسیماتی مانند مادی و معنوی یا انسانی و غیرانسانی بیان شده است؛ [۶۵] اما روان‌شناسان در تبیین محیط، آن را در دو بخش کلی پیش از تولد و پس از تولد مطالعه کرده‌اند که در ادامه، آنها را بررسی خواهیم کرد.

۱. محیط پیش از تولد (رشد پیش‌زادی)

این محیط به‌رغم محدود بودن از نظر زمان و مکان، در طول رشد انسان، اثرهایی بسیار پایا و جبران‌ناپذیر دارد و به همین دلیل، بحث درباره رشد پیش‌زادی با وجود ویژگی جنین‌شناختی آن، در مراحل رشد و در قلمرو روان‌شناسی رشد، مورد توجه اساسی قرار گرفته است. [۶۶] آغاز واقعی رشد انسان، نه از زمان تولد او، بلکه از هنگام انعقاد نطفه و حتی پیش از آن است. از نکات مورد توجه در دین اسلام، همین مسئله است که این آیین، بسیار پیش‌تر از غرب و وقتی غرب در فرضیه پیش‌ساختگی غوطه‌ور بود، دوره پیش از تولد و آثار آن بر رشد انسان را مورد توجه قرار داد. دوره پیش از تولد را در سه مقطع بدین شرح می‌توان مطالعه و بررسی کرد:

دوران پیش از لقاح؛

زمان لقاح؛

دوران پس از لقاح که خود در قالب سه دوره شکل می‌گیرد.

سن والدین، تغذیه، بیماری یا عفونت‌های بدن مادر، داروها، حالات هیجانی مادر، عامل ار.هاش، تشعشعات، دخانیات و الکل، داروهای شیمیایی، اکسیژن، حرارت، حالات روانی مادر، پرتوهای رادیواکتیو و اختلالات خونی، از عوامل مؤثر بر چگونگی رشد فرد در دوره پیش از تولد است. بیهوشی طولانی مادر هنگام زایمان و وقوع زایمان‌های غیرطبیعی نیز می‌تواند سبب کاهش کنش‌های عصب‌شناختی و تنفسی نوزاد یا بروز اختلالات ذهنی در او شود. [۶۷]

تأثیر این محیط را در دو بخش بدین شرح می‌توان بررسی کرد:

أ. محیط طبیعی

بررسی تأثیر محیط طبیعی بر رشد، براساس این فرض صورت می‌گیرد که فرد بدون توجه به بعد اجتماعی‌اش، در نظر گرفته می‌شود. آب‌وهوا، تغذیه و منطقه جغرافیایی، از زیرمجموعه‌های محیط طبیعی‌اند. پژوهش‌ها نشان می‌دهند آب‌وهوا، منطقه جغرافیایی، نور، مسکن، خوراک و پوشاک، از جمله عواملی‌اند که محیط طبیعی به شمار می‌آیند، کم‌وبیش بر بعضی ویژگی‌های جسمی و شخصیتی فرد اثر می‌گذارند و از نظر اخلاقی نیز حالات خاصی در افراد ایجاد می‌کنند. مثلاً به صورت غالب، سخاوت و شجاعت در صحرائشینان، کسالت و تنبلی در محیط‌های گرم، علاقه به استقلال و بزرگواری در کوه‌نشینان، رضا و قناعت در محیط کشاورزی، و علاقه به کار و کوشش در محیط‌های سردسیر دیده می‌شود. [۶۸]

جدول ۱۶ [۶۹]

تغذیه، از جمله موارد محیط طبیعی است. سفارش بیش از اندازه متخصصان به تغذیه نوزاد با شیر مادر، اهمیت موضوع را نشان می‌دهد و در گفتار معصومان^۸ نیز به تغذیه با شیر مادر سفارش شده است. [۷۰] همچنین درباره دوران پس از دوسالگی کودک، توصیه‌هایی برای کسب عادت‌های مناسب در غذا خوردن صورت گرفته است که در اینجا برخی از آنها را ذکر می‌کنیم:

به تدریج و به آرامی، غذاهای جامد عرضه کنید؛

غذایی متفاوت و سالم عرضه کنید و از عرضه مواد غذایی‌ای همچون چیپس پرهیزید؛

رژیم غذایی غیرمتعارف فرزند نوپای خود را بپذیرید و اگر کودک گوشت یا سبزی را رد کرد و در مقابل، بادام‌زمینی یا پنیر را ترجیح داد، آرام باشید؛

زمان غذا خوردن را به میدان نبرد تبدیل، و کودک را به خوردن مجبور نکنید؛

اجازه دهید کودک غذاهای سالم انتخاب کند.

ب. محیط اجتماعی

این محیط از روابط ساده میان اعضای خانواده‌ای آغاز می‌شود و سپس محیط‌های بزرگ‌تر همچون مدرسه، جامعه و مؤسسات علمی و غیرعلمی را دربر می‌گیرد. روابط درهم‌تنیده میان عوامل محیطی و نیز کنش‌های متقابل میان فرد و محیط اجتماعی، از جمله علت‌های پیچیدگی روابط اجتماعی است. [۷۱]

محیط اجتماعی، عامل مهمی در شکل‌گیری صفات و خصوصیات روحی و اخلاقی انسان، زبان او، آداب عرفی و اجتماعی، و دین و مذهب به شمار می‌رود و اغلب همان چیزی است که به انسان تحمیل می‌شود. [۷۲]

خانواده، مدرسه، جامعه، همسالان و فرهنگ کلی جامعه، مذهب و رسانه‌های جمعی، از زیرمجموعه‌های محیط اجتماعی‌اند که بر فرد و چگونگی رشد او اثر می‌گذارند.

در اینجا برخی مصادیق مهم عامل محیط اجتماعی را به اختصار بیان، و تفصیل آنها را به درس‌های بعدی مؤکول می‌کنیم:

اول. خانواده

نخستین محیطی که کودک بدان پا می‌گذارد و در آنجا با بسیاری از عادت‌ها، نگرش‌ها، آداب و رسوم و ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی آشنا می‌شود، خانواده است. والدین در شکل دادن شخصیت کودک، نقشی مهم ایفا می‌کنند و در واقع خانواده، نخستین محل برای برقراری ارتباط اجتماعی کودک به شمار می‌آید. [۷۳]

کودک به جهت سلسله نیازهایی که دارد، به خانواده به ویژه مادر وابستگی می‌یابد و مادر، نخستین فردی است که با کودک ارتباط مستقیم برقرار می‌کند. نفوذ پدر و مادر در کودک، تنها به جنبه‌های ارثی محدود نمی‌شود، بلکه نحوه آشنایی و ارتباط کودک با بنیان‌های فرهنگی و تربیتی جامعه، به چگونگی ارتباط والدین و فرزندان بستگی دارد. [۷۴] از این رو بیشترین مسئولیت در تربیت فرزندان، بر عهده والدین است. پیامبر اکرم | فرموده‌اند: «خانه‌ای که از برنامه صحیح حکیمانه بی‌بهره باشد، ویرانه‌ای بیش نیست.» [۷۵] بنابراین با توجه به تحقیقات دانشمندان حوزه علوم تربیتی و جامعه‌شناسی، خانواده بهترین محیط برای تربیت کودک است. ارتباط میان والدین و کودکان، نیرومندتر از هر نوع ارتباط دیگر میان کودکان و دیگر عوامل اجتماعی است.

دوم. همسالان

پس از خانواده، گروه همسالان، مؤثرترین عامل محیطی در اجتماع‌اند و علت اهمیت این عامل آن است که ویژگی‌های مشترک بین همسالان، باعث می‌شود آنان یکدیگر را الگو قرار دهند. همچنین همسالان به جهت درک یکدیگر، وقت زیادی برای بیان عقاید، سلیقه‌ها، روش‌های زندگی و به طور کلی، جنبه‌های مثبت و منفی شخصیتی خود می‌گذرانند؛ از این رو دانشمندان حوزه علوم تربیتی به این گروه توجه خاص نشان داده و ویژگی‌ها، شرایط و راهکارهای مناسب برای هدایت و اصلاح آنان را به تفصیل بیان کرده‌اند.

نقش همسالان با نقش خانواده تفاوت دارد. گرچه رابطه کودک با پدر و مادر، عمیق‌تر و بادوام‌تر از رابطه وی با همسالانش است، در کنش‌های متقابل میان همسالان، آزادی و برابرنگری بیشتری دیده می‌شود. [۷۶]

در منابع اسلامی نیز به این مسئله مهم توجه فراوان شده است؛ چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: «روزی که ستمکار، دو دستش را می‌گزد و می‌گوید: "کاش با راهنمایی رسول، راهی انتخاب کرده بودم! ای کاش فلانی را دوست نمی‌گرفتم!"» [۷۷] در این آیه شریفه به نتایج رفاقت و معاشرت با بدان پرداخته شده است. رسول اکرم | نیز فرموده‌اند: «هر انسانی از دین و روش دوست و هم‌نشین خود پیروی می‌کند»؛ [۷۸] «کسی که خداوند خیر او را می‌خواهد، به او دوستی شایسته‌تری می‌کند، اگر فراموش شد، به یادش آورد و اگر به یادش آورد، او را یاری دهد». [۷۹] امیر مؤمنان × نیز دوست را بهترین ذخیره‌ای دانسته‌اند که بدون آن، گویی فرد هیچ اندوخته‌ای ندارد. [۸۰] در روایتی دیگر، حضرت امام صادق × سعادت‌مندترین مردم را کسی دانسته‌اند که با افراد بزرگوار معاشرت کند. [۸۱]

سوم. مراکز فرهنگی و مذهبی

از دیگر عوامل مؤثر در رشد، این‌گونه مراکز و منظور از آنها تمام اجتماعی است که به نحوی با فرهنگ و مذهب ارتباط دارند؛ مانند مدرسه‌ها، دانشگاه‌ها، مؤسسات علمی، کانون‌های فرهنگی و مذهبی، کتابخانه‌ها، مساجد و حسینیه‌ها.

عوامل مؤثر در این‌گونه مراکز، عبارت‌اند از: محیط فیزیکی، برنامه‌های درسی و مذهبی، معلمان، مربیان، روحانیان، شاگردان و افرادی که به نحوی در انتقال بخشی عظیم از فرهنگ، آداب و رسوم، روش‌های زندگی، شیوه‌های یادگیری و ... سهیم‌اند تا از این طریق بتوانند افراد جامعه را برای دست یافتن به زندگی سالم و صالح هدایت کنند.

چهارم. وسایل ارتباط جمعی

از دیگر عوامل مؤثر بر رشد، وسایل ارتباط جمعی است. در این حوزه، رادیو، تلویزیون، سینما، تئاتر، ارتباطات رایانه‌ای همچون پست الکترونیک و اینترنت، و مطبوعات اعم از مجله‌ها و روزنامه‌ها در گسترش اطلاعات و جهت بخشیدن به افکار و احساسات، بسیار مؤثرند.

اهمیت وسایل ارتباط جمعی، به ویژه در قلمرو فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات از آن جهت است که امروزه در عصر ارتباطات، نه تنها از آنها برای تبادل اندیشه‌ها استفاده می‌شود، بلکه بسیاری از امور و ابعاد زندگی انسان‌ها نیز تحت تأثیر این فن‌آوری قرار دارد.

امروزه، با توجه به پیشرفت فن‌آوری در حوزه اطلاع‌رسانی، می‌توان گفت وسایل ارتباط جمعی یکی از آسان‌ترین و سریع‌ترین عواملی‌اند که هر گونه دانشی را در قالب‌های نوشتاری، صوتی و تصویری در اختیار مردم قرار می‌دهند؛ از این رو اثرپذیری از این عامل در زندگی انسان، نقش اساسی دارد.

هر یک از وسایل ارتباط جمعی ضمن اینکه به لحاظ تسهیل امور، آثاری مثبت در جامعه دارند، از جهت سوءاستفاده‌ای که از آنها می‌شود، ممکن است به جامعه آسیب‌هایی بزنند. هر قدر وسایل ارتباط جمعی را بیشتر بتوان کنترل کرد، آسیب‌های ناشی از آنها کمتر خواهد بود. از آن سوی، هر چه قابلیت کنترل این وسایل، کمتر باشد، از آنها بیشتر سوءاستفاده می‌شود و آسیب‌های ناشی از آنها برای جامعه، بیشتر است.

وسایل ارتباط جمعی و رسانه‌ها در حوزه آسیب‌های اجتماعی، سه نوع اطلاعات را به دست می‌دهند:

نخست، پیش‌گیری که به آن، سطح یک گفته می‌شود و شامل این موارد است: چگونه به افراد اطلاعات بدهند تا آنان از زندگی‌شان لذت ببرند، مهارت‌های مقابله‌ای آنها افزایش یابد و مهارت‌های زندگی با رویکرد علمی در جامعه فراگیر و نهادینه شود.

دوم، معرفی منابع موجود برای خدمت‌رسانی به افرادی که در معرض آسیب‌های اجتماعی قرار دارند؛ زیرا هر قدر هم در سطح نخست، کار صورت گیرد، باز هم آسیب‌های اجتماعی کاملاً از بین نخواهد رفت. بنابراین باید به افراد، اطلاعاتی درباره شناخت منابع خدماتی داد.

سوم، چگونگی برگرداندن افراد آسیب‌دیده و درگیر با آسیب‌های اجتماعی به زندگی سالم. [۸۲]

جدول ۱۷

خوب است بدانیم:

با توجه به اهمیت عوامل محیطی و سفارش‌های فراوان در این زمینه در روایات معصومان^۸ لازم است والدین و مربیان به این مسئله مهم توجه کنند و تدبیری بیندیشند تا فرزندان جامعه از معاشرت با افراد ناشایست برحذر باشند.

از رفتن به محیط‌های آلوده جلوگیری شود. چون فرصت‌هایی که شرکت‌کنندگان در مراکز فرهنگی و مذهبی سپری می‌کنند، بهترین لحظات عمر آنان را تشکیل می‌دهد، شایسته است مسئولان فرهنگی و مذهبی نهایت تدبیر را در برنامه‌ریزی و اجرای آن به کار گیرند.

والدین برای تربیت فرزندان خود، باید در انتخاب مدرسه، مربی، محل زندگی و مراکز فرهنگی و اجتماعی به میزان لازم دقت کنند تا بتوانند ضمن پیش‌گیری از بروز هر گونه انحراف اخلاقی و غیراخلاقی، فرزندان خود را در مسیر صحیح هدایت کنند.

ج. تأثیر فرد بر محیط

رابطه هر انسانی با محیط، از نوع دوسویه است و این مسئله، از تمایزات میان انسان و حیوان به شمار می‌رود. انسان به موازات اثرپذیری از محیط، از راه‌های گوناگون بر محیط اثر می‌گذارد. تغییر در محیط زیست طبیعی، تأثیر در رفتار دیگران، الگوسازی، تأثیر در فرهنگ به طور عام و از جمله در حوزه‌های علم، هنر، ادبیات، ارزش‌های اخلاقی، آداب و رسوم، و ارزش‌های اجتماعی، راه‌های تأثیر فرد بر محیط‌اند و این محیط تغییر یافته نیز به نوبه خود بر رشد افراد بعدی و حتی خود این فرد اثر می‌گذارد.

تعامل وراثت و محیط

هر چند وراثت و محیط به عنوان دو عامل مستقل مؤثر در شکل‌گیری انسان بررسی می‌شوند، در واقع این تفکیک فقط برای تسهیل در مطالعه صورت می‌گیرد. دو دیدگاه جزئی نضح‌گرایی (همچون دیدگاه گزل) و محیط‌گرایی افراطی (مانند دیدگاه واتسون) در قلمرو روان‌شناسی و تعلیم و تربیت، راهی جزم‌گرایانه و افراطی پیموده‌اند؛ ولی باید به این نکته توجه کرد که عامل واقعی، تعامل دو عامل وراثت و محیط با هم و نیز عواملی دیگر همچون اراده انسانی است.

امروزه روان‌شناسان معتقدند ویژگی‌های روانی، حاصل کنش متقابل بین وراثت و محیط‌اند. آنان به دنبال پاسخ این پرسش‌ها هستند که چگونه وراثت، توانمندی‌های فرد را محدود می‌کند و وضعیت مساعد یا نامساعد محیطی چقدر می‌تواند توانمندی ارثی را تغییر دهد. [۸۳]

مسئله اصلی تعامل را روان‌شناسان پذیرفته‌اند؛ چنان‌که از نظر آلپورت، [۸۴] وراثت، ویژگی‌های بالقوه فرد را مشخص می‌کند و عوامل محیطی در شکوفا کردن آن ویژگی‌ها نقشی مهم دارند. [۸۵] در اینجا علاوه بر اصل وجود تعامل، باید به پیچیدگی این تعامل نیز توجه کرد. چگونگی این تعامل هنوز در هاله‌ای از ابهام قرار دارد و هر یک از صاحب‌نظران کوشیده‌اند آن را به گونه‌ای تفسیر کنند؛ مثلاً وودورث [۸۶] تعامل میان وراثت و محیط را به مساحت مستطیل تشبیه کرده و گفته همان‌گونه که مساحت مستطیل، متوقف بر طول هر یک از قاعده و ارتفاع است، رشد انسان نیز به تعامل این دو عامل بستگی دارد. [۸۷] اگر دو بذر از یک جنس را در یک زمین و در وضعیت مساوی بکاریم، از بذر خوب، محصول خوب و از بذر نامطلوب، نتیجه نامطلوب به دست می‌آید. حال اگر یک نوع بذر را در خاک و وضعیت متفاوت بکاریم، از خاک مناسب، محصول خوبی به دست می‌آوریم، در حالی‌که از خاک نامناسب، نتیجه‌ای نامطلوب حاصل می‌شود.

در مسیر تعامل، هر کدام از ژنوتیپ پیش از تولد، فنوتیپ هنگام تولد، و عوامل محیطی پیش و پس از تولد، نقش مهمی ایفا می‌کنند تا سرانجام، فنوتیپ نهایی شکل گیرد.

رشد = زمان I محیط I وراثت

همان‌گونه که از منابع اسلامی برمی‌آید، برخی صفات مانند خلق‌و‌خو و رنگ پوست، بیشتر به واسطه عوامل ارثی تعیین می‌شوند؛ هر چند تأثیر محیط را نیز نمی‌توان نفی کرد. در برخی موارد مانند هوش و استعداد، وراثت، نقش زمینه‌سازی را بر عهده دارد و عوامل محیطی، استعدادهای بالقوه را به فعلیت می‌رسانند. گاهی نیز تعامل این دو عامل، نقش تعیین‌کننده‌ای در رشد ندارد، بلکه عاملی دیگر، یعنی اراده و انتخاب انسان، نقش اساسی ایفا می‌کند.

به عبارت دیگر، همان‌گونه که وضعیت‌های محیطی و ارثی با یکدیگر تعامل می‌کنند و به عنوان عوامل زمینه‌ساز برای یکدیگر (نه به مثابه علت تامه) پذیرفته می‌شوند، در شکل‌گیری صفات آدمی نیز محیط و وراثت به عنوان عوامل زمینه‌ساز مطرح‌اند، نه علت تامه، بلکه علت تامه، اراده انسان است. بنابراین تأثیر محیط و وراثت در حد علت تامه نیست و آن را در حد علت ناقصه می‌توان پذیرفت [۸۸] که در ادامه، آن را توضیح خواهیم داد.

پایه‌های ارادی

در نتیجه بررسی دیدگاه‌های روان‌شناسی رشد دریافتیم برخی صاحب‌نظران این حوزه همچون رفتارگرایان افراطی، به نوعی جبر محیطی معتقد شده و بعضی نیز جبر درونی و ژنتیکی را مطرح کرده‌اند. دیدگاه یادگیری اجتماعی، دیدگاه شناختی پیازه، و دیدگاه انسان‌گرایی از جمله رویکردهایی‌اند که در آنها به نوعی بر فعال بودن ارگانسیم، انگیزه داشتن انسان و خلاق بودن او تأکید شده است. این مسئله نشان می‌دهد در قلمرو روان‌شناسی، به صورتی روزافزون به اختیار و نقش انسان در مسیر رشد توجه شده است. [۸۹]

انسان در کنار عوامل محیطی و وراثتی، عامل و توانایی دیگری نیز دارد که سبب می‌شود بتواند بر تأثیرات زیستی و محیطی اثر گذارد و رفتار و مسیر رشد خویش را آگاهانه انتخاب کند. این توانایی، همان اراده و اختیاری است که از آن به عنوان عامل سوم یاد می‌کنیم.

تعداد کمی از روان‌شناسان معاصر به موضوع اراده پرداخته‌اند و از جمله آرای آنها می‌توان دیدگاه انسان‌گرایی را ذکر کرد که براساس آن، انسان از انتخاب فعال برخوردار است. [۹۰] در بیشتر دیدگاه‌های روان‌شناختی معاصر، اراده صریحاً انکار یا به شکل ضعیف مطرح شده است. اسلام به طور مشخص و صریح به وجود اراده و نقش بارز آن در قبال دیگر عوامل تأکید کرده و این مسئله، از نقاط روشن نقش روان‌شناسی اسلام در مطالعه رشد انسان است.

امتیاز انسان بر دیگر موجودات، داشتن اراده و اختیار است. توانایی ویژه انسان که براساس آن، وی تأثیرهای زیستی و محیطی را در تسلط خود درمی‌آورد، سبب‌گزینش آگاهانه مسیری برای رشد او می‌شود؛ از این رو لازم است اراده به عنوان یکی از توانایی‌ها و ابعاد وجود انسان در حوزه روان‌شناسی بررسی شود و درباره راه‌های رشد آن، همچون رشد دیگر ابعاد، در قلمرو روان‌شناسی رشد، مطالعه صورت گیرد.

منظور از اراده و اختیار، آن است که در انسان، نوعی توانایی ویژه وجود دارد که براساس آن، وی می‌تواند تأثیرات محیطی را تحت تسلط خود درآورد و آگاهانه، مسیری را برای رشد خود برگزیند. این نکته نیز روشن است که اعمالی همچون ضربان قلب در قلمرو اختیار انسان نیستند، بلکه منظور، اعمالی است که از سر اختیار انجام داده می‌شوند و در آنها انسان از میان راه‌های گوناگون، یکی را انتخاب می‌کند. بنابراین قلمرو اراده، رفتارهای آگاهانه است و در تمام مراحل چهارگانه عملی آگاهانه، یعنی توجه، ادراک، احساسات و انگیزش، عامل اراده، نقشی مهم دارد.

اگر محیط و وراثت، انسان را در حد مجبور بودن قرار می‌داد، ارسال پیامبران از سوی خداوند متعال، معنایی نداشت و کاری بیهوده بود. بنابراین بی‌شک، این عوامل، یعنی محیط و وراثت در شکل‌گیری صفات انسان مؤثرند؛ ولی این تأثیر به حدی نیست که اختیار را از انسان بگیرد؛ زیرا اگر چنین باشد، تلاش مرییان و عملکرد مصلحان، بیهوده خواهد بود. [۹۱] شایان ذکر است همچنان که عوامل وراثتی و محیطی در تعامل اثرگذارند، تأثیر و نقش اراده در این تعامل را نیز می‌توان مطالعه کرد.

دیدگاه‌های علمی و تجربی همچنان که قادر به اثبات اراده و اختیار انسان نیستند، نمی‌توانند آن را نفی کنند. به دیگر سخن، اراده، قابلیت تجربه حسی و اندازه‌گیری آزمایشگاهی ندارد و بنابراین تجربه آن را نفی نمی‌کند؛ همچنان که قادر به اثبات آن هم نیست.

براساس آنچه گفتیم، هرچند تأثیر وراثت و محیط بر رشد انسان که بیشتر روان‌شناسان فقط به آنها توجه کرده‌اند انکارنشده است، عاملی دیگر به نام اراده و اختیار نیز بر برخی رفتارهای انسان، حاکم است و رشد برخی ابعاد وجود انسان مانند بعد اخلاقی و معنوی بدون رفتارهای ارادی، امکان‌پذیر نیست؛ زیرا کمال و سعادت جاودانی بشر از طریق همین عمل اختیاری او به دست می‌آید [۹۲] و اراده در ابعادی که رشد آنها وابسته به رفتارهای آگاهانه است، نقشی تعیین‌کننده دارد.

چکیده

در این درس با مطالب ذیل آشنا شدیم:

۱. امروزه، مطالعه درباره وراثت در دو حوزه علوم زیستی شکل گرفته است: نخست، علم ژنتیک که در آن، پایه‌های زیستی و کشف ریشه ویژگی‌های همانند و ناهمانند تبیین می‌شود؛ دوم، ژنتیک رفتار که در آن، مقدار تأثیر عوامل ارثی در رفتار موجود زنده و ایجاد تفاوت‌های نوعی و فردی میان گونه‌های متفاوت و نیز تفاوت‌های فردی میان افراد یک گونه بیان می‌شود.

۲. وراثت عبارت است از انتقال صفات از نسلی به نسل دیگر بدون یادگیری و آموزش. این تعریف ضمن غیراکتسابی دانستن صفات، انتقال آنها از نسل‌های گذشته به نسل‌های بعدی را هم شامل می‌شود.

۳. انتقال صفات توسط کروموزوم و ژن صورت می‌گیرد. کروموزوم عبارت است از جسمی که در هسته سلول قرار دارد و حامل ژن‌هاست. ژن نیز حامل وراثت و عامل اصلی برای تعیین انتقال صفات است. ژن‌ها عناصری شیمیایی‌اند که در امتداد

کروموزوم‌ها به صورت دانه‌های تسبیح قرار دارند و حامل اطلاعات و برنامه‌هایی‌اند که خصوصیات بیولوژیک فرد را تعیین می‌کنند.

۴. کروموزوم‌های موجود در هر یک از سلول‌های بدن انسان، ۴۶ عدد و این تعداد در همه افراد، ثابت است و به صورت ۲۳ جفت نشان داده می‌شود. جفت بیست‌وسوم از کروموزوم‌ها بین زن و مرد تفاوت دارد، بدین شرح که در زنان، شبیه **XX** و در مردان، شبیه **XY** است، و به دلیل تعیین جنسیت، کروموزوم جنسی نامیده می‌شود.

۵. بروز اختلال در شکل‌های گوناگون کروموزوم‌ها باعث غیرطبیعی بودن نوزاد می‌شود. انواع این ناهنجاری در کروموزوم‌ها عبارت است از: جابه‌جایی قسمتی از کروموزوم، حذف بخشی از کروموزوم، افزوده شدن قسمتی به کروموزوم و ترکیبی از این سه نوع تغییر.

۶. ژن مغلوب یا نهفته بدین صورت است که اگر ژنی در مقابل خود، ژن غالب یا بارزی از همان صفت و ویژگی داشته باشد، آن ژن از نوع نهفته، غیرفعال و مغلوب خواهد بود؛ ولی اگر همین ژن نهفته در مقابل خود، ژن بارزی نداشته باشد، ویژگی مربوط به خود را ظاهر می‌کند.

۷. منظور از محیط در این کاربرد، تمام متغیرهای خارج از وجود فرد است که از آغاز باروری تا هنگام تولد و سپس تا پایان عمرش، او را فرامی‌گیرند و بر سیر رشد وی اثر می‌گذارند؛ همچنان‌که از انسان اثر می‌پذیرند. به تعبیر دیگر، محیط یعنی هر چیزی که انسان را احاطه کرده است.

۸. سن والدین، تغذیه، بیماری یا عفونت‌های موجود در بدن مادر، داروها، حالات هیجانی مادر، عامل ار.هاش، تشعشعات، دخانیات و الکل، داروهای شیمیایی، اکسیژن، حرارت، حالات روانی مادر، رادیواکتیو و اختلالات خونی، از مصداق‌های عوامل محیطی پیش از تولدند.

۹. ویژگی‌های مشترک بین همسالان، باعث می‌شود آنان یکدیگر را الگو قرار دهند. همچنین آنها به جهت درک یکدیگر، وقت زیادی را برای بیان عقاید، سلیقه‌ها، روش‌های زندگی و به طور کلی، جنبه‌های مثبت و منفی شخصیتی خود می‌گذرانند.

۱۰. هر چند وراثت و محیط به عنوان دو عامل مستقل مؤثر در شکل‌گیری انسان بررسی می‌شوند، این تفکیک فقط برای تسهیل در مطالعه صورت می‌گیرد و در واقع تعامل وراثت و محیط با یکدیگر، مدنظر است.

۱۱. براساس آنچه از منابع اسلامی برمی‌آید، برخی صفات مانند خلق‌وخو و رنگ پوست، بیشتر به واسطه عوامل ارثی تعیین می‌شوند؛ هر چند تأثیر محیط را نیز نمی‌توان نفی کرد. در برخی موارد مانند هوش و استعداد، وراثت، نقش زمینه‌سازی برعهده دارد و عوامل محیطی، آن توانایی‌های بالقوه را به فعلیت می‌رساند. گاهی نیز تعامل این دو عامل، نقشی تعیین‌کننده در رشد ندارد، بلکه عامل دیگری به نام اراده و انتخاب انسان، نقش اساسی ایفا می‌کند.

۱۲. در دیدگاه اسلامی به طور مشخص و صریح، بر وجود اراده و نقش بارز آن در قبال دیگر عوامل تأکید می‌شود و این، یکی از نقاط روشن نقش روان‌شناسی اسلام در مطالعه رشد انسان است. منظور از اراده و اختیار، آن است که در انسان، نوعی توانایی ویژه وجود دارد که براساس آن، فرد می‌تواند تأثیرات محیطی را تحت تسلط خود درآورد و آگاهانه مسیری را برای رشد خود برگزیند.

6

عوامل مؤثر بر رشد

اهداف آموزشی

پس از گذراندن این درس با مطالب زیر آشنا می‌شویم:

۱. علم ژنتیک؛

۲. تبیین پایه‌های زیستی؛

۳. تعامل بین وراثت و محیط؛

۴. نقش عامل اراده در وراثت و محیط براساس دیدگاه اسلام.

مقدمه

از مؤلفه‌های اصلی در تعریف رشد، فرآیند تغییر است. حال باید ببینیم این تغییر از چه عواملی ناشی می‌شود. همین موضوع درباره علت تفاوت‌های فرد نیز صادق است و باید دید چه عواملی سبب ایجاد تفاوت‌های فردی می‌شوند. بررسی عواملی که بر روند رشد انسان اثر مثبت یا منفی می‌گذارند، از موضوعات مورد علاقه روان‌شناسان است. در این درس به اختصار، عوامل

مؤثر در رشد را بررسی می‌کنیم. بیشتر روان‌شناسان، عوامل مؤثر در رشد را بر دو نوع، شامل وراثت و محیط تقسیم، و سپس تعامل این دو عامل را بررسی کرده‌اند.

پایه‌های زیستی

انسان‌ها از جهت ویژگی‌های ظاهری و باطنی خود، با یکدیگر شباهت‌ها و نیز تفاوت‌هایی دارند و این ویژگی‌ها از طریق وراثت، بدون یادگیری، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند. در این جهان، میلیاردها انسانی که مخلوق خداوند متعال‌اند، در عین داشتن تفاوت‌هایی در شکل، رفتار و دیگر ویژگی‌ها، با هم شباهت‌هایی دارند که در قالب نژاد، ملیت، خویشاوند و خانواده نمود می‌یابد.

این شباهت‌ها و تفاوت‌ها که در حیوانات و گیاهان نیز وجود دارد، یکی از شگفتی‌های آفرینش است که همواره ذهن بشر، متفکران و دانشمندان زیست‌شناس را به خود مشغول کرده، و از موضوعات مورد علاقه آنان، کشف قوانین بیولوژیک از طریق مطالعه و پژوهش بوده است. امروزه، مطالعات انجام‌شده درباره وراثت، در دو زمینه علوم زیستی، شامل علم ژنتیک و ژنتیک رفتار بررسی می‌شود که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت:

۱. علم ژنتیک

این علم، از شاخه‌های علوم زیستی است و در آن، پایه‌های زیستی کشف، بررسی و شناسایی می‌شوند که سبب به وجود آمدن ویژگی‌های همانند و ناهمانند در انسان و دیگر موجودات می‌شوند. به عبارت دیگر، به وسیله قوانین و مفاهیم این علم، تشابه یا تفاوت دو موجود با یکدیگر مطالعه و این مسئله روشن می‌شود که چرا و چگونه چنین تشابه یا تفاوتی به وجود آمده است. کشف، بررسی، تقسیم‌بندی و شرح حقایق وراثت و تغییرات آن، از جمله اهداف این علم به شمار می‌رود. ژنتیک، یعنی دانش انتقال اطلاعات زیستی از سلولی به سلول دیگر و از نسلی به نسل دیگر، علمی بنیادین است که در آن، انتقال صفات ارثی از والدین به فرزندان و از نسلی به نسل دیگر بررسی می‌شود.

أ. وراثت

همان‌گونه که گفتیم، افراد خانواده و خویشاوندان، شباهت‌های بسیاری در ابعاد فیزیکی، فیزیولوژیک، هوش، صفات، منش و شخصیت با یکدیگر دارند و این شباهت‌ها کمتر در میان افراد غیرخویشاوند یا خانواده، یک جا دیده می‌شوند. این دسته از شباهت‌ها حاکی از انتقال ویژگی‌های ارثی بین افراد است و از آن به وراثت تعبیر می‌شود. وراثت را می‌توان این‌گونه تعریف کرد: انتقال صفات از نسلی به نسل دیگر بدون یادگیری و آموزش. در این تعریف، به چند مؤلفه بدین شرح توجه می‌شود:

انتقال صفات فقط از جانب پدر و مادر به فرزند صورت نمی‌گیرد، بلکه از نسل‌های گذشته به نسل‌های بعدی هم واقع می‌شود.

اکتسابی نبودن ویژگی‌های ارثی، یعنی اینکه بروز ویژگی‌های ارثی، به یادگیری و تمرین نیاز ندارد.

تمام عوامل ژنتیکی که هنگام انعقاد نطفه وجود دارند، در تعیین وراثت سهیم‌اند.

دانشمندان درباره وراثت، تحقیقات فراوان کرده‌اند، اما در پی مطالعه گریگور جانس مندل درباره زایش گل‌ها و گیاهان، تحولی در علم ژنتیک صورت گرفت. وی نظریه‌ای درباره انتقال صفات عرضه کرد که پس از تکمیل شدن آن از سوی دیگر گیاه‌شناسان، به قوانین مندل معروف شد. امروزه علم ژنتیک در تمام رشته‌های علوم حیاتی مانند پزشکی و کشاورزی و نیز دانش‌هایی مانند روان‌شناسی گسترش یافته است.

در نتیجه ترکیب سلول‌های جنسی (گامت) نر (اسپرماتوزوئید) و ماده (اوول)، نخستین سلول موجود زنده یا تخم به وجود می‌آید و زندگی انسان آغاز می‌شود. پس از ورود اسپرمی به تخمک، آن تخمک، بارور می‌شود، سلولی واحد شکل می‌گیرد و صفات ارثی در این لقاح تعیین می‌شود. این موجود زنده که از سلولی جدید تشکیل شده است، ویژگی‌های ژنتیکی خاص خودش را دارد.

به دنبال کشف قوانین ژنتیکی به همت مندل، تحقیقات دیگری به کوشش مورگان انجام گرفت که به کشف کروموزوم و ژن منجر شد. این دانشمند دریافت پس از ترکیب دو سلول تناسلی زن و مرد و در نتیجه، انعقاد نطفه، انتقال صفات ارثی توسط کروموزوم و ژن صورت می‌گیرد.

ب. کروموزوم

واژه «کروموزوم» در لغت به معنای جسم رنگ‌پذیر است و در اصطلاح به جسمی اطلاق می‌شود که در هسته سلول قرار دارد و حامل ژن‌هاست. کروموزوم‌ها از ماده‌ای شیمیایی به نام اسید دزوکسی ریبونوکلیک یا **DNA** ساخته شده‌اند. **DNA** مولکولی دورشته‌ای است که به نردبانی پیچ‌خورده شباهت دارد. هر پله این نردبان از یک جفت ماده شیمیایی به نام پایه تشکیل شده است که مابین دو طرف به هم متصل می‌شوند. در واقع، همین زنجیره پایه‌ها دستورهای ژنتیکی را تأمین می‌کند.

سلول‌های موجود در بدن انسان به دو گروه تقسیم می‌شوند:

نخست، سلول‌های بدنی که استخوان‌ها، ماهیچه‌ها و اندام‌های ظاهری و داخلی را تشکیل می‌دهند؛

دوم، سلول‌های جنسی یا گامت که وظیفه تولیدمثل را برعهده دارند. سلول‌های جنسی مردان، اسپرم و سلول‌های جنسی زنان، تخمک نام دارند.

کروموزوم‌های موجود در هر یک از سلول‌های بدن انسان، ۴۶ عدد است. این تعداد در همه افراد، ثابت و یکسان است و به صورت ۲۳ جفت نشان داده می‌شود. هر جفت کروموزوم، وظایف ژنتیکی خاص خود را دارد و جز در جفت بیست‌وسوم، فرقی بین کروموزوم‌های زن و مرد دیده نمی‌شود. جفت بیست‌وسوم کروموزوم در زنان، شبیه **XX** و در مردان، شبیه **X^Y** است و به دلیل تعیین کردن جنسیت جنین، به آن، کروموزوم جنسی می‌گویند. از این رو اگر کروموزوم **X** مرد با کروموزوم **X** زن ترکیب شود، نوزاد دختر است و اگر کروموزوم **Y** مرد با کروموزوم **X** زن ترکیب شود، نوزاد پسر خواهد بود.

هرچند تعداد کروموزوم‌ها در سلول‌های بدن انسان، یکسان است، شکل و اندازه آنها در سلول‌های بافت‌های گوناگون بدن با هم تفاوت دارد و از این رو برای هر کروموزوم، شماره‌ای خاص در نظر گرفته‌اند.

این تصویر، شکلی بسیار درشت‌نمایی شده از ۴۶ کروموزوم در زنی به‌نجار است. کروموزوم‌های شماره ۱ تا ۲۲ در مردان، نظیر همین جفت‌هاست، اما جفت بیست‌وسوم از کروموزوم‌های آنان به جای **XX** به صورت **X^Y** است.

بحث درباره کروموزوم‌ها را ذیل دو عنوان بدین شرح پی می‌گیریم:

اول. تقسیم کروموزوم

نقطه آغاز تکوین انسان، زمان لقاح تخمک با اسپرم است که به دنبال ورود یک اسپرم به تخمک و یکی شدن آنها زیگوت یا تخمک بارور شده صورت می‌گیرد. هنگام لقاح، هسته اسپرم و تخمک شکافته می‌شود، ۲۳ کروموزوم موجود در اسپرم با ۲۳ کروموزوم موجود در تخمک، جفت می‌شوند، سلول زنده جدید با ویژگی‌های ژنتیکی منحصر به فرد به وجود می‌آید و در نتیجه، صفات ارثی آن تعیین و طرح زیستی واحدی به نام موجود زنده ریخته می‌شود. خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: «ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم».

در فرآیند انتقال صفات یا همان وراثت، تقسیمات سلولی به دو طریق صورت می‌گیرد:

نخست، تقسیم میتوزی یا تقسیم سلولی و همانندسازی کروموزوم؛

دوم، تقسیم میوزی یا تقسیم کاهشی اولیه سلول جنسی.

پس از آنکه تخم بارور شد، ابتدا به دو سلول جدید تقسیم می‌شود و فرآیندی به نام تقسیم میتوز صورت می‌گیرد. در این تقسیم، از ابتدا هر یک از کروموزوم‌های چهل‌وشش‌گانه به دو کروموزوم تقسیم می‌شوند. به عبارت دیگر، در تقسیم میتوز، هر کروموزوم به طور دقیق همانندسازی می‌کند و پس از تقسیم، به هر سلول، یک دسته ژن و کروموزوم کامل داده می‌شود. در نتیجه، هر سلول جدید بدن، تعدادی ثابت از کروموزوم‌ها، صفات و اطلاعات ژنتیکی یکسان دارد و در واقع، تمام ویژگی‌های زیستی‌ای که کودک از والدین خود به ارث می‌برد، در این ۴۶ عدد یا ۲۳ جفت کروموزوم، نهفته است. این صفات را می‌توان

در رنگ چشم و پوست، قد و وزن، حالات هیجانی، ویژگی‌های شخصیتی، قدرت یادگیری، بهره هوشی و دیگر ابعاد وجود انسان جست‌وجو کرد.

در تخمدان‌ها و بیضه‌ها نوعی خاص از تقسیم سلولی به نام تقسیم میوز رخ می‌دهد. این تقسیم به تولید تخمک‌ها و اسپرم‌ها می‌انجامد که هر کدامشان فقط کروموزومی از هر جفت کروموزوم را دارند. به عبارت دیگر، وقتی سلول‌های جنسی اسپرم و تخمک با هم ترکیب می‌شوند، هر کدام از آنها برخلاف بقیه سلول‌های بدن، فقط ۲۳ کروموزوم از یکی از والدین، یعنی نصف تعداد کروموزوم‌های موجود در دیگر سلول‌های بدن را دریافت می‌کنند. بنابراین تقسیم میوز که برای ایجاد سلول‌های جنسی از جنس نر و ماده، و اتحاد مجدد آنها با هم انجام می‌شود، شکلی خاص از تقسیم سلولی است که هر سلول حاصل از آن، از هر جفت کروموزوم، فقط یکی دارد و در نتیجه، از نظر تعداد، فرد است، نه جفت.

تقسیم میوز که تنها در سلول‌های مولد گامت رخ می‌دهد، سرچشمه تنوع‌ها و تفاوت‌های فردی است.

دوم. اختلالات کروموزومی

همان‌گونه که گفتیم، تعداد کروموزوم‌های موجود در سلول‌های هر نوع از موجودات زنده، ثابت و یکسان است؛ اما گاهی به علت اختلالاتی که در تقسیم کروموزومی صورت می‌گیرد، تغییراتی در تعداد یا شکل کروموزوم‌ها به وجود می‌آید که به آن، اختلالات یا ناهنجاری‌های کروموزومی گفته می‌شود. این اختلالات، گاهی در سلول‌های غیرجنسی و گاهی در کروموزوم‌های جنسی اتفاق می‌افتند و شکل‌های گوناگون از این ناهنجاری‌ها، عبارت‌اند از:

جابه‌جایی قسمتی از کروموزوم؛

حذف شدن قسمتی از کروموزوم؛

افزوده شدن قسمتی به کروموزوم؛

ترکیبی از سه نوع تغییر پیشین.

مثلاً به علت اضافه شدن کروموزومی به جفت بیست‌ویکم، شخص به بیماری داون مبتلا می‌شود که در اصطلاح، به آن منگولیسم می‌گویند یا در نتیجه اضافه شدن X غیرجنسی به جفت بیست‌وسوم کروموزوم‌ها در مردان، شخص دچار عقب‌ماندگی ذهنی می‌شود.

ج. ژن

واژه «ژن» در لغت، به معنای تعیین کننده است و در اصطلاح یعنی حامل وراثت و عامل اصلی در تعیین انتقال صفات. ژن‌ها عناصری شیمیایی‌اند که در طول امتداد کروموزوم‌ها به صورت دانه‌های تسبیح قرار دارند و حامل اطلاعات و برنامه‌هایی‌اند که خصوصیات بیولوژیک فرد، اعم از جنس، استخوان‌بندی، وضعیت ظاهری و هورمونی و دیگر ویژگی‌های او را تعیین می‌کنند. در هر کروموزوم به طور متوسط، حدود بیست‌هزار ژن جای دارد و در این صورت می‌توان گفت در هر هسته سلول بدن انسان، حدود یک‌میلیون ژن هست. همه میراث بیولوژیک شخص از طرف والدین و نسل گذشته‌اش در این ژن‌ها خلاصه می‌شود.

در روایات معصومان^۸ نیز این مسئله مهم ذکر، و واژه «عرق» به عنوان عامل وراثت معرفی و توصیه شده است انسان‌ها به قانون وراثت توجه کنند و از آن غافل نباشند؛ چنان‌که امام صادق^۹ فرموده‌اند: «با خانواده صالح ازدواج کنید؛ زیرا نطفه اخلاق و سجایای والدین را به فرزندان منتقل می‌کند».[۴۱] در روایتی دیگر، امیر مؤمنان^{۱۰} فرموده‌اند: «سجایای اخلاقی، دلیل پاکی وراثت و ریشه خانوادگی است».[۴۲] در جنگ جمل نیز وقتی محمد حنفیه، از فرزندان حضرت علی^{۱۱} ع^{۱۲}م دار لشکر بود، به جهت ضعف و ترس نتوانست به میزان لازم پیشروی کند؛ از این رو حضرت به او فرمودند: «این ضعف و ترس را از مادرت به ارث برده‌ای!».[۴۳]

جدول ۱۳

با توجه به اهمیت وراثت، توجه به نکات زیر در انتخاب همسر، ضروری است:

ا. زمینه‌های خانوادگی همسر: حضرت علی^{۱۱} ع^{۱۲}م در این زمینه فرموده‌اند: «کسی که ریشه خانوادگی‌اش شریف است، در هر حال، حضور و غیاب، دارای صفات و فضیلت پسندیده است».[۴۴] در روایتی دیگر، امام صادق^۹ به شخصی که قصد ازدواج داشت، سفارش کردند: «بیندیش وجودت را کجا قرار می‌دهی!».[۴۵]

ب. زمینه‌های عقلی همسر: امام علی^{۱۱} ع^{۱۲}م در این زمینه فرموده‌اند: «از ازدواج با زنان احمق و کم‌هوش بپرهیزید؛ زیرا مصاحبت با آنان ناگوار، و فرزندی که از آنها متولد می‌شود، بی‌ارزش است».[۴۶]

ج. صفات شخصیتی همسر: روایات فراوانی در زمینه صفات مثبت همسر نقل شده‌اند که براساس آنها شایسته است افرادی برای ازدواج انتخاب شوند که صالح، بامحبت، باغیرت، وفادار، باشهامت و دارای صفاتی از این دست باشند.[۴۷]

د. نکات بهداشتی، شرعی و غذایی هنگام انعقاد نطفه: به این مسائل نیز از سوی معصومان^۸ سفارش شده است.[۴۸]

در ادامه، بحث درباره ژن‌ها را ذیل این عنوان‌ها پی می‌گیریم:

اول. فنوتیپ [۴۹] و ژنوتیپ [۵۰]

به طور کلی، ویژگی‌های آشکار یا وضعیت ظاهری فردی را فنوتیپ می‌گویند. ژنوتیپ نیز عبارت است از صفات ارثی و مشخصات اصلی‌ای که به فرزندان یا نسل دیگر منتقل می‌شوند؛ صرف‌نظر از آنکه این مشخصات و صفات ارثی به منصفه ظهور برسند یا نه. بنابراین ویژگی‌های ارثی فرد، ژنوتیپ یا وضعیت ژنتیکی نامیده می‌شود. با توجه به این دو اصطلاح می‌توان گفت اختلاف در شباهت داشتن یا نداشتن فرزندان و والدین، به آرایش ژنتیک والدین و فرزندان برمی‌گردد. از یک سو، ژنوتیپ از این جهت اهمیت دارد که به ساخت و طرح تکوینی زن‌ها مربوط می‌شود و از سوی دیگر، فنوتیپ شخص که به ویژگی‌هایی آشکار مانند رنگ چشم، مو، پوست، شکل و اندازه مربوط می‌شود و می‌توان آنها را مشاهده و اندازه‌گیری کرد، مورد توجه دانشمندان علم ژنتیک بوده است. [۵۱] از این رو ژنوتیپ فرد همیشه با فنوتیپ وی مطابق نیست و از طریق فنوتیپ نمی‌توان ژنوتیپ افراد را تشخیص داد. این موضوع به جهت وجود ژن‌های غالب و مغلوب رخ می‌دهد، [۵۲] که در ادامه، آن را توضیح می‌دهیم:

دوم. ژن‌های غالب [۵۳] و مغلوب [۵۴]

دانشمندان علم ژنتیک معتقدند در آرایش ژنتیکی، ژن‌ها دو گونه‌اند: ژن‌های غالب (بارز) و ژن‌های مغلوب (نهفته). این تقسیم به یکی از قوانین مندل برمی‌گردد که براساس آن، برخی ژن‌ها قدرت بیشتری برای ظهور دارند و برخی دیگر دارای قدرت کم‌ترند. در این صورت، اگر ژنی در مقابل خود، ژن غالب یا بارزی از همان صفت و ویژگی را داشته باشد، آن ژن از نوع نهفته، غیرفعال و مغلوب خواهد بود؛ ولی اگر همین ژن نهفته، در مقابل خود، ژن بارزی نداشته باشد، صفت یا ویژگی مربوط به خود را ظاهر می‌کند. [۵۵] بنابراین صفتی که فقط با یک ژن آشکار شود، صفت غالب است و صفتی که ظهورش منوط به وجود دو ژن (یکی از پدر و دیگری از مادر) باشد، صفت مغلوب نام دارد. [۵۶]

در جدول زیر، ژن‌های غالب و مغلوب به‌روشنی نشان داده شده‌اند. فرض کنیم رنگ سیاه عنبیه چشم، صفتی غالب باشد و رنگ آبی، صفتی مغلوب. در این حالت، صفت غالب را با حرف **B** و صفت مغلوب را با حرف **b** معین می‌کنیم. درباره ترکیب ژن‌هایی که رنگ چشم افراد دارای عنبیه سیاه را تعیین می‌کند، یکی از دو احتمال **BB** یا **Bb** وجود دارد؛ ولی درباره ترکیب ژن‌هایی که رنگ چشم افراد دارای عنبیه آبی را معین می‌کنند، تنها احتمالی به صورت **bb** هست. بدین ترتیب، از طریق دانستن ترکیب ژنتیک پدر و مادر می‌توان احتمالات ژنوتیپی و فنوتیپی فرزندان را طبق جدول زیر نشان داد. در این جدول، تعداد فرزندان در هر طبقه، چهار نفر فرض شده است.

جدول ۱۴. ترکیب احتمالی ژنوتیپ فرزندان و درصد احتمال بروز صفات غالب و مغلوب والدین در آنها [۵۷]

برای روشن شدن مطلب به این مثال توجه کنید: اگر موشی سفید با موشی خاکستری جفت‌گیری کند، همه موش‌های نسل نخست، خاکستری خواهند بود. در این حالت، رنگ خاکستری به عنوان صفت غالب و بارز در تمام افراد نسل اول ظاهر

می‌شود و رنگ سفید، صفت مغلوب یا نهفته است. حال اگر موش‌های نسل دوم با هم جفت‌گیری کنند، ترکیب آنها به این صورت خواهد بود: یک‌چهارم آنها خاکستری خالص، دوچهارمشان خاکستری که رنگ سفید را نیز در ژن خود دارند و یک‌چهارم آنان نیز سفید خالص خواهند بود. بدین ترتیب، در این نسل، سه‌چهارم موش‌ها خاکستری و یک‌چهارم آنها سفید خالص‌اند. در نسل سوم، موش‌های سفید خالص، صددرصد موش‌های سفید خالص به دنیا می‌آورند؛ همان‌گونه که موش‌های سیاه خالص نیز، صددرصد موش‌های سفید خالص به دنیا خواهند آورد؛ ولی از بقیه موش‌ها مثل نسل دوم، یک‌چهارم سفید خالص، یک‌چهارم خاکستری خالص و دوچهارم نیز دورگه خواهند بود.

در روایتی از امام صادق × نقل شده است:

چون اراده خداوند بر آفرینش انسانی تعلق گیرد، هر صورتی که میان او و میان پدرش تا حضرت آدم × وجود دارد، جمع می‌کند؛ سپس او را به یکی از صورت‌ها می‌آفریند. پس نباید کسی بگوید: «این فرزند به من یا یکی از پدران من شباهت ندارد».^[۵۸]

براساس روایتی دیگر، شخصی نزد پیامبر اکرم | آمد و از شباهت نداشتن فرزندش به والدین و اجدادش شکایت کرد. حضرت در پاسخ او فرمودند:

... میان او و حضرت آدم، ۹۹ عرق وجود دارد. همه آنها در نسب فعالیت دارند. وقتی نطفه در رحم قرار گرفت، این عرق‌ها به اضطراب درمی‌آیند و نطفه درخواست تشبه به یکی از آنها را می‌نماید و این فرزند از عرق‌ها (ژن‌ها)یی است که اجداد تو و اجداد اجداد تو آن را درک کرده‌اند ...^[۵۹]

جدول ۱۵. ویژگی‌های بارز و نهفته^[۶۰]

بارز	نهفته
موی تیره	موی بور
موی معمولی	تاسی
موی مجعد	موی صاف
موی غیرسرخ	موی سرخ
چاله‌های صورت	بدون چاله
شنوایی طبیعی	برخی انواع ناشنوایی
بینایی طبیعی	نزدیک‌بینی
دوربینی	بینایی طبیعی

آب مروارید مادرزادی	بینایی طبیعی
گروه خون O	گروه خون A یا B
RH منفی خون	RH مثبت خون

با توجه به تبیین ژن‌های غالب و مغلوب، ساخت و طرح تکوینی ژن‌های ژنوتیپ فردی، همیشه با ویژگی‌های بارز و آشکار فنوتیپ مطابق نیست و از طریق فنوتیپ نمی‌توان ژنوتیپ فرد را تشخیص داد. به همین جهت، گاهی مشاهده می‌کنیم بیشتر فرزندان خانواده‌ای به پدر و مادرشان شباهت دارند و درعین‌حال، یکی از افراد آن خانواده به پدر و مادرش هیچ شباهتی ندارد. در واقع، این فرد از ژنوتیپ تبعیت کرده است تا فنوتیپ. [۶۱]

سوم. توارث چندژنی

برخی ویژگی‌های فنوتیپی، نتیجه تعامل یک جفت ژن نیستند تا در پی غلبه یکی از آنها بر دیگری، سرنوشت آنان رقم بخورد؛ بلکه فعل‌وانفعال ژن‌های متعددی نوع و میزان آنها را تعیین می‌کند؛ مثلاً این‌گونه نیست که انسان، یا سفیدچهره محض باشد یا سیاه‌چرده خالص، یا سرآمد باشد یا کانا، یا در منتهای کوتاه‌قدی یا نهایت بلندقدی؛ بلکه تعدادی اندک از افراد در دو سرحد افراط و تفریط، و بیشتر افراد در فاصله میان آن دو نهایت قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر، نمودار این‌گونه صفات در قالب منحنی‌ای طبیعی رسم می‌شود. چنین ویژگی‌هایی را در اصطلاح، ویژگی‌های چندژنی می‌نامند و انتقال آنها از نسلی به نسلی دیگر، توارث چندژنی نامیده می‌شود.

۲. ژنتیک رفتار

در حوزه ژنتیک رفتار، به تشخیص افتراقی میان جنبه‌های موروثی و غیرموروثی رشد، تعیین مقدار تأثیر عوامل ارثی در رفتار موجود زنده، و ایجاد تفاوت‌های نوعی و فردی میان گونه‌های متفاوت و تفاوت‌های فردی میان افراد یک گونه پرداخته می‌شود. [۶۲] این‌گونه بررسی‌ها از طریق مطالعه درباره فرزندخوانده‌ها یا دوقلوها صورت می‌گیرد.

دانش ژنتیک رفتار درصدد یافتن جنبه‌های وراثتی رفتار آدمی و جدا کردن آنها از رفتارهایی است که تحت تأثیر محیط رشد می‌کنند. در این قلمرو، برخلاف ظاهر نام آن، بدون سروکار داشتن با ژن، کروموزوم و ساختار ژنتیکی (ژنوتیپ) فرد، بیشتر سعی می‌شود از طریق بررسی ویژگی‌های ظاهری (فنوتیپ) انسان‌ها، نتایج مدنظر به دست آید. با توجه به این پیش‌فرض که افراد خانواده‌ای معمولاً از عوامل محیطی یکسان اثر می‌پذیرند و دوقلوهای همسان، بیش از دیگر افراد، با هم شباهت‌های ارثی

دارند، رایج‌ترین راه برای مطالعه درباره ژنتیک رفتار، بررسی شباهت‌های خانوادگی از طریق مطالعه درباره فرزندخوانده‌ها یا دوقلوهاست.

۳. انتقال ویژگی‌های ژنتیک

ریشه‌های بسیاری از ویژگی‌های فیزیکی، فیزیولوژیک و روانی براساس نتایج علم ژنتیک شناخته شده است. صفاتی همچون بلند یا کوتاه‌قدی، سبک یا سنگین‌وزنی، رنگ چشم و خصوصیات ظاهری صورت از جمله مواردی‌اند که شاهد ژنتیکی مشخص دارند؛ اما این بدان معنا نیست که در حال حاضر، شالوده ژنتیکی همه ویژگی‌های نوعی یا فردی، به طور مشخص شناخته شده باشد. در مواردی که علم ژنتیک از بیان پاسخی روشن به مسئله ناتوان باشد، از طریق نتایج ژنتیک رفتار، شواهدی برای انتقال برخی صفات به دست داده می‌شود.

پایه‌های محیطی

منظور از محیط، تمام متغیرهای خارج از وجود فرد است که از زمان انعقاد نطفه تا هنگام تولد و سپس تا پایان عمر، وی را فرامی‌گیرد و بر سیر رشد او اثر می‌گذارد؛ همچنان‌که از وی اثر نیز می‌پذیرد. [۶۳] به تعبیر دیگر، محیط یعنی هر چیزی که انسان را احاطه کرده است.

عوامل محیطی از جهات گوناگون بر رشد فرد اثر می‌گذارند، که مهم‌ترین آنها را می‌توان بدین شرح برشمرد:

تأثیر بر رشد و شکوفایی استعدادها؛

شکل و جهت دادن به رفتار؛

الگودهی؛

آموزش؛

انتقال ارزش‌های اخلاقی؛

انتقال آداب و رسوم، ارزش‌ها و قانون‌های اجتماعی. [۶۴]

درباره محیط، تقسیماتی مانند مادی و معنوی یا انسانی و غیرانسانی بیان شده است؛ [۶۵] اما روان‌شناسان در تبیین محیط، آن را در دو بخش کلی پیش از تولد و پس از تولد مطالعه کرده‌اند که در ادامه، آنها را بررسی خواهیم کرد.

۱. محیط پیش از تولد (رشد پیش‌زادی)

این محیط به‌رغم محدود بودن از نظر زمان و مکان، در طول رشد انسان، اثرهایی بسیار پایا و جبران‌ناپذیر دارد و به همین دلیل، بحث درباره رشد پیش‌زادی با وجود ویژگی جنین‌شناختی آن، در مراحل رشد و در قلمرو روان‌شناسی رشد، مورد توجه اساسی قرار گرفته است. [۶۶] آغاز واقعی رشد انسان، نه از زمان تولد او، بلکه از هنگام انعقاد نطفه و حتی پیش از آن است. از نکات مورد توجه در دین اسلام، همین مسئله است که این آیین، بسیار پیش‌تر از غرب و وقتی غرب در فرضیه پیش‌ساختگی غوطه‌ور بود، دوره پیش از تولد و آثار آن بر رشد انسان را مورد توجه قرار داد. دوره پیش از تولد را در سه مقطع بدین شرح می‌توان مطالعه و بررسی کرد:

دوران پیش از لقاح؛

زمان لقاح؛

دوران پس از لقاح که خود در قالب سه دوره شکل می‌گیرد.

سن والدین، تغذیه، بیماری یا عفونت‌های بدن مادر، داروها، حالات هیجانی مادر، عامل ار.هاش، تشعشعات، دخانیات و الکل، داروهای شیمیایی، اکسیژن، حرارت، حالات روانی مادر، پرتوهای رادیواکتیو و اختلالات خونی، از عوامل مؤثر بر چگونگی رشد فرد در دوره پیش از تولد است. بیهوشی طولانی مادر هنگام زایمان و وقوع زایمان‌های غیرطبیعی نیز می‌تواند سبب کاهش کنش‌های عصب‌شناختی و تنفسی نوزاد یا بروز اختلالات ذهنی در او شود. [۶۷]

۲. محیط پس از تولد

تأثیر این محیط را در دو بخش بدین شرح می‌توان بررسی کرد:

أ. محیط طبیعی

بررسی تأثیر محیط طبیعی بر رشد، براساس این فرض صورت می‌گیرد که فرد بدون توجه به بعد اجتماعی‌اش، در نظر گرفته می‌شود. آب‌وهوا، تغذیه و منطقه جغرافیایی، از زیرمجموعه‌های محیط طبیعی‌اند. پژوهش‌ها نشان می‌دهند آب‌وهوا، منطقه جغرافیایی، نور، مسکن، خوراک و پوشاک، از جمله عواملی‌اند که محیط طبیعی به شمار می‌آیند، کم‌وبیش بر بعضی ویژگی‌های جسمی و شخصیتی فرد اثر می‌گذارند و از نظر اخلاقی نیز حالات خاصی در افراد ایجاد می‌کنند. مثلاً به صورت غالب، سخاوت و شجاعت در صحرائشینان، کسالت و تنبلی در محیط‌های گرم، علاقه به استقلال و بزرگواری در کوه‌نشینان، رضا و قناعت در محیط کشاورزی، و علاقه به کار و کوشش در محیط‌های سردسیر دیده می‌شود. [۶۸]

تغذیه، از جمله موارد محیط طبیعی است. سفارش بیش از اندازه متخصصان به تغذیه نوزاد با شیر مادر، اهمیت موضوع را نشان می‌دهد و در گفتار معصومان^۸ نیز به تغذیه با شیر مادر سفارش شده است.^[۷۰] همچنین درباره دوران پس از دوسالگی کودک، توصیه‌هایی برای کسب عادات‌های مناسب در غذا خوردن صورت گرفته است که در اینجا برخی از آنها را ذکر می‌کنیم:

به تدریج و به آرامی، غذاهای جامد عرضه کنید؛

غذایی متفاوت و سالم عرضه کنید و از عرضه مواد غذایی‌ای همچون چیپس بپرهیزید؛

رژیم غذایی غیرمتعارف فرزند نوپای خود را بپذیرید و اگر کودک گوشت یا سبزی را رد کرد و در مقابل، بادام‌زمینی یا پنیر را ترجیح داد، آرام باشید؛

زمان غذا خوردن را به میدان نبرد تبدیل، و کودک را به خوردن مجبور نکنید؛

اجازه دهید کودک غذاهای سالم انتخاب کند.

ب. محیط اجتماعی

این محیط از روابط ساده میان اعضای خانواده‌ای آغاز می‌شود و سپس محیط‌های بزرگ‌تر همچون مدرسه، جامعه و مؤسسات علمی و غیرعلمی را دربر می‌گیرد. روابط درهم‌تنیده میان عوامل محیطی و نیز کنش‌های متقابل میان فرد و محیط اجتماعی، از جمله علت‌های پیچیدگی روابط اجتماعی است.^[۷۱]

محیط اجتماعی، عامل مهمی در شکل‌گیری صفات و خصوصیات روحی و اخلاقی انسان، زبان او، آداب عرفی و اجتماعی، و دین و مذهب به شمار می‌رود و اغلب همان چیزی است که به انسان تحمیل می‌شود.^[۷۲]

خانواده، مدرسه، جامعه، همسالان و فرهنگ کلی جامعه، مذهب و رسانه‌های جمعی، از زیرمجموعه‌های محیط اجتماعی‌اند که بر فرد و چگونگی رشد او اثر می‌گذارند.

در اینجا برخی مصادیق مهم عامل محیط اجتماعی را به اختصار بیان، و تفصیل آنها را به درس‌های بعدی مؤکول می‌کنیم:

اول. خانواده

نخستین محیطی که کودک بدان پا می‌گذارد و در آنجا با بسیاری از عادت‌ها، نگرش‌ها، آداب و رسوم و ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی آشنا می‌شود، خانواده است. والدین در شکل دادن شخصیت کودک، نقشی مهم ایفا می‌کنند و در واقع خانواده، نخستین محل برای برقراری ارتباط اجتماعی کودک به شمار می‌آید. [۷۳]

کودک به جهت سلسله نیازهایی که دارد، به خانواده به ویژه مادر وابستگی می‌یابد و مادر، نخستین فردی است که با کودک ارتباط مستقیم برقرار می‌کند. نفوذ پدر و مادر در کودک، تنها به جنبه‌های ارثی محدود نمی‌شود، بلکه نحوه آشنایی و ارتباط کودک با بنیان‌های فرهنگی و تربیتی جامعه، به چگونگی ارتباط والدین و فرزندان بستگی دارد. [۷۴] از این رو بیشترین مسئولیت در تربیت فرزندان، بر عهده والدین است. پیامبر اکرم | فرموده‌اند: «خانه‌ای که از برنامه صحیح حکیمانه بی‌بهره باشد، ویرانه‌ای بیش نیست». [۷۵] بنابراین با توجه به تحقیقات دانشمندان حوزه علوم تربیتی و جامعه‌شناسی، خانواده بهترین محیط برای تربیت کودک است. ارتباط میان والدین و کودکان، نیرومندتر از هر نوع ارتباط دیگر میان کودکان و دیگر عوامل اجتماعی است.

دوم. همسالان

پس از خانواده، گروه همسالان، مؤثرترین عامل محیطی در اجتماع‌اند و علت اهمیت این عامل آن است که ویژگی‌های مشترک بین همسالان، باعث می‌شود آنان یکدیگر را الگو قرار دهند. همچنین همسالان به جهت درک یکدیگر، وقت زیادی برای بیان عقاید، سلیقه‌ها، روش‌های زندگی و به طور کلی، جنبه‌های مثبت و منفی شخصیتی خود می‌گذرانند؛ از این رو دانشمندان حوزه علوم تربیتی به این گروه توجه خاص نشان داده و ویژگی‌ها، شرایط و راهکارهای مناسب برای هدایت و اصلاح آنان را به تفصیل بیان کرده‌اند.

نقش همسالان با نقش خانواده تفاوت دارد. گرچه رابطه کودک با پدر و مادر، عمیق‌تر و بادوام‌تر از رابطه وی با همسالانش است، در کنش‌های متقابل میان همسالان، آزادی و برابرنگری بیشتری دیده می‌شود. [۷۶]

در منابع اسلامی نیز به این مسئله مهم توجه فراوان شده است؛ چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: «روزی که ستمکار، دو دستش را می‌گزد و می‌گوید: "کاش با راهنمایی رسول، راهی انتخاب کرده بودم! ای کاش فلانی را دوست نمی‌گرفتم!"» [۷۷] در این آیه شریفه به نتایج رفاقت و معاشرت با بدان پرداخته شده است. رسول اکرم | نیز فرموده‌اند: «هر انسانی از دین و روش دوست و هم‌نشین خود پیروی می‌کند»؛ [۷۸] «کسی که خداوند خیر او را می‌خواهد، به او دوستی شایسته ارزانی می‌کند، اگر فراموش شد، به یادش آورد و اگر به یادش آورد، او را یاری دهد». [۷۹] امیر مؤمنان × نیز دوست را بهترین ذخیره‌ای دانسته‌اند که بدون آن، گویی فرد هیچ اندوخته‌ای ندارد. [۸۰] در روایتی دیگر، حضرت امام صادق × سعادت‌مندترین مردم را کسی دانسته‌اند که با افراد بزرگوار معاشرت کند. [۸۱]

سوم. مراکز فرهنگی و مذهبی

از دیگر عوامل مؤثر در رشد، این گونه مراکزند و منظور از آنها تمام اجتماعی است که به نحوی با فرهنگ و مذهب ارتباط دارند؛ مانند مدرسه‌ها، دانشگاه‌ها، مؤسسات علمی، کانون‌های فرهنگی و مذهبی، کتابخانه‌ها، مساجد و حسینیه‌ها.

عوامل مؤثر در این گونه مراکز، عبارت‌اند از: محیط فیزیکی، برنامه‌های درسی و مذهبی، معلمان، مربیان، روحانیان، شاگردان و افرادی که به نحوی در انتقال بخشی عظیم از فرهنگ، آداب و رسوم، روش‌های زندگی، شیوه‌های یادگیری و ... سهم‌اند تا از این طریق بتوانند افراد جامعه را برای دست یافتن به زندگی سالم و صالح هدایت کنند.

چهارم. وسایل ارتباط جمعی

از دیگر عوامل مؤثر بر رشد، وسایل ارتباط جمعی است. در این حوزه، رادیو، تلویزیون، سینما، تئاتر، ارتباطات رایانه‌ای همچون پست الکترونیک و اینترنت، و مطبوعات اعم از مجله‌ها و روزنامه‌ها در گسترش اطلاعات و جهت بخشیدن به افکار و احساسات، بسیار مؤثرند.

اهمیت وسایل ارتباط جمعی، به ویژه در قلمرو فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات از آن جهت است که امروزه در عصر ارتباطات، نه تنها از آنها برای تبادل اندیشه‌ها استفاده می‌شود، بلکه بسیاری از امور و ابعاد زندگی انسان‌ها نیز تحت تأثیر این فن‌آوری قرار دارد.

امروزه، با توجه به پیشرفت فن‌آوری در حوزه اطلاع‌رسانی، می‌توان گفت وسایل ارتباط جمعی یکی از آسان‌ترین و سریع‌ترین عواملی‌اند که هر گونه دانشی را در قالب‌های نوشتاری، صوتی و تصویری در اختیار مردم قرار می‌دهند؛ از این رو اثرپذیری از این عامل در زندگی انسان، نقش اساسی دارد.

هر یک از وسایل ارتباط جمعی ضمن اینکه به لحاظ تسهیل امور، آثاری مثبت در جامعه دارند، از جهت سوءاستفاده‌ای که از آنها می‌شود، ممکن است به جامعه آسیب‌هایی بزنند. هر قدر وسایل ارتباط جمعی را بیشتر بتوان کنترل کرد، آسیب‌های ناشی از آنها کمتر خواهد بود. از آن سوی، هر چه قابلیت کنترل این وسایل، کمتر باشد، از آنها بیشتر سوءاستفاده می‌شود و آسیب‌های ناشی از آنها برای جامعه، بیشتر است.

وسایل ارتباط جمعی و رسانه‌ها در حوزه آسیب‌های اجتماعی، سه نوع اطلاعات را به دست می‌دهند:

نخست، پیش‌گیری که به آن، سطح یک گفته می‌شود و شامل این موارد است: چگونه به افراد اطلاعات بدهند تا آنان از زندگی‌شان لذت ببرند، مهارت‌های مقابله‌ای آنها افزایش یابد و مهارت‌های زندگی با رویکرد علمی در جامعه فراگیر و نهادینه شود.

دوم، معرفی منابع موجود برای خدمت‌رسانی به افرادی که در معرض آسیب‌های اجتماعی قرار دارند؛ زیرا هر قدر هم در سطح نخست، کار صورت گیرد، باز هم آسیب‌های اجتماعی کاملاً از بین نخواهد رفت. بنابراین باید به افراد، اطلاعاتی درباره شناخت منابع خدماتی داد.

سوم، چگونگی برگرداندن افراد آسیب‌دیده و درگیر با آسیب‌های اجتماعی به زندگی سالم. [۸۲]

خوب است بدانیم:

با توجه به اهمیت عوامل محیطی و سفارش‌های فراوان در این زمینه در روایات معصومان^۸ لازم است والدین و مربیان به این مسئله مهم توجه کنند و تدبیری بیندیشند تا فرزندان جامعه از معاشرت با افراد ناشایست برحذر باشند.

از رفتن به محیط‌های آلوده جلوگیری شود. چون فرصت‌هایی که شرکت‌کنندگان در مراکز فرهنگی و مذهبی سپری می‌کنند، بهترین لحظات عمر آنان را تشکیل می‌دهد، شایسته است مسئولان فرهنگی و مذهبی نهایت تدبیر را در برنامه‌ریزی و اجرای آن به کار گیرند.

والدین برای تربیت فرزندان خود، باید در انتخاب مدرسه، مربی، محل زندگی و مراکز فرهنگی و اجتماعی به میزان لازم دقت کنند تا بتوانند ضمن پیش‌گیری از بروز هر گونه انحراف اخلاقی و غیراخلاقی، فرزندان خود را در مسیر صحیح هدایت کنند.

ج. تأثیر فرد بر محیط

رابطه هر انسانی با محیط، از نوع دوسویه است و این مسئله، از تمایزات میان انسان و حیوان به شمار می‌رود. انسان به موازات اثرپذیری از محیط، از راه‌های گوناگون بر محیط اثر می‌گذارد. تغییر در محیط زیست طبیعی، تأثیر در رفتار دیگران، الگوسازی، تأثیر در فرهنگ به طور عام و از جمله در حوزه‌های علم، هنر، ادبیات، ارزش‌های اخلاقی، آداب و رسوم، و ارزش‌های اجتماعی، راه‌های تأثیر فرد بر محیط‌اند و این محیط تغییر یافته نیز به نوبه خود بر رشد افراد بعدی و حتی خود این فرد اثر می‌گذارد.

تعامل وراثت و محیط

هر چند وراثت و محیط به عنوان دو عامل مستقل مؤثر در شکل‌گیری انسان بررسی می‌شوند، در واقع این تفکیک فقط برای تسهیل در مطالعه صورت می‌گیرد. دو دیدگاه جزمی نضح‌گرایی (همچون دیدگاه گزل) و محیط‌گرایی افراطی (مانند دیدگاه واتسون) در قلمرو روان‌شناسی و تعلیم و تربیت، راهی جزم‌گرایانه و افراطی پیموده‌اند؛ ولی باید به این نکته توجه کرد که عامل واقعی، تعامل دو عامل وراثت و محیط با هم و نیز عواملی دیگر همچون اراده انسانی است.

امروزه روان‌شناسان معتقدند ویژگی‌های روانی، حاصل کنش متقابل بین وراثت و محیط‌اند. آنان به دنبال پاسخ این پرسش‌ها هستند که چگونه وراثت، توانمندی‌های فرد را محدود می‌کند و وضعیت مساعد یا نامساعد محیطی چقدر می‌تواند توانمندی ارثی را تغییر دهد. [۸۳]

مسئله اصلی تعامل را روان‌شناسان پذیرفته‌اند؛ چنان‌که از نظر آلپورت، [۸۴] وراثت، ویژگی‌های بالقوه فرد را مشخص می‌کند و عوامل محیطی در شکوفا کردن آن ویژگی‌ها نقشی مهم دارند. [۸۵] در اینجا علاوه بر اصل وجود تعامل، باید به پیچیدگی این تعامل نیز توجه کرد. چگونگی این تعامل هنوز در هاله‌ای از ابهام قرار دارد و هر یک از صاحب‌نظران کوشیده‌اند آن را به گونه‌ای تفسیر کنند؛ مثلاً وودورث [۸۶] تعامل میان وراثت و محیط را به مساحت مستطیل تشبیه کرده و گفته همان‌گونه که مساحت مستطیل، متوقف بر طول هر یک از قاعده و ارتفاع است، رشد انسان نیز به تعامل این دو عامل بستگی دارد. [۸۷] اگر دو بذر از یک جنس را در یک زمین و در وضعیت مساوی بکاریم، از بذر خوب، محصول خوب و از بذر نامطلوب، نتیجه نامطلوب به دست می‌آید. حال اگر یک نوع بذر را در خاک و وضعیت متفاوت بکاریم، از خاک مناسب، محصول خوبی به دست می‌آوریم، در حالی که از خاک نامناسب، نتیجه‌ای نامطلوب حاصل می‌شود.

در مسیر تعامل، هر کدام از ژنوتیپ پیش از تولد، فنوتیپ هنگام تولد، و عوامل محیطی پیش و پس از تولد، نقش مهمی ایفا می‌کنند تا سرانجام، فنوتیپ نهایی شکل گیرد.

رشد = زمان I محیط I وراثت

همان‌گونه که از منابع اسلامی برمی‌آید، برخی صفات مانند خلق‌وخو و رنگ پوست، بیشتر به واسطه عوامل ارثی تعیین می‌شوند؛ هر چند تأثیر محیط را نیز نمی‌توان نفی کرد. در برخی موارد مانند هوش و استعداد، وراثت، نقش زمینه‌سازی را بر عهده دارد و عوامل محیطی، استعدادهای بالقوه را به فعلیت می‌رسانند. گاهی نیز تعامل این دو عامل، نقش تعیین‌کننده‌ای در رشد ندارد، بلکه عاملی دیگر، یعنی اراده و انتخاب انسان، نقش اساسی ایفا می‌کند.

به عبارت دیگر، همان‌گونه که وضعیت‌های محیطی و ارثی با یکدیگر تعامل می‌کنند و به عنوان عوامل زمینه‌ساز برای یکدیگر (نه به مثابه علت تامه) پذیرفته می‌شوند، در شکل‌گیری صفات آدمی نیز محیط و وراثت به عنوان عوامل زمینه‌ساز مطرح‌اند، نه علت تامه، بلکه علت تامه، اراده انسان است. بنابراین تأثیر محیط و وراثت در حد علت تامه نیست و آن را در حد علت ناقصه می‌توان پذیرفت [۸۸] که در ادامه، آن را توضیح خواهیم داد.

پایه‌های ارادی

در نتیجه بررسی دیدگاه‌های روان‌شناسی رشد دریافتیم برخی صاحب‌نظران این حوزه همچون رفتارگرایان افراطی، به نوعی جبر محیطی معتقد شده و بعضی نیز جبر درونی و ژنتیکی را مطرح کرده‌اند. دیدگاه یادگیری اجتماعی، دیدگاه شناختی پیازه،

و دیدگاه انسان‌گرایی از جمله رویکردهایی‌اند که در آنها به نوعی بر فعال بودن ارگانسیم، انگیزه داشتن انسان و خلاق بودن او تأکید شده است. این مسئله نشان می‌دهد در قلمرو روان‌شناسی، به صورتی روزافزون به اختیار و نقش انسان در مسیر رشد توجه شده است. [۸۹]

انسان در کنار عوامل محیطی و وراثتی، عامل و توانایی دیگری نیز دارد که سبب می‌شود بتواند بر تأثیرات زیستی و محیطی اثر گذارد و رفتار و مسیر رشد خویش را آگاهانه انتخاب کند. این توانایی، همان اراده و اختیاری است که از آن به عنوان عامل سوم یاد می‌کنیم.

تعداد کمی از روان‌شناسان معاصر به موضوع اراده پرداخته‌اند و از جمله آرای آنها می‌توان دیدگاه انسان‌گرایی را ذکر کرد که براساس آن، انسان از انتخاب فعال برخوردار است. [۹۰] در بیشتر دیدگاه‌های روان‌شناختی معاصر، اراده صریحاً انکار یا به شکل ضعیف مطرح شده است. اسلام به طور مشخص و صریح به وجود اراده و نقش بارز آن در قبال دیگر عوامل تأکید کرده و این مسئله، از نقاط روشن نقش روان‌شناسی اسلام در مطالعه رشد انسان است.

امتیاز انسان بر دیگر موجودات، داشتن اراده و اختیار است. توانایی ویژه انسان که براساس آن، وی تأثیرهای زیستی و محیطی را در تسلط خود درمی‌آورد، سبب‌گزینش آگاهانه مسیری برای رشد او می‌شود؛ از این رو لازم است اراده به عنوان یکی از توانایی‌ها و ابعاد وجود انسان در حوزه روان‌شناسی بررسی شود و درباره راه‌های رشد آن، همچون رشد دیگر ابعاد، در قلمرو روان‌شناسی رشد، مطالعه صورت گیرد.

منظور از اراده و اختیار، آن است که در انسان، نوعی توانایی ویژه وجود دارد که براساس آن، وی می‌تواند تأثیرات محیطی را تحت تسلط خود درآورد و آگاهانه، مسیری را برای رشد خود برگزیند. این نکته نیز روشن است که اعمالی همچون ضربان قلب در قلمرو اختیار انسان نیستند، بلکه منظور، اعمالی است که از سر اختیار انجام داده می‌شوند و در آنها انسان از میان راه‌های گوناگون، یکی را انتخاب می‌کند. بنابراین قلمرو اراده، رفتارهای آگاهانه است و در تمام مراحل چهارگانه عملی آگاهانه، یعنی توجه، ادراک، احساسات و انگیزش، عامل اراده، نقشی مهم دارد.

اگر محیط و وراثت، انسان را در حد مجبور بودن قرار می‌داد، ارسال پیامبران از سوی خداوند متعال، معنایی نداشت و کاری بیهوده بود. بنابراین بی‌شک، این عوامل، یعنی محیط و وراثت در شکل‌گیری صفات انسان مؤثرند؛ ولی این تأثیر به حدی نیست که اختیار را از انسان بگیرد؛ زیرا اگر چنین باشد، تلاش مریبان و عملکرد مصلحان، بیهوده خواهد بود. [۹۱] شایان ذکر است همچنان‌که عوامل وراثتی و محیطی در تعامل اثرگذارند، تأثیر و نقش اراده در این تعامل را نیز می‌توان مطالعه کرد.

دیدگاه‌های علمی و تجربی همچنان‌که قادر به اثبات اراده و اختیار انسان نیستند، نمی‌توانند آن را نفی کنند. به دیگر سخن، اراده، قابلیت تجربه حسی و اندازه‌گیری آزمایشگاهی ندارد و بنابراین تجربه آن را نفی نمی‌کند؛ همچنان‌که قادر به اثبات آن هم نیست.

براساس آنچه گفتیم، هرچند تأثیر وراثت و محیط بر رشد انسان که بیشتر روان‌شناسان فقط به آنها توجه کرده‌اند انکارنشده است، عاملی دیگر به نام اراده و اختیار نیز بر برخی رفتارهای انسان، حاکم است و رشد برخی ابعاد وجود انسان مانند بعد اخلاقی و معنوی بدون رفتارهای ارادی، امکان‌پذیر نیست؛ زیرا کمال و سعادت جاودانی بشر از طریق همین عمل اختیاری او به دست می‌آید [۹۲] و اراده در ابعادی که رشد آنها وابسته به رفتارهای آگاهانه است، نقشی تعیین‌کننده دارد.

چکیده

در این درس با مطالب ذیل آشنا شدیم:

۱. امروزه، مطالعه درباره وراثت در دو حوزه علوم زیستی شکل گرفته است: نخست، علم ژنتیک که در آن، پایه‌های زیستی و کشف ریشه ویژگی‌های همانند و ناهمانند تبیین می‌شود؛ دوم، ژنتیک رفتار که در آن، مقدار تأثیر عوامل ارثی در رفتار موجود زنده و ایجاد تفاوت‌های نوعی و فردی میان گونه‌های متفاوت و نیز تفاوت‌های فردی میان افراد یک گونه بیان می‌شود.

۲. وراثت عبارت است از انتقال صفات از نسلی به نسل دیگر بدون یادگیری و آموزش. این تعریف ضمن غیراکتسابی دانستن صفات، انتقال آنها از نسل‌های گذشته به نسل‌های بعدی را هم شامل می‌شود.

۳. انتقال صفات توسط کروموزوم و ژن صورت می‌گیرد. کروموزوم عبارت است از جسمی که در هسته سلول قرار دارد و حامل ژن‌هاست. ژن نیز حامل وراثت و عامل اصلی برای تعیین انتقال صفات است. ژن‌ها عناصری شیمیایی‌اند که در امتداد کروموزوم‌ها به صورت دانه‌های تسبیح قرار دارند و حامل اطلاعات و برنامه‌هایی‌اند که خصوصیات بیولوژیک فرد را تعیین می‌کنند.

۴. کروموزوم‌های موجود در هر یک از سلول‌های بدن انسان، ۴۶ عدد و این تعداد در همه افراد، ثابت است و به صورت ۲۳ جفت نشان داده می‌شود. جفت بیست‌وسوم از کروموزوم‌ها بین زن و مرد تفاوت دارد، بدین شرح که در زنان، شبیه **XX** و در مردان، شبیه **XY** است، و به دلیل تعیین جنسیت، کروموزوم جنسی نامیده می‌شود.

۵. بروز اختلال در شکل‌های گوناگون کروموزوم‌ها باعث غیرطبیعی بودن نوزاد می‌شود. انواع این ناهنجاری در کروموزوم‌ها عبارت است از: جابه‌جایی قسمتی از کروموزوم، حذف بخشی از کروموزوم، افزوده شدن قسمتی به کروموزوم و ترکیبی از این سه نوع تغییر.

۶. ژن مغلوب یا نهفته بدین صورت است که اگر ژنی در مقابل خود، ژن غالب یا بارزی از همان صفت و ویژگی داشته باشد، آن ژن از نوع نهفته، غیرفعال و مغلوب خواهد بود؛ ولی اگر همین ژن نهفته در مقابل خود، ژن بارزی نداشته باشد، ویژگی مربوط به خود را ظاهر می‌کند.

۷. منظور از محیط در این کاربرد، تمام متغیرهای خارج از وجود فرد است که از آغاز باروری تا هنگام تولد و سپس تا پایان عمرش، او را فرامی‌گیرند و بر سیر رشد وی اثر می‌گذارند؛ همچنان که از انسان اثر می‌پذیرند. به تعبیر دیگر، محیط یعنی هر چیزی که انسان را احاطه کرده است.

۸. سن والدین، تغذیه، بیماری یا عفونت‌های موجود در بدن مادر، داروها، حالات هیجانی مادر، عامل ارهاش، تشعشعات، دخانیات و الکل، داروهای شیمیایی، اکسیژن، حرارت، حالات روانی مادر، رادیواکتیو و اختلالات خونی، از مصداق‌های عوامل محیطی پیش از تولدند.

۹. ویژگی‌های مشترک بین همسالان، باعث می‌شود آنان یکدیگر را الگو قرار دهند. همچنین آنها به جهت درک یکدیگر، وقت زیادی را برای بیان عقاید، سلیقه‌ها، روش‌های زندگی و به طور کلی، جنبه‌های مثبت و منفی شخصیتی خود می‌گذرانند.

۱۰. هر چند وراثت و محیط به عنوان دو عامل مستقل مؤثر در شکل‌گیری انسان بررسی می‌شوند، این تفکیک فقط برای تسهیل در مطالعه صورت می‌گیرد و در واقع تعامل وراثت و محیط با یکدیگر، مدنظر است.

۱۱. براساس آنچه از منابع اسلامی برمی‌آید، برخی صفات مانند خلق‌وخو و رنگ پوست، بیشتر به واسطه عوامل ارثی تعیین می‌شوند؛ هر چند تأثیر محیط را نیز نمی‌توان نفی کرد. در برخی موارد مانند هوش و استعداد، وراثت، نقش زمینه‌سازی برعهده دارد و عوامل محیطی، آن توانایی‌های بالقوه را به فعلیت می‌رساند. گاهی نیز تعامل این دو عامل، نقشی تعیین‌کننده در رشد ندارد، بلکه عامل دیگری به نام اراده و انتخاب انسان، نقش اساسی ایفا می‌کند.

۱۲. در دیدگاه اسلامی به طور مشخص و صریح، بر وجود اراده و نقش بارز آن در قبال دیگر عوامل تأکید می‌شود و این، یکی از نقاط روشن نقش روان‌شناسی اسلام در مطالعه رشد انسان است. منظور از اراده و اختیار، آن است که در انسان، نوعی توانایی ویژه وجود دارد که براساس آن، فرد می‌تواند تأثیرات محیطی را تحت تسلط خود درآورد و آگاهانه مسیری را برای رشد خود برگزیند.

7

دوره کودکی اول (پیش از دبستان) (۱)

اهداف آموزشی

پس از گذراندن این درس با مطالب زیر آشنا می‌شویم:

۱. تعریف و ویژگی‌های کلی دوره کودکی اول؛

۲. ویژگی‌های رشد جسمی و حرکتی؛

۳. نظریه پیازه درباره رشد شناختی در دوره کودکی اول؛

۴. نظریه اریکسون درباره رشد اجتماعی.

مقدمه

کودک در دوره نوزادی (نونهالی)، مهارت‌های لازم مانند راه رفتن و حرف زدن را فرامی‌گیرد و سپس به دومین دوره، یعنی دوره کودکی اول یا پیش از دبستان می‌رسد. رفتارهای متفاوت در این دوره ممکن است برای والدین، نگران‌کننده باشد. برخی والدین از پرخاشگری، حسادت و ترس کودکان در این دوره، نگران‌اند. آیا علت بروز این‌گونه صفات، تربیت نادرست والدین است و آیا کودکان در ارتکاب این رفتارها از فرد یا گروهی خاص الگوبرداری کرده‌اند؟ آیا چنین رفتارهایی ریشه ارثی و ذاتی دارند؟ به طور کلی، در این دوره، چه ویژگی‌هایی بروز می‌کنند؟ در این درس، ویژگی‌های این دوره را بررسی می‌کنیم.

دورنمای تاریخی

همان‌گونه که در درس نخست گفتیم، از حدود پنج قرن پیش از میلاد، نظریه پیش‌ساختگی در حوزه جنین‌شناسی، مطرح بوده است. این نظریه در قرون وسطا (قرن‌های یازدهم تا پانزدهم میلادی، برابر با قرن‌های پنجم تا نهم هجری قمری) نیز در غرب، غالب بود. براساس نظریه پیش‌ساختگی، در تخمک، انسانی کامل، ولی بسیار کوچک و مینیاتوری، به نام هومونکولوس وجود دارد که دارای تمام خصوصیات انسانی کامل است و رشد آن در سال‌های بعد تا دوران بزرگسالی، فقط در جهت کمی صورت می‌گیرد. از این‌رو از دلایل بروز تأخیر در توجه به رشد کودکان، حاکمیت نظریه قرون وسطا بود که در آن، دوره کودکی، مرحله جداگانه‌ای از حیات به شمار نمی‌آمد، کودکان فقط حق داشتند از چند سال کوتاه به عنوان دوران وابستگی استفاده کنند و پس از آن بایست به بزرگسالانی کوچک تبدیل می‌شدند.

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، پژوهش‌هایی در حوزه رشد کودک صورت گرفت که از جمله آنها می‌توان مطالعات استانی هال را ذکر کرد. وی که آغازگر جنبش هنجاری کودکان بود، رفتار آنها در مراحل گوناگون را مطالعه کرد. به دنبال آن، برخی محققان دیگر مانند آرنولد گزل و لوییس ترمن درباره کودکان مطالعه کردند. در اوایل قرن بیستم، سازمان‌ها و مراکز پژوهشی متعددی با هدف مطالعه رشد کودکان تأسیس شد. امروزه متخصصان حوزه رشد و پزشکی کودک با سهیم کردن یکدیگر در دانش خود، رشته‌ای جدید به نام پزشکی رشد کودک را پایه‌گذاری کردند.

در منابع اسلامی نیز به کودکان و تربیت و تکریم آنان اهمیت بسیار داده شده است. در اینجا مواردی از این موضوع را ذکر می‌کنیم:

أ. امیر مؤمنان× درباره تربیتشان تحت نظر پیامبر اکرم | می‌فرمایند: «من همانند طفلی که به دنبال مادرش می‌رود، دنبال او می‌روم. هر روز برای من از اخلاق پاک خود، نشانه‌ای برپا می‌کرد و مرا به پیروی از آن فرمان می‌داد».

ب. روایات فراوان درباره تکریم کودکان به ویژه کودکان یتیم، نشانگر توجه اسلام به وضعیت عاطفی در دوران کودکی است؛ چنان‌که پیامبر اکرم | فرموده‌اند: «به فرزندان خود احترام بگذارید و آنان را مورد تکریم خود قرار دهید». همچنین در کلامی دیگر، آن حضرت فرموده‌اند: «بهترین خانه‌های شما خانه‌ای است که در آن، یتیمی مورد احسان و عطف قرار گیرد و بدترین خانه‌ها خانه‌ای است که در آن با یتیمی بد رفتاری و به او ستم شود».

ج. توجه امام حسن مجتبی× به شخصیت اجتماعی کودکان در کلامشان خطاب به فرزندان خود، نشانگر اهمیت این دوره است. ایشان فرموده‌اند: «همه شما کودکان اجتماع امروزید و امید است بزرگان اجتماع فردا باشید».

ویژگی‌های کلی

کودک در این دوره، مانند گذشته، ناتوان نیست و براساس نظریه گزل، فضای حیاتی و فعالیت‌های اجتماعی کودک در این دوره، بیشتر می‌شود. همچنین در این دوران، کودکان از جنبه‌های بدنی، شناختی و اجتماعی به صورتی سریع و قابل ملاحظه رشد، و در بازی با دیگر کودکان همکاری می‌کنند. برخی صاحب‌نظران، این دوره را سال‌های بازی نامیده‌اند؛ زیرا بازی در این دوره، شکوفا می‌شود و به رشد کودک کمک می‌کند. در این دوران، برخلاف دوره پیش که بازی به نوعی، تمرینی است، بازی‌های تخیلی، بیشتر رایج‌اند. دوره تغییرات اساسی مانند یادگیری زبان، آشنایی با محیط اطراف، توانایی برقراری ارتباط عاطفی با اطرافیان، و افزایش دانش عمومی، از دیگر ویژگی‌های مهم این دوره است.

رشد بدنی

سرعت رشد بدنی در یک تا سه سالگی، تقریباً دوبرابر سرعت رشد در سه تا پنج سالگی است. در این دوره، نظر یکسانی درباره مقدار اضافه شدن وزن و قد وجود ندارد؛ برخی معتقدند سالانه، حدود ۱.۸۰۰ کیلوگرم به وزن و ۶.۳۵ تا ۷.۶۲ سانتی‌متر به قد کودکان اضافه می‌شود. در حالی که به اعتقاد برخی دیگر، در این دوره، هر سال به طور متوسط، بیش از دو کیلوگرم به وزن و پنج تا هشت سانتی‌متر به قد کودکان افزوده می‌شود. البته بین دختران و پسران در کمیت رشد، تفاوت‌هایی وجود دارد که در جدول زیر نشان داده شده است:

جدول ۳۵. تفاوت دختران و پسران در کمیت رشد بدنی

رشد وزن پسران بر حسب کیلوگرم	رشد وزن پسران بر حسب کیلوگرم	رشد وزن پسران بر حسب کیلوگرم	رشد وزن پسران بر حسب کیلوگرم
رشد وزن پسران بر حسب کیلوگرم	رشد وزن پسران بر حسب کیلوگرم	رشد وزن پسران بر حسب کیلوگرم	رشد وزن پسران بر حسب کیلوگرم
رشد وزن پسران بر حسب کیلوگرم	رشد وزن پسران بر حسب کیلوگرم	رشد وزن پسران بر حسب کیلوگرم	رشد وزن پسران بر حسب کیلوگرم
رشد وزن پسران بر حسب کیلوگرم	رشد وزن پسران بر حسب کیلوگرم	رشد وزن پسران بر حسب کیلوگرم	رشد وزن پسران بر حسب کیلوگرم

سه‌سالگی	۱۴.۵۰۰	۱۴.۳۰۰	۳۸	۳۷.۷۵
۳.۵ سالگی	۱۵.۴۰۰	۱۵.۳۰۰	۳۹.۲۵	۳۹.۲۵
چهارسالگی	۱۶.۴۰۰	۱۶.۳۰۰	۴۰.۲۵	۴۰.۲۵
۴.۵ سالگی	۱۷.۳۰۰	۱۷.۳۰۰	۴۲	۴۲
پنج‌سالگی	۱۸.۷۰۰	۱۸.۵۰۰	۴۳.۲۵	۴۳
۵.۵ سالگی	۲۰.۵۰۰	۱۹.۱۰۰	۴۵	۴۴.۵۰
شش‌سالگی	۲۱.۶۰۰	۲۱.۲۰۰	۴۶	۴۶

همان‌گونه که در این جدول می‌بینیم، علاوه بر تفاوت‌های فردی، رشد قد و وزن در جنس دختر و پسر با هم متفاوت است و کودکان پسر، دارای وزنی سنگین‌تر از دختران‌اند.

البته باید به این نکته توجه کنیم که وزن هر کودک به نوع ساختمان بدنی وی بستگی دارد. به عبارت دیگر، برای دانستن وزن طبیعی و معمولی کودک، باید به نوع ساختمان بدنی او توجه کرد؛ ازاین‌رو ساختمان بدنی انسان را بر سه نوع تقسیم کرده‌اند: بدن چاق که در آن، زیاده از حد چربی وجود دارد؛ بدن متوسط که محکم است؛ بدن لاغر که بلند و دارای استخوان‌های لاغر و ضعیف است.

رشد استخوان‌بندی و همچنین مغز همچنان در این دوره ادامه می‌یابد. مغز کودک که هنگام تولد، یک‌چهارم اندازه مغز فردی بزرگ‌سال است، در دوسالگی تقریباً به اندازه ۷۵ درصد وزن و اندازه مغز فردی بزرگ‌سال رشد می‌کند و در پنج‌سالگی، نهم‌دهم وزن مغز فردی بزرگ‌سال را پیدا می‌کند.

دندان‌های شیری در فاصله میان دو تا سه‌سالگی کودک کامل می‌شوند و به او در استفاده از غذای بزرگ‌سالان، هرچه بیشتر کمک می‌کنند. نخستین دندان دائمی‌ای که آن را آسیای شش‌سالگی می‌نامند، در این دوره می‌روید. پس از آن، دندان‌های شیری به تدریج می‌ریزند و جای خود را به دندان‌های دائمی می‌دهند.

از آنجا که رشد کودک در این دوره کند شده، کاهش اشتهای وی طبیعی است و ازاین‌رو گرچه کودکان در این دوره، کمتر غذا می‌خورند، به غذای دارای کیفیت مطلوب نیاز دارند و از راه‌های مؤثر و درعین‌حال ساده برای ترغیب آنان به غذا خوردن، رویارویی مکرر آنها با غذای جدید و البته بدون فشار مستقیم است که باعث می‌شود آنان به خوردن آن غذا تمایل بیشتری پیدا کنند. همچنین جو عاطفی هنگام صرف غذا بر عادات کودکان در غذا خوردن، بسیار مؤثر است.

رشد حرکتی

این‌گونه رشد را می‌توان فرآیندی دانست که در نتیجه آن، کودک از طریق فعالیت هماهنگ مراکز عصبی، اعصاب و ماهیچه‌ها، قادر به کنترل فعالیت بدنی خود است. انسان در اوایل دوران کودکی، توانایی انجام دادن بسیاری از رفتارهای شخصی مانند درآوردن لباس، خوردن غذا و شستن دست و روی خود را دارد. پس از پیشرفت رشد حرکتی، وی در پنج‌سالگی می‌تواند کارهایی همچون رسم شکل مثلث، ساختن شکل‌های گوناگون کاغذی با استفاده از قیچی و مرتب و منظم کردن اسباب‌بازی‌ها در جعبه خود را انجام دهد. همچنین کودکان شش‌ساله می‌توانند در کارهای ساده خانه مانند جابه‌جایی وسایل سبک کمک کنند.

مهارت‌های حرکتی

کودکان تا پیش از دوسالگی، مهارت لازم برای انجام دادن برخی اعمال مانند پرتاب کردن توپ را کسب نمی‌کنند؛ زیرا پرتاب کردن و گرفتن توپ، مستلزم وجود تناسب و هماهنگی میان حرکت اندام‌های بدن است؛ ولی آنان در چهارسالگی، در پرتاب کردن و گرفتن توپ موفق‌اند. البته برای پرتاب کردن توپ نیز مراحل وجود دارد؛ بدین شرح که ابتدا کودک از هر دو دست خود استفاده می‌کند و تمام اندام‌های بدن را به حرکت درمی‌آورد؛ سپس به تدریج بر اثر تمرین، حرکات دیگر اندام‌های بدن، محدود می‌شود و کودک می‌تواند تنها با استفاده از یک دست خود، توپ را پرتاب کند. در گرفتن توپ نیز برای کودکان چهارساله، ممکن است دشواری‌هایی وجود داشته باشد؛ ولی در شش‌سالگی، آنان مهارت لازم برای انجام دادن این کار را به دست می‌آورند. در فرآیند گرفتن توپ نیز همچون پرتاب کردن آن، کودک مراحل را طی می‌کند؛ بدین صورت که ابتدا تمام بدن و سپس بازوهای خود را به کار می‌گیرد و درنهایت، با حرکت مختصر دست‌ها می‌تواند توپ را بگیرد. دختران در گرفتن توپ، بیشتر از پسران مهارت دارند.

رشد ماهیچه‌های پا از هجده‌ماهگی تا شش‌سالگی، سبب کسب مهارت بیشتر در راه رفتن و به دنبال آن، پریدن، دویدن، لی‌لی کردن و بالا رفتن از پله می‌شود و مهارت‌های دست مانند شنا کردن، بستن بند کفش و گرفتن اشیاء معمولاً در این دوره به دست می‌آیند.

در زمینه رشد حرکتی، مانند دیگر ابعاد، عواملی همچون وراثت، محیط پیش از تولد، جنسیت نوزاد، عوامل زیستی (مانند هورمون‌ها)، محیط طبیعی (مانند سلامت و تغذیه و بهداشت)، محیط عاطفی (مانند تشویق) و محیط اجتماعی، اثرگذار است. در مقوله جنسیت، با توجه به اصل تفاوت‌های فردی و استثنایپذیری، پسران در مهارت‌های حرکتی مربوط به ماهیچه‌های بزرگ بر دختران تقدم دارند و در مقابل، دختران در مهارت‌های ظریف همچون دوختن و بافندگی از پسران سبقت می‌گیرند. همچنین اگر در کودکان، زمینه‌های لازم برای تمرین کردن و انجام دادن مهارت‌های حرکتی بیشتر باشد، سرعت رشد حرکتی آنان بیشتر می‌شود و روشن است که از جمله عوامل بروز تأخیر در رشد حرکتی کودکان، محرومیت‌های زیاد و نبود زمینه‌های آن است.

مهارت‌های خودیاری

کودکان در این دوره، به تدریج در لباس پوشیدن و غذا خوردن، خودکفا می‌شوند. البته در آوردن لباس، بسیار آسان‌تر از پوشیدن آن است. دختران به دلیل نرم‌تر بودن مچ‌ها و هماهنگی بیشتر ماهیچه‌هایشان، زودتر و بهتر از پسران در لباس پوشیدن مهارت می‌یابند. در اواخر این دوره، کودکان جز بستن بند کفش، باید تمام فعالیت‌های مربوط به پوشیدن را خودشان انجام دهند. بستن بند کفش که ارتباط نزدیک میان رشد حرکتی و شناختی را نشان می‌دهد، دشوارترین مهارت خودیاری در این دوره است. البته برخی کودکان در پنج‌سالگی می‌توانند با این توانایی، مهارت‌ها را انجام دهند.

گرچه کودک دوساله در به‌کارگیری قاشق، مهارت دارد، بیشتر ترجیح می‌دهد با دست غذا بخورد. به دنبال پیشرفت رشد حرکتی کودک، به تدریج مهارت او در به‌کارگیری قاشق کامل می‌شود. از آنجا که کودک دوست دارد استقلال خود در غذا خوردن را حفظ کند، باید به دستانش تمرکز، دقت و توجه خاص داشته باشد و همین مسئله، سبب می‌شود غذا خوردن کودک با تأخیر صورت گیرد و او اغلب در غذا خوردن تعلل ورزد. این مسئله، بیشتر در سه تا چهارسالگی اتفاق می‌افتد.

مهارت‌های هنری

کودکان از جنبه زیستی تا شش‌سالگی، آمادگی لازم برای نوشتن را ندارند. به عبارت دیگر در این دوره، کارکرد اعصاب و ماهیچه‌های انگشتان دست، مچ و بازو چندان پیشرفت نکرده است که کودک بتواند میان آنها هماهنگی ایجاد کند. به طور کلی، توانایی ترسیم خط‌های افقی پیش از خط‌های عمودی ظاهر می‌شود و در دوسالگی، توانایی لازم برای ترسیم خط‌های دایره‌ای یا زاویه‌دار به دست می‌آید. کودکان در اواخر این دوره، یعنی در پنج تا شش‌سالگی، قادر به درک حروف الفبا یا خط نوشتنی‌اند که بیشتر از رسم و نقاشی، جنبه آموزشی دارد.

نقاشی، از فعالیت‌های ارزشمند در دوران کودکی است و به کودکان فرصت می‌دهد مهارت‌های حرکتی ظریف و نیز هماهنگی میان چشم و دست را کسب کنند و خلاقیت خود را بروز دهند؛ اما بزرگ‌سالان غالباً با معیارهای خودشان درباره هنر کودکان قضاوت می‌کنند.

نقاشی کودکان با عواملی مانند پیشرفت‌های شناختی و درک فضایی، مرتبط است و از سطح ساده تا پیچیده، پنج مرحله اصلی بدین شرح دارد:

اثر یا خط نامشخص؛

خط مشخص یا اشکال هندسی درهم؛

طرح یا کنار هم قرار گرفتن چند شیء؛

اجتماع چندین شکل گوناگون؛

سن	رفتارهای برگزیده
یک‌سالگی	شروع خط‌خطی کردن، کشیدن تکراری خط‌ها یا الگوهای دایره‌ای شکل
دو‌سالگی	کشیدن خط‌های متعدد متقاطع، کشیدن خط‌خطی‌های متفاوت در جاهای گوناگون
سه‌سالگی	کشیدن دو خط متقاطع، کشیدن فضای بسته، ترسیم ترکیب‌های ساده از دو شکل، ترسیم تصویر مرکب از چند شکل
چهارسالگی	کشیدن خورشید همراه با پرتوهایش و گاهی ترسیم صورت، آغاز نقاشی کردن هیکل‌های ساده انسانی، ترسیم‌های ابتدایی ساختمان و خانه، افزایش جزئیات در ترسیم شکل انسان‌ها، ترسیم تصویر ابتدایی ماشین و قایق، ترسیم دایره و مربع
پنج‌سالگی	ترسیم حیوانات، کشیدن درخت، ترسیم ساختمان‌ها و خانه‌ها به شکل بهتر، ترسیم وسایل نقلیه مانند ماشین و هواپیما و قایق به شکل بهتر
شش‌سالگی	ترسیم مثلث

رشد شناختی

کودکان این دوره، کودکان پیش از دبستان نیز نامیده می‌شوند و تحولات شگرفی در توانایی‌های شناختی‌شان پدید می‌آید. آنان به دلیل توانایی در به‌کارگیری زبان، قادرند از محدوده تجربه مستقیم، فراتر روند و با دنیای جدیدی آشنا شوند. رشد شناختی کودکان در این دوره با دوره پیش تفاوت بسیار دارد؛ زیرا در فرآیند رشد شناختی، آنان به تدریج مهارت‌های لازم برای یادگیری و کسب تجربه‌های جدید را می‌آموزند. همچنین کم‌کم با کمک کلمات و نشانه‌ها افکار و احساساتشان را بیان می‌کنند و از طریق پرسش‌های گوناگون از والدین و مربیان، اطلاعات جدید به دست می‌آورند.

بخش عمده‌ای از شناخت کودکان، از طریق ارتباط آنان با محیط به دست می‌آید؛ از این‌رو کودکانی که رفتار اطرافیان خود را کنترل و در محیط‌های پرمحرک رشد می‌کنند، از قدرت شناختی برتری برخوردارند. در این میان، حرکت کودک به سمت

محرك‌های جدید، نقش حیاتی ایفا می‌کند. نوزادی که در مکانی محدود مستقر بوده است، اینک به تدریج به محیط‌های جدید راه می‌یابد و با محرك‌های تازه آشنا می‌شود و از این راه بر اطلاعات خود می‌افزاید.

رفتار کودک از ابتدای دوسالگی تا پایان سه‌سالگی، با ادراک حسی و تخیل ادراکی صورت می‌گیرد؛ زیرا کودکان در این سن، فقط با این دو نوع شناخت سروکار دارند و رفتارهای آنان از تفکر عملی‌شان ناشی می‌شود و می‌کوشند مشکلات خود را در عمل حل کنند. نه در اندیشه. [۴۱]

پیاژه این دوره را که در واقع نیم‌دوره نخست از دوره عملیاتی شمرده می‌شود، نیم‌دوره پیش‌عملیاتی [۴۲] نامیده است. کودک در این نیم‌دوره، اشیای بی‌جان را جاندار می‌پندارد و ممکن است مثلاً فکر کند میوه‌ها هنگام چیده شدن درد می‌کشند. همچنین در این نیم‌دوره، رفتارهایی همچون بازی خیالی در کودک رشد می‌کند. [۴۳]

منظور از نیم‌دوره پیش‌عملیاتی (پیش از تفکر عملیاتی یا منطقی) این است که در این مقطع، هنوز کودک، قادر به انجام دادن فعالیت‌های پیچیده ذهنی نیست و درباره خصوصیات ظاهری اشیا کاملاً براساس ظاهر آنها قضاوت می‌کند؛ در صورتی که ممکن است ظاهر اشیا از لحاظ منطقی با واقعیت آنها منطبق نباشد. در نیم‌دوره پیش‌عملیاتی تصریح می‌شود که در فرآیندهای تفکر کودکان خردسال در مقایسه با کودکان بزرگ‌تر یا افراد بزرگ‌سال، نه تنها تفاوت‌های کمی، بلکه اختلافات کیفی نیز وجود دارد. [۴۴] کودکان در این نیم‌دوره، درباره اندازه و دیگر خصوصیات فیزیکی، کاملاً براساس ظاهر آنها قضاوت می‌کنند؛ [۴۵] هرچند ممکن است از نظر منطقی، حقیقت، چیزی دیگر باشد. وقتی در لحظه‌ای، دو نوع دگرگونی رخ می‌دهد، کودکان توجه خود را بر یکی از آنان متمرکز و دیگری را حذف می‌کنند. [۴۶]

پیاژه معتقد است کودک پس از گذر از دوره حسی حرکتی، به دومین دوران از رشد شناختی تفکر، یعنی دوره پیش‌عملیاتی می‌رسد. از آنجا که عملیات ذهنی، شامل تفکر منطقی است و کودکان دو تا هفت‌ساله هنوز توانایی لازم برای تفکر منطقی را ندارند، فعالیت آنان به صورت بازی نمادین صورت می‌گیرد و البته سال به سال تغییر و پیشرفت می‌کند. مثلاً ممکن است کودک دوساله از عروسکی به عنوان نماد فردی مانند مادر استفاده کند؛ درحالی که به دنبال افزایش سن، وی به رویدادهایی جدید مانند بازار رفتن، غذا پختن و خانه ساختن تظاهر می‌کند. بازی نمادین در سال‌های پیش از دبستان به اوج می‌رسد و فراوانی آن در سنین پنج تا هشت سال کاهش می‌یابد. [۴۷]

در این دوره، کودک به تدریج می‌تواند دنیای بیرون را به کمک نمادها برای خود مجسم کند، اشیا و اشخاص، جای خود را به نمادها می‌دهند و اشیا برحسب ویژگی‌ای طبقه‌بندی می‌شوند. مثلاً همه قطعات چوبی قرمز را صرف‌نظر از شکل آنها یا تمام قطعات چوبی مربعی‌شکل را بدون توجه به رنگ آنها در گروهی قرار می‌دهد. [۴۸] از برجسته‌ترین فعالیت‌ها در این دوران، ساختن کلمات است. [۴۹]

خودمیان‌بینی [۵۰]

کودکان در این دوره، خودمیان‌بین‌اند. مثلاً فکر می‌کنند خورشید و ماه به این دلیل وجود دارند که به آنان نور بدهند و پدر و مادر به این دلیل وجود دارند که به آنان محبت و از آنها مراقبت کنند. خودمیان‌بینی در دنیای فیزیکی کودکان نیز مشهود است. مثلاً کودکی که دست چپ و راست خود را تشخیص می‌دهد، نمی‌تواند دست چپ و راست فردی را که روبه‌رویش ایستاده است، به درستی تشخیص دهد و اگر فرد مقابل از این کودک بخواهد مثل او دست راستش را بلند کند، ممکن است کودک به اشتباه، دست چپ خود را بلند کند. [۵۱]

کودکان نمی‌توانند خود را به جای دیگران بگذارند و نظرهای اطرافیان را نمی‌فهمند و تصور می‌کنند دیگران با آنها هم‌عقیده‌اند. به بیان دیگر، کودکان در این دوره، از دیدگاه دیگران بی‌خبرند و می‌پندارند همه مانند آنان فکر و احساس می‌کنند. [۵۲] ممکن است کودکان در این دوره برای پدر و مادری که خسته یا ناراحت‌اند، اسباب‌بازی مورد علاقه خودشان را بیاورند و نمی‌توانند این مسئله را درک کنند که پدر و مادرشان مثلاً آرامش می‌خواهند. [۵۳]

جاندارپنداری [۵۴]

بیشتر کودکان در این دوره فکر می‌کنند همه چیز جان دارد و تمام اشیا ویژگی‌های جانداران مانند افکار، امیال و احساس را دارند. [۵۵] مثلاً تصور می‌کنند اگر برگ از درخت کنده شود، دردش می‌آید یا خورشید از دست ابرها عصبانی است. [۵۶] یا برای آنکه عروسک‌ها به هم حسادت نوززند، کودکان به یک اندازه با آنها بازی می‌کنند. همچنین به دلیل جاندار بودن اشیا، به آنها نسبت خوب یا بد می‌دهند. این تصور بیشتر در سال‌های نخست از این دوره اتفاق می‌افتد. [۵۷]

ساخته‌پنداری [۵۸]

کودکان تصور می‌کنند تمام پدیده‌های طبیعی، ساخته دست بشرند و خورشید، ماه و ستارگان را انسان خلق کرده است. این تصور به تدریج در ذهن آنان کم‌رنگ می‌شود. [۵۹] آموزش‌های دینی لازم از سوی والدین، سبب می‌شود ریشه‌های خداشناسی در اندیشه کودکان محکم شود و باورهای آنان براساس اعتقادات صحیح شکل گیرد.

تفاوت‌های ادراکی کودکان پیش‌دبستانی، در هیچ جایی مانند حوزه حل مسائل مربوط به نگهداری، مشهود نیست. منظور از نگهداری این است که برخی ویژگی‌های مادی اشیا، حتی وقتی جلوه بیرونی آنها تغییر کرده باشد، ثابت می‌مانند. کودکان در این دوره، در نگهداری کردن ناتوان‌اند. [۶۱] مثلاً مقداری شیر را در لیوانی پهن و کوتاه بریزید. سپس در مقابل چشمان کودکان، به همان مقدار شیر درون لیوانی باریک و بلند بریزید. بدیهی است که ارتفاع شیر در این لیوان، بیشتر خواهد بود. حال اگر از کودکان درباره میزان شیر درون لیوان‌ها بپرسید، خواهند گفت مقدار شیر درون لیوان بلند و باریک، بیشتر از شیر موجود در لیوان پهن و کوتاه است. افراد بالغ با این استدلال که به مقدار شیر اولیه، چیزی اضافه یا از آن کم نشده است، محتوای هر دو لیوان را مساوی می‌دانند؛ ولی استدلال کودکان با استدلال بزرگسالان تفاوت دارد و همان‌گونه که گفتیم، آنها

بیشتر به ظاهر مسائل توجه می‌کنند تا به استدلال منطقی. براساس استدلال کودک، چون ارتفاع شیر در لیوان باریک، بیشتر از لیوان پهن است، میزان شیر در لیوان باریک، بیشتر خواهد بود. [۶۲]

همچنین به این علت که هنوز مفهوم بقای کمیت در ذهن کودکان رشد نکرده است، آنان نمی‌دانند وقتی ظاهر شیء عوض می‌شود، مقدار آن تغییری نخواهد کرد. قضاوت کودکان بر مبنای شکل ظاهری اشیایی صورت می‌گیرد که به نظر آنها می‌رسد. از آنجا که کودکان نمی‌توانند به تغییرات طول و عرض به صورت هم‌زمان توجه کنند، فقط جنبه‌ای از فرآیند تغییر را متوجه می‌شوند و از بعد دیگر، غافل می‌مانند؛ مثلاً اگر با خمیر بازی، دو گلوله کاملاً مشابه و هم‌اندازه درست کنیم و به کودک نشان دهیم، وی هم‌اندازه بودن گلوله‌ها را تأیید خواهد کرد. حال اگر جلو چشمان او یکی از گلوله‌ها را برداریم و به شکل یک لوله درآوریم و از کودک درباره اندازه آنها پرسیم، وی میزان خمیر لوله‌ای را بیشتر از خمیر گلوله‌ای خواهد دانست؛ زیرا طول شکل لوله، بیشتر از طول شکل گلوله است.

علت ناتوانی کودکان در نگهداری این است که درک آنان با تمرکز مشخص می‌شود؛ بدان معنا که آنها بر جنبه‌ای از موقعیت تمرکز می‌کنند. کودکان بر طول مایع متمرکز می‌شوند و نمی‌توانند بفهمند تغییر در ارتفاع با تغییر در عرض جبران می‌شود. علت دیگر آن است که کودکان به جای تبدیل‌ها بر حالت‌ها تمرکز می‌کنند؛ از این رو در موضوع نگهداری مایع با حالت‌های نخست و دوم، به صورت رویدادهای کاملاً نامرتبط رفتار می‌کنند. [۶۳]

برگشت‌ناپذیری [۶۴]

این فرآیند، بخشی از هر عملیات منطقی است و در کودک به دلیل ناتوانی در عملیات منطقی، برگشت‌ناپذیری وجود دارد. مثلاً وقتی تویی خمیری را جلو چشم کودک به کرمی تبدیل کنیم، او نمی‌تواند دوباره آن را به شکل توپ درآورد. [۶۵] همچنین کودکان نمی‌توانند عملیات معکوس [۶۶] انجام دهند. اگر در مقابل چشم آنان سه توپ با رنگ‌های گوناگون درون لوله‌ای انداخته شود، آنها انتظار دارند در صورت وارونه شدن لوله، توپ‌ها به همان ترتیب از آن بیرون بیایند. [۶۷] وقتی از کودک پرسیده شود آیا خواهر دارد، او پاسخ مثبت می‌دهد و اسمش را می‌گوید؛ اما اگر پرسیده شود آیا خواهرش برادر دارد، پاسخ منفی می‌دهد. [۶۸] کودک می‌داند مثلاً زهرا خواهر اوست، ولی ممکن است نداند او هم برادر زهراست.

رشد اجتماعی

از ابعاد مهم وجود انسان، رشد اجتماعی اوست. کودک پس از تولد، به تدریج یادگیری اجتماعی را آغاز می‌کند و رفتارهایش رنگ اجتماعی می‌گیرند. منظور از رشد اجتماعی، تکامل فرد در روابط اجتماعی است؛ به گونه‌ای که او بتواند با افراد جامعه سازگار شود و همکاری کند؛ از این رو مهم‌ترین معیار رشد اجتماعی کودک، سازگاری‌اش با دیگران است که در بازی کودکان با یکدیگر به خوبی نمایان می‌شود. کودک در فرآیند رشد اجتماعی، مسائلی بدین شرح فرامی‌گیرد:

شرکت کردن در فعالیت‌های گروهی؛

توسعه دادن روابط اجتماعی با دیگران از طریق اعضای خانواده خود؛

پاسخ دادن به محرک‌های اجتماعی؛

شناخت نقش خود در روابط شخصی با خانواده خود و دیگر گروه‌ها. [۶۹]

کودک از دوسالگی به تدریج به فردی اجتماعی تبدیل می‌شود و می‌آموزد چگونه با دیگران تعامل کند و سازگار شود؛ زیرا از ضروریات زندگی کودک، وابستگی‌اش به دیگران است. گرچه در پی افزایش سن، اتکای کودک به دیگران کمتر می‌شود، نیاز او به دیگران همچنان باقی می‌ماند. با گذشت زمان، روابط کودک با دیگران گسترش می‌یابد و او با افراد گوناگون آشنا می‌شود.

در این دوره، کودک می‌کوشد در بازی‌های گروهی شرکت و همکاری کند و علت این مسئله، نیاز وی به گروه‌های اجتماعی است. از دیگر سو، گروه‌ها بر رفتار و شخصیت کودک اثر می‌گذارند. البته مقدار این تأثیر، به میزان پذیرش وی در گروه بستگی دارد؛ بدان معنا که اگر کودک در سطحی بالا مورد قبول گروه باشد، اعتماد به نفس وی افزایش می‌یابد و رفتارش صورتی مطلوب به خود می‌گیرد؛ در مقابل، پذیرفته نشدن کودک از سوی گروه، باعث می‌شود او به فردی انتقام‌جو تبدیل شود یا به آغوش خانواده پناه ببرد. [۷۰]

رشد اجتماعی کودک، به رشد شناختی و عاطفی او بستگی دارد. شناخت اجتماعی به ادراک، تفکر و استدلال درباره انسان‌ها و روابط انسانی اطلاق می‌شود؛ چنان‌که تشخیص دادن اجتماعی یا عاطفی بودن برخی علامت‌های رفتار مانند کم‌رویی، ترس یا محبت از همدیگر مشکل می‌شود. [۷۱]

رشد اجتماعی نیز با رشد حرکتی ارتباط متقابل دارد. از سویی به موازات رشد کودک در جهات حرکتی، وابستگی او به پدر و مادر به سبب ارتباط وی با محیط‌ها و افراد دیگر، کمتر می‌شود و کودک با استقلال بیشتری می‌تواند ارتباطات اجتماعی خود را شکل دهد. این استقلال اگرچه در دوره اولیه نوزادی، کمتر رشد می‌کند، در دوره کودکی، نوجوانی و پس از آن به صورتی چشمگیر افزایش می‌یابد. طبیعی است حضور کودک در اجتماعات گوناگون نیز به نوبه خود در رشد حرکتی سالم او مؤثر واقع می‌شود. حضور کودک در برنامه‌های ورزشی، مسابقات و بازی‌ها فرصت‌های اجتماعی مناسبی‌اند که سبب می‌شوند او از

۱. سن	۲. فعالیت‌های اجتماعی	۳. سن	۴. فعالیت‌های اجتماعی
-------	-----------------------	-------	-----------------------

<p>۱۱. تقلید از دیگران</p> <p>۱۲. خیلی زود با دیگران همراه شدن</p> <p>۱۳. با دیگران لذت بردن</p> <p>۱۴. درک نوبت</p> <p>۱۵. درک ماهیت «ما» و دیگران</p> <p>۱۶. احساس امنیت در روابط با دیگران</p>	<p>۱۰. سه‌ساله</p>	<p>۶. خواهان دوستان جدید</p> <p>۷. بروز روحیه استقلال‌طلبی</p> <p>۸. پرانرژی</p> <p>۹. تمایل بیشتر به بازی با کودکان [۷۴]</p>	<p>۵. دوساله</p>
<p>۲۴. دارای دوستان مشخص</p> <p>۲۵. شرکت کردن در بازی‌های گروهی طبقه‌بندی‌شده</p> <p>۲۶. به‌خوبی با دیگران ارتباط برقرار کردن</p> <p>۲۷. پذیرش مسئولیت‌های کوچک</p> <p>۲۸. رعایت مقررات</p> <p>۲۹. کم‌توقع در روابط اجتماعی</p>	<p>۲۳. پنج‌ساله</p>	<p>۱۸. مشارکت در بازی‌های دسته‌جمعی</p> <p>۱۹. خوش‌حال بودن از همراهی با بچه‌های دیگر</p> <p>۲۰. سرسختی و خشونت در روابط اجتماعی</p> <p>۲۱. پرحرف</p> <p>۲۲. بازی کردن نقش پدر یا مادر</p>	<p>۱۷. چهارساله</p>
<p>همکاری نکردن به میزان لازم در بازی‌هایی که قاعده و قانون دارند</p> <p>پرتوقع</p> <p>سرپیچی از دستورهای دیگران</p>			<p>شش‌ساله</p>

علاقه‌مند به فعالیت‌های افراد خانواده

دوست داشتن «نفر اول بودن» در بازی

رشد بهتری در زمینه حرکتی برخوردار شود.

با وجود رشد فعالیت‌های اجتماعی، گاهی شاهد لجبازی و پرخاشگری برخی کودکان با دیگران به ویژه والدین آنها هستیم. این گونه رفتارها طبیعی‌اند و با رشد اجتماعی کودکان منافاتی ندارند. کودکان در این دوره، دو نوع رفتار همکاری و رفتار منفی نشان می‌دهند. [۷۲] در جدول زیر، برخی ویژگی‌های اجتماعی و رفتارهای همکاری کودکان در این دوره نشان داده شده است:

جدول ۳۵. رشد فعالیت‌های اجتماعی [۷۳]

کودک دو یا سه‌ساله، دیگر کاملاً به بزرگ‌ترها متکی نیست و می‌کوشد مهارت‌های جدیدش را تمرین کند و حس مثبت خودمختاری را به دست آورد. اگر در این سن به او اجازه ندهند کارهایی را که می‌تواند، انجام دهد یا از او کارهایی را بخواهند که او توانایی انجام دادن آنها را ندارد، احساس شرم و تردید درباره توانایی، وجودش را فرامی‌گیرد و اعتمادبه‌نفس خود را از دست می‌دهد. [۷۵]

کودک در حدود چهارسالگی برای رفتار خود، نقشه‌ای طراحی می‌کند که نتیجه مثبت آن، حس ابتکار، یعنی احساس منطقی بودن تمایلات اوست. نگرش‌های والدین، بسته به اینکه تشویق‌کننده یا دل‌سردکننده باشند، می‌توانند در کودک، احساس نابسندگی یا گناه (در صورتی که والدین فعالیت کودک را مایه شرمساری بدانند. به وجود آورند؛ [۷۶] چنان‌که اگر پدر و مادر، زمینه را برای بیان نظریات کودک فراهم کنند، حس ابتکار در وی شکل می‌گیرد.

کودک در این مرحله، قادر است حس کنجکاوی خود را با کشف مجهولات به کار بیندازد [۷۷] و به همین جهت، به دنبال یافتن پاسخ پرسش‌های فراوانی است که از پدر و مادر خود می‌پرسد. اگر آنان بتوانند پاسخ‌های قانع‌کننده‌ای به پرسش‌های کودک بدهند، در او میل به کشف، رشد می‌کند و در غیر این صورت، وی احساس می‌کند نه تنها تلاش‌هایش مورد توجه اطرافیان قرار نگرفته، بلکه ممکن است آزاردهنده نیز باشد؛ از این رو چنین کودکی احساس بی‌ارزشی می‌کند و گوشه‌گیر می‌شود.

در اواخر این مرحله، کودک وابستگی به خانواده و جامعه را درک می‌کند، دوست دارد با یکی از والدین هم‌جنس خود همانندسازی کند و می‌پندارد در آینده، پدر یا مادری مانند پدر و مادر خود خواهد شد؛ از این رو موفقیت کودک در این مرحله، باعث می‌شود احساس مسئولیت، اعتماد و خودنظمی در او به وجود آید. [۷۸]

مرحله دوم و سوم از نظریه اریکسون، دوره کودکی اول را شامل می‌شود. اریکسون مرحله دوم را «خودمختاری در برابر شک و شرمساری» [۷۹] نامیده است که از هجده‌ماهگی تا سه‌سالگی را دربر می‌گیرد. کودکان در این دوره، از احساس

خودمختاری و استقلال نسبی از والدین خود به لحاظ روانی و جسمانی برخوردارند. آنان می‌خواهند از نظر روانی، اراده [۸۰] خود را شکل دهند و به عبارت دیگر، مشغول تمرین اراده و حس خودمختاری خودند. در این مرحله، آنها از نظر فیزیکی [۸۱] می‌کوشند حرکات و واکنش‌های بدنی خود را کنترل کنند و بر خوردن غذا با دستان خود اصرار می‌ورزند، هرچند این کار به آسفتگی و کثیفی منجر شود.

با توجه به ضرورت تقویت حس خودمختاری و شکل‌گیری اراده، لازم است والدین به کودک اجازه دهند فعالیت‌های بدنی‌اش را انجام دهد و از مهارت‌های خود استفاده کند؛ زیرا در غیر این صورت، احساس استقلال در کودک شکل نمی‌گیرد و او موفق به رشد دادن آن نمی‌شود، احساس شرم می‌کند و درباره شکست خود، احساس بدی دارد؛ مثلاً اگر به کودکی که می‌خواهد در کارهای خانه کمک کند، اجازه کمک داده شود، او کارهایی را انجام خواهد داد، و هرچند ممکن است در انجام دادن آن کارها ناتوان باشد، از این طریق به تقویت اراده او کمک می‌شود؛ ولی اگر والدین اجازه ندهند کودک کاری را که می‌خواهد، انجام دهد یا هنگام بروز شکست در انجام دادن کار، او را سرزنش کنند، به نوعی، احساس شرم را در او ایجاد کرده‌اند. در نتیجه، این کودک به مشکلاتی مانند اختلال وسواسی و اختلال جامعه‌ستیزی [۸۲] مبتلا می‌شود و شخصیت ضداجتماعی [۸۳] در او شکل می‌گیرد.

براساس نظریه اریکسون، از عوامل ایجاد اختلال در کودک، سرزنش بیش از حد وی و در نتیجه، بروز احساس شرمساری در اوست؛ زیرا سرزنش افراطی کودک، ممکن است به ارتکاب رفتارهای مخفیانه از سوی او منجر شود و بدین صورت، وی برای انجام دادن کاری دور از چشم دیگران تلاش کند.

جدول ۳۶

کودک، خود را در تعارض بین فعالیت‌های خویش از یک سو، و نظم و مقررات اجتماعی از سوی دیگر می‌بیند. غذا خوردن به صورت مستقل و در نتیجه، به هم ریختن و در مقابل، توجه به نظم عمومی، وی را در تعارض بین خودمختاری از یک سو، و شرم و شک از سوی دیگر قرار می‌دهد. در این مرحله باید به استقلال دادن به کودک توجه شود.

کودک دوست دارد خودش کارهایش را انجام دهد. مثلاً می‌خواهد خودش غذا بخورد. در این حالت، مادر باید به او اجازه بدهد طبق میل خود عمل کند؛ هرچند ممکن است کودک لباس خود را کثیف کند.

بنابراین تشویق کردن کودک در کارها و توانایی‌هایش موجب تقویت اراده و حس خودمختاری وی می‌شود و مخالفت با خواست‌های کودک و ناموفق شمردن آنها شرمساری او و ایجاد برخی اختلالات در وجودش را به دنبال دارد.

براساس نظریه اریکسون، مرحله سوم از رشد اجتماعی، «ابتکار در برابر احساس گناه» [۸۴] یا دوره هدف [۸۵] نام دارد که از سه تا شش سالگی را شامل می‌شود. کودک در این مرحله، بیشتر اجتماعی می‌شود و تمایل دارد با همسالان خود بازی کند؛

زیرا وی در این دوران، قادر به همکاری با دیگران است؛ از این رو شاخص این مرحله، بازی با همسالان است. در این مرحله، کودک برای خود، هدف‌هایی تعیین می‌کند و مهارت‌ها و خلاقیت‌هایی نشان می‌دهد و به دنبال اجرای آنهاست. هر اندازه کودک در دست یافتن به هدف‌های خود، موفق‌تر یا در فعالیت‌هایش دارای آزادی بیشتری باشد، قدرت ابتکار و خلاقیت او بیشتر می‌شود؛ در مقابل، بحران زمانی اتفاق می‌افتد که کودک در طرح‌ها، هدف‌ها و ابتکاراتش موفق نباشد و دیگران او را تأیید نکنند. در این صورت، وی محکوم به شکست خواهد بود و احساس گناه و تقصیر در او به وجود می‌آید. [۸۶]

اریکسون معتقد است در این مرحله، کودک برای اعمال خود، هدفی پی می‌گیرد. اگر او در مرحله قبلی، برای تقویت اراده تمرین می‌کرد، در این مرحله می‌خواهد ابتکار و خلاقیت داشته باشد. ویژگی‌های این مرحله عبارت‌اند از:

کنترل فعالیت‌های حرکتی بزرگ و کوچک خود مانند دویدن، راه رفتن و بالا رفتن از پله‌ها؛

رشد توانایی زبان و به کارگیری آن و در نتیجه، شناخت جهان اطراف خود؛

کنجکاوی برای درک جهان اطراف خود.

رفتار نامطلوب والدین با کودک، به رشد نکردن احساس خلاقیت در او می‌انجامد و باعث می‌شود کودک دچار احساس گناه شود و تصور کند قوانین درست و نادرست را زیر پا گذاشته است. در واقع، کودک از طریق احساس گناه، عمل خود را با آنچه درست و نادرست است، مقایسه می‌کند. بنابراین تمسخر، نابدباری، پافشاری و کنترل شدید والدین، سبب ایجاد و گسترش احساس شرم و شک در کودک می‌شود [۸۷] و در نتیجه:

کودکی که احساس گناه در وجودش شکل می‌گیرد، در واقع احساس می‌کند نه تنها عملش نادرست است، بلکه فراتر از آن، اساساً نادرست آن است که او عملی را برعهده گیرد.

کودک احساس می‌کند فردی بی‌ارزش است و نمی‌تواند هیچ مسئولیتی بپذیرد و انجام دهد.

رفتار پدر و مادر در این مرحله باید به صورتی باشد که کودک درباره اموال خودش مانند عروسک یا ماشین، احساس امنیت داشته باشد. بدین ترتیب، اگر کودک هم‌سن خودش مهمانش باشد، او بتواند عروسک یا ماشینش را در اختیار آن کودک قرار دهد، و بعداً از سوی پدر و مادرش سرزنش نشود که چرا وسایلش را به دیگران داده است؛ به خصوص اگر آن وسایل، خراب شده باشند. گاهی پدر و مادر اسباب‌بازی گران‌قیمتی برای فرزندشان می‌خرند و به او اجازه می‌دهند به صورتی محدود از آن استفاده کند. در نتیجه، کودک هنگام آمدن مهمان هم‌سنش، از آوردن چنین اسباب‌بازی‌ای هراس دارد و بدین صورت، نوعی بی‌اعتمادی در او ایجاد می‌شود.

در این مرحله باید کودک را با دنیای خارج از منزل آشنا کرد و پدر و مادر نباید از پرسیدن او خسته شوند و کودک همیشه با کلمه «نه» روبه‌رو شود. بنابراین والدین باید کنجکاوی، حرافی و فضولی‌هایش را تحمل کنند.

والدین در این مرحله باید کودکان را به کارهایی تشویق کنند که آنها می‌توانند انجام دهند؛ مانند پوشیدن لباس‌ها و مرتب کردن اسباب‌بازی‌های خود.

به کودکانی که می‌توانند برخی کارهای منزل را انجام دهند، اجازه داده شود تا آنجا که ممکن است، در کارها کمک کنند.

چکیده

در این درس با مطالب ذیل آشنا شدیم:

۱. در اواخر قران نوزدهم و اوایل قرن بیستم، پژوهش‌هایی درباره رشد کودک صورت گرفته و سبب شده است امروزه متخصصان حوزه‌های رشد کودک و پزشکی کودک با سهیم کردن یکدیگر در دانش خود، رشته‌ای جدید به نام پزشکی رشد کودک پایه‌گذاری کنند.
۲. در این دوره، از جنبه‌های بدنی، عقلی و اجتماعی، رشد سریع و قابل ملاحظه‌ای در کودکان صورت می‌گیرد و آنان در بازی با دیگر کودکان همکاری می‌کنند. بر این اساس، برخی این دوره را سال‌های بازی نامیده‌اند. همچنین بیشتر بازی‌ها از نوع تخیلی‌اند و تغییرات اساسی مانند یادگیری زبان، آشنایی با محیط اطراف، توانایی در برقراری ارتباط عاطفی با اطرافیان، و افزایش دانش عمومی، از دیگر ویژگی‌های مهم این دوره است.
۳. سرعت رشد جسمی در فاصله یک تا سه‌سالگی، تقریباً دوبرابر سرعت رشد در سه تا پنج‌سالگی است. رشد استخوان‌بندی و نیز مغز، همچنان در این دوره افزایش می‌یابد. مغز کودک که هنگام تولد، یک‌چهارم اندازه کامل مغز فردی بزرگ‌سال است، در دوسالگی، تقریباً به میزان ۷۵ درصد وزن و اندازه مغز فردی بزرگ‌سال رشد می‌کند و در پنج‌سالگی، به نُه‌دهم وزن مغز فردی بزرگ‌سال می‌رسد.
۴. به دنبال پیشرفت رشد حرکتی، کودک در پنج‌سالگی می‌تواند شکل مثلث را رسم، و شکل‌های گوناگون کاغذی را با استفاده از قیچی درست کند. همچنین کودک شش‌ساله می‌تواند در کارهای ساده خانگی مانند جابه‌جایی وسایل سبک کمک کند.
۵. کشیدن نقاشی‌ها از سطح ساده تا پیچیده در این دوران، پنج مرحله اصلی بدین شرح دارد: اثر یا خط نامشخص، خط مشخص یا اشکال هندسی درهم، طرح یا کنار هم قرار گرفتن چند شیء، اجتماع چندین شکل گوناگون و تصویرنگاری.

۶. رفتار کودک از ابتدای دوسالگی تا پایان سه‌سالگی، با استفاده از ادراک حسی و تخیل ادراکی صورت می‌گیرد؛ زیرا کودکان در این سن فقط با این دو نوع شناخت سروکار دارند، رفتارهای آنان از تفکر عملی‌شان ناشی می‌شود و آنها می‌کوشند مشکلات خود را در عمل حل کنند، نه صرفاً در قلمرو اندیشه.

۷. پیاژه این دوره را که نیم‌دوره نخست از دوره عملیاتی شمرده می‌شود، دوره پیش‌عملیاتی نامیده است که در آن، کودک اشیای بی‌جان را جاندار تصور می‌کند. منظور از دوره پیش‌عملیاتی، این است که هنوز کودک قادر به انجام دادن فعالیت‌های پیچیده ذهنی نیست و درباره خصوصیات ظاهری اشیا کاملاً براساس ظاهر آنها قضاوت می‌کند؛ در صورتی که ممکن است ظاهر اشیا از لحاظ منطقی، با واقعیت منطبق نباشد.

۸. پیاژه در نظریه خود، پنج اصطلاح خودمیان‌بینی، جاندارپنداری، ساخته‌پنداری، برگشت‌ناپذیری و نگهداری را توضیح داده است.

۹. رشد اجتماعی با رشد شناختی و عاطفی مانند ادراک، تفکر و استدلال درباره انسان‌ها و روابط انسانی و نیز با رشد حرکتی بستگی و ارتباط متقابل دارد.

۱۰. براساس نظریه اریکسون، کودکان در این دوره از احساس خودمختاری و استقلال نسبی از والدین خود به لحاظ روانی و جسمانی برخوردارند. آنان در این مرحله، بیشتر اجتماعی می‌شوند و تمایل دارند با همسالان خود بازی کنند.

8

دوره کودکی اول (پیش از دبستان) (۲)

اهداف آموزشی

پس از گذراندن این درس با مطالب زیر آشنا می‌شویم:

۱. اهمیت بازی در رشد اجتماعی دوره کودکی اول؛

۲. رشد عاطفی کودک در دوره کودکی اول؛

۳. رشد اخلاقی در دوره کودکی اول.

بازی

از جمله عواملی که در رشد اجتماعی، عاطفی، شخصیتی، شناختی، هوش و سلامت جسمی و روانی کودک نقشی مهم ایفا می‌کند، بازی است. کودک به وسیله بازی و اسباب‌بازی، نقش‌های اجتماعی را می‌آموزد، با الگوها و هنجارهای فرهنگی جامعه خویش آشنا می‌شود و ارزش‌های آن را درونی می‌کند. او در خلال بازی، محیط خود را کشف می‌کند و از طریق آن، نخستین گام‌ها را در مسیر اجتماعی شدن برمی‌دارد.

بسیاری از روان‌شناسان مانند پیاز، مونته‌سوری، آندره پاسبک و آلفرد آدلر بازی را نیازی برای کودک دانسته و تأکید کرده‌اند نباید بازی را روشی برای اتلاف وقت به شمار آورد. برخی نیازهای کودکان عبارت‌اند از: تخلیه انرژی، دانستن و به دست آوردن تجربه‌های جدید.

در متون دینی هم بازی کودکان، مورد توجه معصومان^۸ بوده است و براساس آنچه از مجموع روایات به دست می‌آید، ایشان به بازی کردن فرزندان در هفت سال نخست زندگی‌شان سفارش کرده‌اند. پیامبر اکرم | فرموده‌اند:

«عَرَامَةُ الصَّبِيِّ فِي صِغَرِهِ زِيَادَةٌ فِي عَقْلِهِ فِي كِبَرِهِ؛ بازیگوشی کودک در کودکی، نشان فزونی عقل او در بزرگسالی است».

مثلاً امام صادق × نیز فرموده‌اند:

«دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ؛ بگذار فرزندت تا هفت‌سالگی بازی کند».

بازی، عبارت است از هر نوع فعالیت جسمی یا ذهنی، خواه به صورت فردی و خواه به شکل گروهی که هدف از آن، ایجاد لذت و آرامش جسمی و ذهنی باشد. در واقع بازی، تفکر کودک است که در آن، وی آزمایش و تقلید می‌کند. او آنچه را می‌آموزد، با انجام دادن بازی تکرار می‌کند و هنگام تکرار، درباره‌اش می‌اندیشد. بنابراین بازی از موارد پراهمیتی است که کودک، از طریق آن، بسیاری از نیازهای خود را تأمین یا بیان می‌کند و از جمله جنبه‌های مهم آن، رشد اجتماعی است.

درباره بازی با توجه به سطوح سنی کودک و نیز تفاوت‌های فردی از بعد رشد اجتماعی، انواعی ذکر کرده‌اند؛ مثلاً انواع بازی در دوره کودکی عبارت‌اند از: جسمی، تقلیدی، نمایشی، نمادین و آموزشی.

برای اینکه بتوانیم فعالیت را بازی بنامیم، آن فعالیت باید دارای پنج ویژگی اساسی بدین شرح باشد:

ا. انگیزه درونی داشته باشد که هدف آن در خودش نهفته است و تنها برای رضایت حاصل از انجام دادن آن صورت می‌گیرد؛

ب. به صورت آزادانه و اختیاری انتخاب شود؛

ج. خوشایند باشد تا کودک از آن لذت ببرد؛

د. کودک به لحاظ جسمی و روانی، درگیر بازی شود و در آن، نقش فعالی داشته باشد، نه آنکه منفعل یا به آنچه اتفاق می‌افتد بی‌اعتنا باشد؛

ه. از هر گونه تنش و پرخاش، آزاد باشد.

نقش بازی در رشد اجتماعی

بازی در رشد اجتماعی کودک، نقش مهمی ایفا می‌کند و برخی آثار آن بدین شرح‌اند:

ایجاد ارتباط میان کودک با محیط و گسترش دنیای اجتماعی؛

شکوفایی استعدادهای نهفته؛

آشنایی با راه و روش، و اصول و مقررات و نیز رعایت آنها؛

فراگیری همانندسازی با بزرگسالان؛

یادگیری رقابت و تجربه شکست؛

ایجاد قدرت برای ابراز وجود و کاهش کم‌رویی و خجالت.

جدول ۳۹

نقش والدین و مربیان در بازی کودکان، عبارت است از:

فراهم کردن زمینه‌های مناسب برای بازی کردن آنان؛

آزاد گذاشتن آنان برای بازی کردن؛

در نظر گرفتن فضای مناسب برای بازی آنان؛

هم‌بازی شدن با آنان؛

تشویق آنها برای روی آوردن به بازی‌های نمادین مانند خانه‌سازی و استفاده از مکعب‌ها و اسباب‌بازی‌ها.

عواطف و هیجان‌ها از جمله ابعادی‌اند که خداوند متعال، آنها را در نهاد آدمی قرار داده است و در زندگی کودک، نقشی مهم ایفا می‌کنند. به بیان دیگر، زندگی بدون احساسات، هیجان‌ها و عواطف، از نوع بی‌روح و ماشینی است و سلامت روانی، عقلانی و حتی جسمانی را به خطر می‌اندازد. سفارش اکید پیامبر اکرم | به محبت کردن به کودکان، توجه آن حضرت به روح عاطفی آنان را نشان می‌دهد؛ چنان‌که ایشان فرموده‌اند: «به کودکان خویش ترحم و عطوفت داشته باشید»؛ «از ما نیست کسی که به کودکان رحمت و محبت نداشته باشد». همچنین آن حضرت در حمایت عاطفی از کودکان و کمک به آنان چند نکته بدین شرح را به پدران و مادران توصیه کرده‌اند: آنچه را کودک به مقدار قدرتش انجام داده است، بپذیرند؛ آنچه را انجام دادنش برای کودک سنگین و طاقت‌فرساست، از او نخواهند؛ او را به طغیان وادار نکنند. امام حسن مجتبیٰ × نیز ضمن نهی والدین از کتک زدن کودکان، آنها را به اجتناب از قهر طولانی با فرزندان سفارش کرده‌اند.

مسئله مهم در اینجا کنترل و شیوه آن است و اگر حمایت عاطفی به درستی کنترل و تعدیل شود، آثار مطلوبی در رشد کودک بر جای می‌گذارد. بنابراین عواطف در زندگی و فعالیت‌های کودک، همیشه مفید و نیروبخش نیست و گاهی اثر منفی دارد. عواطف و هیجان‌ها به دو صورت بر کودک اثر می‌گذارند: عواطفی که به صورت منطقی و براساس اعتدال صورت می‌گیرند، زندگی و فعالیت‌های کودک را به صورتی لذت‌بخش درمی‌آورند؛ در مقابل، عواطفی که بسیار شدید و مداوم‌اند، نه تنها بر توانایی سازگاری با اجتماع اثر منفی می‌گذارند، بلکه در رشد جسمانی منفی کودک نیز مؤثرند.

کودکانی که بیش از حد تحت تأثیر تحریک‌های عاطفی شدید و مداوم قرار می‌گیرند، ممکن است دچار رنج، اندوه و احساس بی‌لیاقتی شوند، به صورتی نادرست درباره خودشان داوری کنند و شخصیتشان پیوسته در معرض اثرات منفی ناشی از ناراحتی‌های عاطفی قرار گیرد. از سوی دیگر، کمبود محبت نیز پیامدهایی منفی دارد و ممکن است در نتیجه آن، کودک به کندی ذهنی، جسمانی و ادراکی مبتلا، و به تأخیر در رشد دستگاه گفتاری، اختلال‌های شخصیتی، روان‌رنجوری و گوشه‌گیری دچار شود.

عواطف کودکان، ویژگی‌های خاص خود را دارد که برخی از آنها عبارت‌اند از: زودگذر و ناپایدار بودن؛ ناگهانی بودن؛ شدید بودن؛ داشتن حالت‌های گوناگون و متضاد، و تبدیل یک‌باره حالت از خنده به گریه و از خشم به تبسم؛ تکرار واکنش‌های عاطفی؛ تشخیص دادن عواطف درونی براساس نمودهای ظاهری آنان.

کودک در آغاز این دوره، واکنش‌های خاصی در برابر برخی هیجان‌ها مانند ترس، خشم، حسادت و کینه نشان نمی‌دهد، اما به تدریج یاد می‌گیرد در مقابل این حالت‌ها چگونه رفتار کند. به همین جهت، رشد عاطفی با رشد طبیعی و یادگیری، پیوند بسیار نزدیک دارد.

بحث رشد عاطفی را ذیل این عنوان‌ها پی می‌گیریم:

درباره ترس، تعریف‌های زیادی را بیان کرده‌اند و به نظر می‌رسد از آن میان، تعریفی که با دوره کودکی اول تناسب دارد، عبارت است از حالتی هیجانی که از احساس ناامنی در کودک ناشی می‌شود. با توجه به اینکه ترس، از وسایل دفاعی در برابر خطرات به شمار می‌آید، مقدار متعادل آن برای کودکان، ضروری است و باعث می‌شود آنها از خطرات احتمالی مصون بمانند. در دوران سه تا شش‌سالگی، انواع ترس‌های کودکانه مانند ترس از تاریکی، رعد و برق و برخی حیوانات وجود دارد که همه آنها برای کودکان، طبیعی‌اند. ترس کودکان از موضوعاتی که برشمردیم، بیشتر بدان جهت است که آنان قدرت کنترل آنها را ندارند و مثلاً نمی‌توانند واکنش سگ را پیش‌بینی یا دلیل ایجاد صدای بلند را درک کنند.

معمولاً این‌گونه ترس‌ها همراه با نگرانی‌اند؛ اما اگر علایم دیگری مانند اختلال در خواب و خوراک، جویدن ناخن و شب‌ادراری وجود داشته باشد، نشانگر ترس‌های غیرطبیعی و غیرمنطقی است که از طریق تغییر وضع زندگی و روابط خانوادگی می‌توان آنها را درمان کرد. پدر و مادر باید وجود این‌گونه ترس‌ها در کودکان خود را بپذیرند و توسل به زور برای از بین بردن این مشکل در کودکان، چاره‌ساز نیست. همچنین نباید کودکان را به سبب وجود این‌گونه ترس‌ها مسخره کرد.

برخی عوامل ایجاد ترس در این دوره عبارت‌اند از:

أ. تداعی دو رویداد: وقتی دو رویداد با فاصله اندک از یکدیگر اتفاق می‌افتند، در ذهن کودک، با هم تداعی می‌شوند و او در برابر هر دو رویداد، واکنش مشابه نشان می‌دهد. حال اگر یکی از این دو رویداد ترسناک باشد، کودک در برابر رویداد دیگر نیز واکنش مشابه با مورد اول را نشان می‌دهد؛ مثلاً کودک بیماری که چند بار در درمانگاه، به وی آمپول تزریق شده، ممکن است از حضور در درمانگاه بترسد.

ب. الگودهی نادرست: عرضه الگوهای نادرست از سوی والدین و مربیان نیز از دیگر عوامل ایجاد ترس در کودکان است. اگر کودکی شاهد ترسیدن پدر یا مادر خود از رویداد، شیء یا حیوانی باشد، همین ترس در او نیز ایجاد می‌شود.

ج. حمایت‌های افراطی: حمایت‌های بیش از حد والدین از کودک، موجب بروز ترس از قطع این حمایت در وی می‌شود و در نتیجه، او هنگام رویارویی با افراد ناآشنا، از آنان می‌ترسد و به والدین خود پناه می‌برد. امام محمد باقر[×] در این زمینه فرموده‌اند:

«شَرُّ الْأَبَاءِ مَنْ دَعَاهُ الْبُرِّ إِلَى الْإِفْرَاطِ؛ بدترین پدران کسانی‌اند که در نیکی به فرزندان از حد مناسب تجاوز کنند».

د. تهدیدهای نابجا: گاهی بعضی ترس‌های کودکان، ناشی از تهدیدهای نابجا و نادرست از سوی دیگران است که با توجیه تربیت کودک، او را از مسائلی مانند زیرزمین تاریک، موش و گربه می‌ترسانند.

ه. عوامل روانی: برخی دیگر از ترس‌های کودکان، به تخیلات و توهمات آنان برمی‌گردد. مثلاً ترس از تاریکی ممکن است ناشی از وجود موجودی ترسناک در فضای تاریک براساس قوه تخیل کودک باشد.

جدول ۴۰

ترس مداوم کودکان، سبب بروز اختلالات جسمی و روحی در آنها می‌شود و ممکن است این کودکان به مشکلاتی همچون لکنت زبان، شب‌ادراری، افسردگی و پرخاشگری دچار شوند.

۲. خشم

چنین حالتی هنگام رویارویی با موقعیت ناکامی و دشواری پدید می‌آید و واکنش خشم در کودکان به دو دلیل، فراوانی بیشتری در مقایسه با واکنش ترس دارد:

ا. محرک خشم در محیط کودک، بیشتر از محرک ترس است.

ب. کودک از همان آغاز خردسالی درمی‌یابد خشم، بهترین راه برای جلب توجه اطرافیان و ارضای امیالش است. بنابراین به ازای هر سالی که کودک بزرگ می‌شود، محرکی بر محرک‌های خشم او افزوده خواهد شد و در نتیجه، واکنش‌های خشم وی افزایش خواهد یافت.

میان ترس و خشم، ارتباط نزدیک وجود دارد. گاهی کودک در لحظه‌ای دچار خشم می‌شود و در لحظه بعد، ترس او را فرامی‌گیرد. گاهی نیز ممکن است انگیزه‌ای در آن واحد، هر دو واکنش خشم و ترس را در کودک ایجاد کند و گاه نیز در محیطی که انگیزه ترس در آن وجود ندارد، ممکن است شیوع بیشتر واکنش خشم، از سوی کودک رخ دهد.

انگیزه‌های خشم‌آور، عبارت‌اند از: جلوگیری از حرکات آزادانه کودک، بازداشتن او از فعالیت، موانع موجود در برابر تحقق یافتن آرزوها و نقشه‌های کودک، یا مجموعه‌ای از موانع که در برابر وی قرار می‌گیرند. البته به مرور زمان و متناسب با مراحل رشد، انگیزه‌های خشم‌آور نیز تغییر می‌کنند.

اگر خشم به صورت افراطی در کودک بروز کند، ممکن است باعث پدید آمدن مشکلات رفتاری و پیامدهایی منفی در آینده برای کودک شود؛ مانند پیشرفت نکردن به میزان کافی در تحصیل، ترک تحصیل به صورت زودهنگام، روی آوردن به بزهکاری در دوران نوجوانی و برقراری روابط ضعیف با همسالان.

جلوه‌های رفتاری ناشی از خشم در سنین گوناگون این دوره متفاوت‌اند؛ مثلاً کودکان دوساله خشم خود را از طریق حمله و تهاجم نشان می‌دهند، در حالی که کودکان چهارساله در بیشتر مواقع، از زبان برای ابراز خشم استفاده می‌کنند. بنابراین رفتار پر خاشگرانه کودکان به دو صورت کلامی و فیزیکی بروز می‌کند: پر خاشگری کلامی به صورت‌های گوناگون مانند مشاجرات لفظی، ناسزاگویی، داد و فریاد و انتقاد از دیگران است، در حالی که پر خاشگری فیزیکی به صورت کتک کاری، گلاویز شدن، هل دادن، تکان دادن، پرتاب اشیا به سوی یکدیگر و مشت‌بازی ظاهر می‌شود. براساس مشاهدات پژوهشگران، سطح پر خاشگری پسران به عنوان یک گروه، در مقایسه با این مسئله در دختران، بسیار بیشتر است و این تفاوت در تمام طول عمر آنان پایدار می‌ماند.

پر خاشگری کودکان از دو عامل بدین شرح ناشی می‌شود:

ا. اگر کودک نتواند احساساتش را با استفاده از واژه‌ها بیان کند یا کار مدنظرش را انجام دهد، احساس شکست او به خشم و در نتیجه پر خاشگری می‌انجامد.

ب. کودک، پر خاشگری را به عنوان سلاح و وسیله‌ای ضد والدین به کار گیرد و بدین صورت، والدین خود را به تسلیم وادارد یا وقتی از کاری یا چیزی محروم می‌شود، بخواهد تلافی کند.

بروز خشم و پر خاشگری در کودکان پیش‌دبستانی، طبیعی است و والدین نباید از اینکه فرزندشان پر خاشگر شده است، نگران باشند. البته میان خشم و پر خاشگری در سطوح گوناگون سنی، تفاوت وجود دارد. در دوسالگی، خشم وجود دارد، ولی همراه با تهاجم نیست. در سه‌سالگی، خشم با تهاجم همراه می‌شود و در چهارسالگی، این نوع خشم به اوج می‌رسد. کودک در این سن، نه تنها پرجنب‌وجوش است، بلکه حدومرزی برای هیچ کاری نمی‌شناسد. او کتک و لگد می‌زند، سنگ می‌اندازد و از نظر عاطفی، حالتی متغیر و ناپایدار دارد. وی گاهی شاداب و گاهی خشمگین می‌شود و ممکن است کلماتی زشت بر زبان آورد که موجب تعجب والدین شود در پنج‌سالگی، از شدت خشم کودک کاسته می‌شود و در شش‌سالگی، او می‌تواند فعالیت خود در محیط زندگی را کنترل کند.

جدول ۴۱. عوامل ایجاد ناراحتی‌های عاطفی در کودکان

عوامل بروز ناراحتی‌های عاطفی در کودکان، عبارت‌اند از:

ا. خستگی: کودکی که توانایی تشخیص دادن خستگی را ندارد، همچنان به بازی خود ادامه می‌دهد و در نتیجه، کج خلق و تندخو می‌شود؛ به ویژه اگر این خستگی، همراه با گرسنگی باشد. گرسنگی در آمادگی کودک برای ابراز خشم، بسیار مؤثر است.

- ب. بیماری: اختلالات گوارشی، بیماری گوش و حلق، نقص بینایی، سرماخوردگی، دندان ناسالم، و ضعف و ناراحتی حاصل از سوءتغذیه، زمینه را برای بروز تحریکات عاطفی منفی به ویژه خشم فراهم می‌کند.
- ج. محیط اجتماعی: فضای سرشار از جنجال، مشاجره و نزاع دائمی والدین، و سرگرمی‌های بیش از اندازه هیجان‌انگیز، از جمله عواملی‌اند که بر عاطفه کودک اثر منفی می‌گذارند.
- د. روابط خانوادگی: رفتار و روابط نامناسب والدین با کودک خود، بیش از اندازه دور بودن پدر و مادر از کودک، بیش از حد نگران شدن والدین برای کودک، کمک بیش از اندازه والدین به کودک و اطاعت بیش از حد والدین از کودکشان زمینه را برای بروز انواع فشارهای عاطفی در کودکان فراهم می‌کند.
- ه. انتظارات والدین: انتظارات بیش از حد والدین از کودک خود بدون در نظر گرفتن توانایی او، باعث بروز فشار عاطفی در وی می‌شود و در نتیجه، کودک، خود را گناهکار می‌پندارد.

سن	رشد عاطفی
دو ساله	نیاز به تأیید شدن از جانب دیگران علاقه‌مندی به محبت‌های دیگران در برابر صرف نظر از اسباب‌بازی‌های خود شدید بودن عواطف و احساسات لج‌بازی، کنج‌کاو و ستیزه‌جویی
سه ساله	نیاز به تأیید شدن از سوی دیگران ابراز محبت به خواهر و برادر کوچک‌تر از خود بی‌ثبات
چهار ساله	علاقه‌مندی بیشتر به کودکان احساس ترس از افراد غریبه، حیوانات و صداها زودرنجی و به آسانی گریه کردن
پنج ساله	سازگاری در رفتار

<p>ثبات اخلاقی و نیازمندی به محبت و تشویق</p> <p>تمایل به مواظبت از خواهر و برادر کوچک‌تر</p> <p>ایجاد قدرت خویشنداری به صورت تدریجی</p>	
<p>سرکش و احساساتی بودن</p> <p>خودنمایی کردن</p> <p>خشن و پرحرف بودن</p> <p>زود آزرده‌خاطر و دل‌سرد شدن</p> <p>نیازمندی به ستایش و تمجید</p> <p>تحمل نکردن هیجان‌ها</p> <p>نوسان داشتن و ناپایدار بودن عواطف و در نتیجه، نوسان در قهر و آشتی با دوستان</p>	<p>شش‌ساله</p>

۴. حسادت

این حالت را می‌توان نوعی ترس یا خشم دانست که از احساس کمبود محبت یا توجه به رقیب ناشی می‌شود. حسادت در سه‌سالگی، بسیار شدید است و در هشت‌سالگی کاهش می‌یابد. در خانواده‌هایی که فرزندان متعددی دارند، حسادت کودکان، کمتر است، ولی اگر اختلاف سنی بین کودکان خانواده‌ای کم باشد، حسادت در میان آنان افزایش می‌یابد. [۴۵] از نکات شایسته توجه برای والدین، مقایسه نکردن کودکان خود با یکدیگر و همچنین تبعیض قایل نشدن بین آنهاست؛ زیرا مقایسه و تبعیض، از عوامل مؤثر در ایجاد حسادت شمرده می‌شود. بنابراین اگر والدین قصد دارند یکی از کودکان را تشویق کنند، باید این کار را به صورتی انجام دهند که موجبات رنجش خاطر کودک یا کودکان دیگرشان را فراهم نکنند و بدین صورت، زمینه برای بروز حسادت ایجاد نشود. [۴۶]

حسادت در کودک از هجده‌ماهگی وی شروع می‌شود و تا حدود چهارسالگی به اوج می‌رسد [۴۷] و به صورت‌های گوناگون همچون بهانه‌جویی، کتک زدن فرد مورد حسادت و تمارض متجلی می‌شود. [۴۸]

جدول ۴۲ [۴۹]

رشد اخلاقی

از مسائل مهمی که در قلمرو روان‌شناسی رشد، مورد توجه دانشمندان حوزه اخلاق و علوم تربیتی بوده، رشد اخلاقی است و نظریه پردازانی مانند مک‌دوگال، [۵۰] پیازه، کلبرگ [۵۱] و هارتشون [۵۲] تحقیقات زیادی در این زمینه انجام داده‌اند. در درس دوم، نظریه کلبرگ در این زمینه را بیان کردیم و همان‌گونه که گفتیم، وی مجموعه‌ای از موقعیت‌های گوناگون را بررسی و طراحی کرده و آنها را معماهای اخلاقی نامیده است. این معماها به کودکان داده می‌شود و پاسخ‌های آنها با توجه به طبقه‌بندی سه‌گانه اخلاق، [۵۳] درجه‌بندی خواهد شد.

کلبرگ داستان‌های اخلاقی را برای آزمودنی‌ها تعریف می‌کرد و آنان می‌بایست از بین دو گزینه متعارض با هم، یکی را انتخاب کنند. در این آزمون، یکی از دو گزینه، مستلزم اطاعت از قانون و دیگری مبتنی بر نیازهای خود یا دیگران است؛ مثلاً شخصی به علت نداشتن پول، یا باید دزدی کند تا دارویی را به دست آورد و بیماری را نجات دهد یا مطیع قانون باشد و دزدی نکند و در نتیجه، فرد بیمار از دنیا برود. [۵۴] وی این گزینه‌ها را معماهای اخلاقی [۵۵] نامیده است.

براساس نظریه کلبرگ، دوره کودکی اول در سطح یک، یعنی اخلاق پیش‌عرفی [۵۶] قرار دارد که دارای دو مرحله بدین شرح است:

۱. جهت‌گیری اطاعت و تنبیه [۵۷]

ذهن کودک، توانایی لازم برای درک مفاهیمی همچون قانون و عدالت را ندارد، ادراکات وی جزئی و درباره افراد و وقایع خاص‌اند و رفتار اخلاقی او براساس اجتناب از تنبیه و گرفتن پاداش تبیین می‌شود. [۵۸] بنابراین در مرحله نخست که سوگیری اطاعت و تنبیه نام دارد، کودک می‌پندارد قوانین، ثابت‌اند و او باید بدون پرسش، فقط پیروی کند؛ زیرا کودک برای خود، هیچ‌گونه تعهد اخلاقی‌ای قایل نیست، تنها به نیازها و احساسات خود می‌اندیشد و انجام ندادن عملی غیراخلاقی، فقط به دلیل ترس از تنبیه است؛ از این رو احترام گذاشتن به افرادی همچون پدر و مادر، به منظور پرهیز از تنبیه شدن صورت می‌گیرد [۵۹] و بنابراین در جهت‌گیری اطاعت و تنبیه، کودک معتقد است افراد صاحب قدرت، مجموعه‌ای ثابت از قوانین را تدوین کرده‌اند که او باید بدون مطرح کردن هیچ پرسشی، از آنها اطاعت کند.

۲. سوگیری کاربردی و لذت‌جویانه فطری [۶۰]

در مرحله دوم که سوگیری کاربردی و لذت‌جویانه فطری نام دارد، کودک برای کسب پاداش، در سازگاری و هماهنگی با قوانین اخلاقی می‌کوشد. در این مرحله، همکاری وی با دیگران بیش از آنکه مبتنی بر حس واقعی عدالت، سخاوت، همدردی یا دلسوزی باشد، نوعی معامله پایاپای بدین شرح است: «اگر بگذاری با ماشینت بازی کنم، من هم دوچرخه‌ام را به تو قرض می‌دهم». [۶۱]

در فرآیند تحول و رشد اخلاقی کودکان در این دوره، مؤثرترین مسئله این است که احترام متقابل، هم‌احساسی دوجانبه و ارزنده‌سازی دیگران توسعه یابد؛ از این رو طرح معما، و ایجاد پرسش‌های اکتشافی و معنادار در تفسیر و تحلیل حوادث روزمره

کودک از جانب خود او، گامی مهم در نزدیک کردن سازمان ذهنی وی به مراحل بهینه رشد اخلاقی است. مثلاً اگر کودکی با اسباب‌بازی‌اش دوست هم‌سن خود را کتک زد، به جای آنکه مستقیم او را نصیحت کنیم و بگوییم کارش زشت است، با طراحی پرسش‌هایی مثل اینکه امروز چه اتفاقی افتاد یا کتک زدن دوست خود چه پیامدهایی به دنبال داشت، سبب می‌شویم او خود به این نتیجه برسد که کار زشتی انجام داده است و برای اینکه بتواند با دوست هم‌سال خود بازی کند، ضمن عذرخواهی از او، باید مواظب باشد این کار را تکرار نکند. در جدول زیر، نمونه‌هایی از دو نوع رفتار مستقیم (صرفاً کنترل عامل برونی) و اکتشافی (صرفاً مبتنی بر عامل درونی) برای رشد اخلاقی کودک نشان داده شده است:

گفتار مستقیم دستوری (کنترل عامل برونی)	گفتار اکتشافی و غیرمستقیم (مبتنی بر عامل درونی)
وقت رفتن است! کفش و لباس را بپوش!	وقت رفتن است! چه باید بکنی؟
اتاق جای توپ‌بازی نیست! چیزی را می‌شکنید!	چرا نباید در اتاق توپ‌بازی کرد؟
از خواهرت عذرخواهی کن و قول بده دیگر او را نزنی!	اگر خواهرت را اذیت کردی، چه باید بکنی؟
جیغ کشیدن ممنوع!	به جای جیغ کشیدن، چه باید بکنی؟ [۶۲]

چکیده

در این درس با مطالب ذیل آشنا شدیم:

۱. بازی، پنج ویژگی اساسی بدین شرح دارد: نخست آنکه دارای انگیزه درونی است که هدف از آن در خودش نهفته شده و تنها برای رضایت حاصل از انجام دادن آن صورت می‌گیرد؛ دوم آنکه به صورت آزادانه و اختیاری انتخاب می‌شود؛ سوم آنکه خوشایند است و کودک از آن لذت می‌برد؛ چهارم آنکه کودک از لحاظ جسمی و روانی، درگیر بازی است و در آن، نقش فعال دارد، نه اینکه منفعل یا به آنچه اتفاق می‌افتد بی‌اعتنا باشد؛ پنجم آنکه آزاد از هر گونه تنش و پرخاش است.
۲. عواطف و هیجان‌ها در زندگی کودک، نقشی مهم ایفا می‌کنند؛ به گونه‌ای که زندگی بدون احساسات، هیجان‌ها و عواطف، از نوع بی‌روح و ماشینی خواهد بود و در این حالت، سلامت روانی و حتی جسمانی فرد به خطر خواهد افتاد.
۳. در فرآیند تحول و رشد اخلاقی کودکان در این دوره، مؤثرترین مسئله این است که احترام متقابل، هم‌احساسی دوجانبه و ارزنده‌سازی دیگران توسعه یابد.

۴. براساس نظریه کلبه‌گ، دوره کودکی اول در سطح یک، یعنی اخلاق پیش‌عرفی قرار دارد که خود دارای دو مرحله است. ذهن کودک، توانایی درک مفاهیمی همچون قانون و عدالت را ندارد، ادراکات وی جزئی و درباره افراد و وقایع خاص است و رفتار اخلاقی‌اش براساس اجتناب از تنبیه و گرفتن پاداش تبیین می‌شود.

9

دوره کودکی دوم (دبستانی)

مقدمه

از تفاوت‌های اساسی میان دوره کودکی دوم با دوره کودکی اول، رشد متفاوت و ممتاز اجتماعی در این دوران است که زمینه را برای آشنا شدن کودک با محیط‌های خارج از خانه فراهم می‌کند و بر این اساس، کودکان به دبستان می‌روند؛ از این رو برای والدین، بسیار مهم است بدانند چه تحولاتی در این دوره رخ می‌دهد. آشنایی با مدرسه و همسالان جدید، و بروز تغییراتی در رشد شناختی، عاطفی، اجتماعی و اخلاقی از جمله مواردی است که والدین دوست دارند اطلاعاتی درباره آنها به دست آورند. در این درس، ابعاد جسمی، شناختی، اجتماعی، عاطفی و اخلاقی این دوره را بررسی می‌کنیم.

ویژگی‌های کلی

دوره کودکی از شش‌سالگی تا پیش از بلوغ جسمی ادامه دارد. ورود به مدرسه از مهم‌ترین رویدادهای این دوره است و به همین دلیل، آن را دوره دبستانی می‌نامند. برخی ناسازگاری‌ها و نبود تعادل در بعضی زمینه‌ها در این دوره ظهور می‌کنند. کودکان در ابتدای این دوره، مسئولیت‌های لازم را در حفظ و نگهداری اموال خود ندارند و با برادران، خواهران و دیگر اعضای خانواده پرخاشگری و ستیز می‌کنند؛ اما از سال سوم دبستان، رفتارشان نسبت به گذشته، متانت و وقار بیشتری پیدا می‌کند و تا حدی به بزرگسالان شباهت می‌یابد. از جمله ویژگی‌های مهم این دوره، پیدایش روح همکاری گروهی و درعین حال، رقابت کودکان با یکدیگر است.

دوره کودکی دوم که دوران کودکی میان‌سالی نیز نامیده می‌شود، عبارت از سال‌هایی است که در آنها زمینه‌های لازم برای دیدگاه‌های بنیادی فرد و ارزش‌ها و ایدئال‌های فردی و اجتماعی تا حدودی شکل می‌گیرد. تجربه‌هایی که کودک در مدرسه، خانه و جوامع دیگر در خلال سال‌های شکل‌گیری شخصیتش می‌آموزد، در یادگیری خصوصیات هم‌چون ترسو بودن، اتکا به نفس، صبوری در برابر دیگران یا تحمل نکردن افراد دیگر اثرگذار است.

برخی روان‌شناسان، علاوه بر «دبستانی» برای این دوره، نام‌هایی دیگر مانند «هماندسازی»، «خلاقیت» و «بازی» را برگزیده‌اند. همانندسازی به این دلیل صورت می‌گیرد که از نظر روان‌شناسان، این دوره، زمان گرایش به گروه، پذیرفته شدن در آن و تأیید شدن از سوی افراد گروه است؛ از این رو کودکان در این دوره می‌کوشند از نظر ظاهر، گفت‌وگو و رفتار، خود را با گروه

تطبیق دهند؛ اما دلیل برگزیدن نام «خلاقیت» این است که کودکان در این دوره، توانایی لازم برای استفاده از انرژی خود در فعالیت‌های ابتکاری را به دست می‌آورند و اگر با موانع محیطی یا استهزای بزرگسالان و همسالان روبه‌رو نشوند، انرژی خود را به سمت فعالیت‌های خلاقانه سوق می‌دهند. همچنین از آنجا که در این دوره، فعالیت‌هایی از نوع بازی، متنوع و گسترده‌اند، این دوره را سن بازی نیز نامیده‌اند.

از جمله ویژگی‌های کلی این دوره می‌توان موارد ذیل را نام برد:

یادگیری چگونگی رفتار با همسالان؛

شروع رشد نقش‌های مناسب جنسی و اجتماعی مردانه و زنانه؛

یادگیری مهارت‌های اصلی خواندن، نوشتن و حساب کردن؛

رشد درک مفاهیم لازم برای زندگی روزمره؛

رشد نگرش به گروه‌ها و نهادهای اجتماعی؛

ایجاد تنوع در بازی‌ها؛

تمایل به استقلال.

رشد جسمی

در این دوره، برخلاف دوره‌های پیش و پس از آن، رشد جسمی به صورتی نسبتاً آرام و یک‌نواخت پیش می‌رود و گرچه وزن پسران از دختران، کمی بیشتر است، از یازده‌سالگی، دختران سبقت می‌گیرند. از نظر رشد قدی، تا ده‌سالگی، دختران و پسران مشابه یکدیگرند، ولی در حدود ده تا دوازده‌سالگی، رشد قد پسران از دختران بیشتر می‌شود و از دوازده تا چهارده‌سالگی نیز رشد قد دختران از پسران بیشتر است.

در سال‌های نخست دوره دبستانی تا یازده‌سالگی، قد کودکان حدود ۵ تا ۷.۵ سانتی‌متر در هر سال رشد می‌کند. در این دوره، میانگین قد دختران به ۱۶۲ سانتی‌متر و میانگین قد پسران به ۱۵۹.۵ سانتی‌متر می‌رسد. همچنین وزن کودکان در این دوره، هر سال حدود یازده تا ۱۵.۵ کیلو افزایش می‌یابد.

در این دوره، هماهنگی بیشتری بین عضلات دست و چشم برای نوشتن وجود دارد، تعدادی از دندان‌های دائمی رشد می‌کنند، غذا، بهداشت، خانواده و عوامل عاطفی در سلامت جسمی کودکان، بسیار مؤثر است و کودک بر اثر تکامل مراکز عصبی و

تجارب جسمانی خود، قادر به تعبیر و تفسیر پیام‌های دریافتی از طریق حواس خویش است و می‌تواند به آن پیام‌ها پاسخ صحیح بدهد.

همچنین بین شش تا دوازده‌سالگی، تمام دندان‌های شیری می‌افتند و جای خود را به دندان‌های دائمی می‌دهند؛ بدین صورت که دختران، اندکی زودتر از پسران، دندان‌های شیری خود را از دست می‌دهند. رشد استخوان‌های صورت به ویژه چانه و فک در این دوران، موجب می‌شود صورت، کشیده‌تر و دهان، عریض‌تر شود.

رشد حرکتی

کودکان در سال نخست دبستان به دلیل هماهنگ نبودن عضله‌های چشمانشان، چندان از نوشتن استفاده نمی‌کنند. همچنین به دلیل استفاده از تمام دست خود به جای میچ و انگشتان، نوشته‌های آنان قدری بزرگ است. معمولاً دختران در مهارت‌های حرکتی ظریف همچون نوشتن، جلوتر از پسران‌اند. بنابراین دختران دبستانی غالباً خوش‌خط‌تر از پسران هم‌سن خودند.

چپ‌دستی

بررسی چپ‌دستی کودک تا پیش از شش‌سالگی، چندان اهمیتی ندارد؛ زیرا گرچه در اواخر سال نخست زندگی، تمایل بیشتر به استفاده از یکی از دست‌ها قابل تشخیص است، در سال‌های دوم و سوم، تمایل به استفاده از یکی از دست‌ها، محسوس نیست. در شش‌سالگی، ترجیح یک دست، به صورت تقریباً ثابت درمی‌آید. نکته بسیار مهم این است که راست‌دست‌ها با میزان حدود نود درصد، اکثریت شمرده می‌شوند و به همین جهت، بیشتر امکانات براساس راست‌دستی فراهم شده است؛ اما هنوز دلیلی روشن مبنی بر این مسئله وجود ندارد که راست‌دست‌ها بر چپ‌دست‌ها برتری دارند یا هوش چپ‌دست‌ها از هوش راست‌دست‌ها بیشتر است.

امروزه برخلاف گذشته که معلمان به کودکان چپ‌دست فشار می‌آوردند تا حتماً با دست راست بنویسند، دیگر حساسیت چندان در این زمینه وجود ندارد؛ درعین‌حال، هنوز چپ‌دستی از نظر برخی مردم، ناپسند است و به همین سبب، نوعی خجالت در کودکان چپ‌دست دیده شود.

درباره این مسئله که آیا چپ‌دستی، علت ژنتیکی دارد یا ناشی از تمرین و عادت است، بین روان‌شناسان، اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی معتقدند چپ‌دستی، مسئله‌ای وراثتی است و تلاش برای تغییر دادن آن، به بروز اختلالات عصبی مانند لکنت زبان می‌انجامد؛ درحالی‌که گروهی ضمن رد این نظریه، تأکید می‌کنند این مسئله مهم، متأثر از مهارت‌ها و عادت‌هاست و تجربه نشان می‌دهد می‌توان مهارت‌های تازه‌ای مانند رانندگی را با یکی از دو دست فرا گرفت، بدون آنکه فرد به چپ‌دستی یا راست‌دستی خود توجه کند.

رشد شناختی

این قسم، از مهم‌ترین ابعاد فرآیند رشد است که روان‌شناسان آن را بررسی کرده‌اند. از جمله مسائل مورد بحث در این حوزه، مفهوم «شناخت» است. این مفهوم، فرآیندهای عمده‌ای را دربر می‌گیرد که برخی از آنها عبارت‌اند از: کشف کردن، به خاطر آوردن اطلاعات، ارزیابی مفاهیم، استنتاج اصول، استنباط قوانین و خیال‌پردازی‌ها. شناخت، مفهوم گسترده‌ای است و به فعالیت‌های ذهنی‌ای اطلاق می‌شود که در اکتساب، پردازش و سازمان‌بندی دانش و استفاده از آن دخالت دارند. و مصادیق این مفهوم در دوران کودکی دوم بارز است.

کودکان در این دوره با اندیشیدن و آزمایش و خطا می‌توانند مشکلات خود را حل کنند. از آنجا که افزایش مفاهیم و تعمیم دادن آنها براساس امور عینی صورت می‌گیرد، خواندن، نوشتن و حساب کردن به این فرآیند تعمیم دادن کمک می‌کند و بدین صورت، کودکان با مفاهیم بیشتری آشنا می‌شوند. از سوی دیگر، هر قدر آنان به طور منطقی و شایسته راهنمایی شوند، در تفکر منطقی، پیشرفتی قابل توجه را مشاهده خواهیم کرد.

کودک دبستانی رابطه علت و معلولی میان پدیده‌ها را جست‌وجو می‌کند؛ زیرا ویژگی عمده کودکان در این دوره، کاهش تخیلات آنان و تفاوت آنها با کودکان پیش‌دبستانی، به سبب فاصله‌ای است که بین تصورات و واقعیت‌ها می‌گذارند. کودکان در این دوره قادرند به مفاهیم عدد، حجم، ماده، فضا، مساحت، وزن، طول و... پی ببرند. در جدول زیر، مقایسه بین دوران کودکی اول و دوم از جهت برخی مفاهیم نشان داده شده است:

جدول ۴۵

مفاهیم	کودکی اول	کودکی دوم
علیت	قادر به درک آن نیست.	به تدریج می‌تواند رابطه‌ها را درک کند.
وزن	نمی‌تواند تفاوت وزن را تشخیص دهد.	سبک یا سنگین بودن اشیا را درک می‌کند.

<p>در شش سالگی، از یک تا صد، ده تا ده تا یا پنج تا پنج تا می‌شمارد.</p>	<p>در دوسالگی، به صورت طوطی‌وار می‌شمارد.</p>	
<p>در هفت سالگی، عمل جمع را تا حدود بیست و عمل تفریق را تا حدود ده انجام می‌دهد.</p>	<p>در چهار سالگی، سه چیز را با انگشت می‌شمارد.</p>	عدد
<p>کسرها، ضرب‌ها و تقسیم‌های ساده را انجام می‌دهد. در نه سالگی، مفاهیم کمی و چندتا به تدریج برای کودک، روشن می‌شود.</p>	<p>در پنج سالگی می‌تواند تعدادی سکه را بشمارد.</p>	

هیچ کدام از دوره‌های زندگی فرد، از بعد تعلیم و تربیت، مهم‌تر از دوره کودکی دبستانی نیست. معلمان در این دوره باید نیازهای اساسی کودکان را بشناسند و مشکلات و نیروهای را که در رفتار آنان تغییر و اصلاحی به وجود می‌آورد، به خوبی درک کنند؛ زیرا الگوهای رشد، یادگیری و سازگاری که در دوره کودکی شکل می‌گیرند، بر تمامیت زندگی فرد در آینده، به صورتی درخور توجه اثر خواهند گذاشت.

بر اساس نظریه پیاژه، در این دوره، زبان، حافظه، یادگیری، و کاربرد نمادها و صورت‌های ذهنی، پیشرفت‌های مشهودی می‌کنند. گرچه این دوره، فراتر از دوره حسی حرکتی است، با اندیشه بزرگسالان فاصله زیادی دارد. کودک پنج ساله می‌تواند خانه دوست خود را پیدا کند، ولی نمی‌تواند راه رسیدن به آنجا را برای فرد دیگری توضیح دهد یا روی کاغذ رسم کند؛ درحالی که کودک در این دوره، وارد نیم‌دوره استقرار عملیات منطقی عینی و گسترش نگهداری‌های ذهنی می‌شود و به راحتی می‌تواند نقشه مسیر را رسم کند. کودک به مفاهیمی دست می‌یابد که برای او در دستیابی به نگهداری ذهنی ضروری‌اند؛ از این رو تفکر پیش‌مفهومی از بین می‌رود و تفکر عملیاتی جای‌گزین آن می‌شود.

از نظر پیاژه، کودکان دبستانی در قیاس با کودکان پیش‌دبستانی، درک فضایی دقیق‌تری دارند. آنان بسیار بیشتر از پیش، قادر به حل مسائل‌اند. البته تفکر عملیات عینی، محدودیت‌هایی نیز دارد و کودکان صرفاً در صورتی می‌توانند به شکل منظم و منطقی فکر کنند که با اطلاعات عینی سروکار داشته باشند و بتوانند به طور مستقیم، اشیا را مشاهده کنند، و غالباً عملیات ذهنی آنان درباره مسائل انتزاعی، ضعیف است.

گرچه خودمیان‌بینی در این دوره، نسبت به دوره پیش، کم می‌شود، کودک هنوز به درستی نمی‌تواند واقعیت را از تفکر خویش درباره آن، جدا بداند. به بیان دیگر، تفکر او هنوز جریانی مستقل و جدا از ارتباط مستقیم با واقعیت‌های محسوس نیست. با وجود این، کودک در این دوره می‌فهمد که خودش یکی است در میان بسیاری چیزهای دیگر. ظرفیت‌های شناختی در این

دوره، به کودک اجازه می‌دهد ارتباط خود با دیگران را بهتر تنظیم کند و اجتماعی‌تر شود. او می‌فهمد که دیگران اعتقادات، علایق و زمینه‌های ذهنی متفاوت دارند.

کودکان در این دوره، سه ویژگی مهم بدین شرح دارند: استدلال قیاسی، نگهداری ذهنی و طبقه‌بندی در مفاهیم. البته همان‌گونه که گفتیم، همه این ویژگی‌ها براساس اطلاعات عینی صورت می‌گیرند.

استدلال قیاسی

کودکان دبستانی به تدریج، تفکر قیاسی را شروع می‌کنند. مثلاً ممکن است کودک بگوید: «اگر همه گربه‌ها حیوان‌اند، پس این گربه نیز حیوان است» یا «اگر توپ "الف" بزرگ‌تر از توپ "ب" و توپ "ب" نیز بزرگ‌تر از توپ "ج" است، پس توپ "الف" بزرگ‌تر از توپ "ج" است». همان‌گونه که گفتیم، این استدلال، زمانی درست صورت می‌گیرد که خود توپ‌ها یا تصویر آنها ملموس و عینی باشد.

نگهداری ذهنی

پیازه معتقد است کودکان این دوره با به‌کارگیری انواع گوناگونی از استدلال، توانایی لازم برای نگهداری ذهنی و در نتیجه، درک ثبات کمیت‌ها را به دست می‌آورند. همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم، در دوره پیش، کودکان، شیری را که در ظرف بلند ریخته می‌شد، بیشتر از شیر موجود در ظرف پهن می‌دانستند؛ اما در این دوره، به یکسان بودن میزان شیر موجود در دو ظرف پهن و بلند حکم می‌کنند. استدلال یکسان بودن را یا این‌همانی می‌دانند که نه شیری کم و نه اضافه شده است یا جبرانی می‌دانند که پهن بودن ظرف دوم، بلندتر بودن ظرف نخست را جبران می‌کند یا براساس بازگشت‌پذیری می‌دانند که اگر همین شیر را دوباره در ظرف لوله‌ای شکل بریزیم، به همان اندازه قبلی خواهد بود؛ زیرا ویژگی‌های فیزیکی معین همچون حجم حتی اگر شکل ظاهری بیرونی‌اش تغییر کند، اندازه آن تغییری نخواهد کرد.

طبقه‌بندی در مفاهیم

از دیگر ویژگی‌های این دوره که پیازه بیان کرده، مفهوم طبقه‌بندی ذهنی است. کودکان می‌توانند اشیا را برحسب روابط درونی‌شان دسته‌بندی کنند. آنان در دوره پیش‌عملیاتی، فقط قادر بودند مثلاً اشیای سبزرنگ را در طرفی و بقیه را در طرف دیگر قرار دهند، اما در این دوره می‌توانند اشیا را براساس ترکیب‌های پیچیده‌تر و ویژگی‌های گوناگونشان طبقه‌بندی کنند. مثلاً اشیای فلزی با هر رنگ و شکلی را در طبقه‌ای و اشیای غیرفلزی را در طبقه دیگر قرار دهند یا گل‌ها را براساس رابطه بین کل مجموعه، با وجود متفاوت بودن اندازه آنها طبقه‌بندی کنند. بنابراین کودکان در این دوره می‌توانند از درک شمول طبقه‌بندی براساس بیش از یک ویژگی، برخوردار باشند.

رشد اجتماعی

در این دوره، کودک در پی ورود به مدرسه، تحت تأثیر فرآیند مستقیم اجتماعی شدن قرار می‌گیرد و قادر است عملیات عینی مؤثر در جهان برونی را انجام دهد، عناصر تشکیل‌دهنده دنیای پیرامون خود را درک کند و هر روز بیش از پیش، روابط بین آنان را بفهمد و برحسب پسر یا دختر بودن، در جنسیت خویش تثبیت شود. او غالباً با همسالان هم‌جنس خود بازی می‌کند و قادر به برقراری روابط عاطفی و اجتماعی است.

از آنجا که کودکان در این دوره، خود را کاملاً در اختیار معلم و مربی قرار می‌دهند، مدرسه در رشد اجتماعی آنان نقشی مهم ایفا می‌کند. آنان در این دوره، دستورها و برنامه‌های معلمان و مربیان را به راحتی می‌پذیرند و بسیاری از رسوم زندگی و آداب معاشرت را علاوه بر پدر و مادر، از معلم و مدرسه فرا می‌گیرند.

وقتی کودک به مدرسه می‌رود، دنیای کوچک اجتماعی، یعنی خانه را به دنیای وسیع اجتماعی، یعنی مدرسه تبدیل می‌کند و باید در این جهان وسیع مدرسه، برای خودش جایی باز کند؛ از این رو باید بداند خانواده و دیگران از او چه انتظاری دارند و در نتیجه، برای آنکه بتواند خود را برای پذیرش مسئولیت آماده کند و در سازگاری با دیگران موفق باشد، باید خود را کاملاً بشناسد.

گروه همسالان

در کودکان دبستانی، میل به گروه همسالان به شدت افزایش می‌یابد و آنان به این مسئله قانع نمی‌شوند که به تنهایی یا فقط با خواهران و برادران خود در خانه بازی کنند. [۴۱] کودکان در این دوره، فرهنگ کودکی را از همسالانشان می‌آموزند، نه از والدین و به همین جهت، همسالان، نظام اخلاقی معینی را وضع می‌کنند که ممکن است تا اندازه‌ای با آنچه بزرگسالان وضع کرده‌اند متفاوت باشد. مثلاً ممکن است والدین به کودکان خود بیاموزند چگونه از بدرفتاری کودکی شکایت کنند، اما در فرهنگ همسالان، خبرچینی، جرمی بزرگ است و باعث اخراج فرد از گروه می‌شود. [۴۲]

همسالان (مانند معلمان) در رشد اجتماعی کودک، نقشی بسیار مؤثر دارند. کودک تصویری روشن از توانایی‌ها، مهارت‌ها و نقاط ضعف خود به دست می‌آورد و می‌تواند توانایی‌هایش را بیازماید. در سال‌های نخست این دوره، اگرچه کودک خود را در مرکز عالم می‌بیند و همه چیز را برای خودش می‌خواهد، برای خود شخصیت مستقلی قایل نیست. [۴۳]

گروه همسالان می‌تواند اجتماعی را به وجود آورد که در آن، کودک در حاشیه و درجه دوم اهمیت قرار نمی‌گیرد. کودک در گروه خود، متناسب با اهمیت فعالیت‌ها و مسئولیت‌هایی که دارد، موقعیت و هویتی به دست می‌آورد و از این رو پختگی اجتماعی وی در نخستین سال‌های تحصیل به سرعت افزایش می‌یابد. [۴۴]

کودکان از طریق سرمشق‌دهی و سرمشق‌گیری در ارتباط با رفتارهای تقلیدشدنی و با ارزش‌یابی فعالیت‌های یکدیگر و نیز واکنش‌هایی که در برابر هم نشان می‌دهند، بر یکدیگر اثر می‌گذارند. آنان بسیاری از مهارت‌های اجتماعی را از راه کنش

متقابل با هم یاد می‌گیرند. کودکان می‌آموزند چگونه در فعالیت‌های دسته‌جمعی شرکت جویند تا بتوانند توانایی‌های خود را ارزیابی کنند و با کسب تدریجی اعتمادبه‌نفس، استقلال از خانواده را یاد بگیرند و با جامعه سازگار شوند. [۴۵]

پسران در دوران کودکی اول، از بازی کردن با دختران احساس نقص نمی‌کنند و گاهی با آنان نیز نزاع می‌کنند، بدون اینکه احساس ناراحتی کنند؛ اما در دوران کودکی دوم، کودکان ترجیح می‌دهند با هم‌جنسان خود دوستی و بازی کنند. این وضعیت تا زمان بلوغ ادامه دارد. [۴۶]

براساس نظریه رشد اجتماعی اریکسون، کودک در این دوره، در سنین شش تا یازده‌سالگی قرار دارد. اریکسون این دوره را که سن مدرسه است دوره جدیت و سازندگی در برابر احساس حقارت نامیده [۴۷] و معتقد است کودک در این دوره، برای نخستین بار، مهارت‌ها و فعالیت‌های اولیه فرهنگی، شامل خواندن، نوشتن و همکاری با دیگران را می‌آموزد و این مهارت‌ها و فعالیت‌ها از طریق آموزش و پرورش به او القا می‌شوند. به اعتقاد وی، دوره چهارم از رشد روانی اجتماعی در سازگاری‌های بعدی زندگی فرد اثر قطعی دارد.

در طول این دوره، کودک می‌خواهد بداند اشیا چگونه ساخته شده‌اند و چطور کار می‌کنند. او می‌خواهد از بزرگ‌ترها تقلید کند و کارهایی مفید انجام دهد. کودکی که رفتارهایش تأیید شود، احساس شایستگی می‌کند. به بیان دیگر، وی از اینکه می‌تواند کار خاصی مانند انجام دادن تکالیف درسی، ورزش، خواندن، نوشتن و هنر را با تلاش خود صورت دهد، احساس کفایت می‌کند و تشویق‌های والدین و معلمان، باعث رشد توانایی‌های وی می‌شود. [۴۸]

اما اگر اعمال کودک به چشم نیایند و او در جلب رضایت والدین و معلمش ناکام شود، ممکن است احساس کهنتری و خودکم‌بینی به او دست دهد و در این صورت، ملامت‌های شدید و هر نوع تنبیه، ممکن است احساس حقارت را برای کودک در پی داشته باشد؛ به ویژه اگر این ناکامی استمرار یابد. [۴۹] بنابراین اگر کودک موفق شود و دیگران او را تشویق کنند، احساس تحقق یافتن عمل و سازندگی در وجودش شکل می‌گیرد و در نتیجه، وی پرداختن به درس را ترجیح می‌دهد. در غیر این صورت، مشکلاتی همچون افت تحصیلی، پرخاشگری و بزهکاری بروز خواهند کرد.

برخی روان‌شناسان، علایمی بدین شرح را برای بلوغ روانی اجتماعی کودکان دبستانی ذکر کرده‌اند:

احتمالاً کارهای بیشتری برای انجام دادن در خانه دارند؛

انتظار می‌رود زمان را بشناسد و آن را برای انجام دادن کارهای گوناگون تنظیم کند؛

بر تصمیمات مرتبط با مراقبت پس از مدرسه، دروس و فعالیت اثر می‌گذارند؛

بدون نظارت والدین، از رسانه‌هایی همچون تلویزیون و رایانه استفاده می‌کنند.

با توجه به رشد روانی اجتماعی کودکان، بزرگ‌ترها نیز به‌نوعی با آنان تعامل و معمولاً موارد زیر را رعایت می‌کنند:

غالباً آنها را کمتر تنبیه می‌کنند؛

احتمالاً به آنان پول هفتگی می‌دهند؛

مسئولیتی جدید برای مراقبت از بچه‌های کوچک‌تر، حیوانات خانگی و در برخی جوامع، کار کردن را بر عهده آنها می‌گذارند. [۵۰]

بازی

از جمله فعالیت‌های بسیار مهم در این دوره، بازی است. در این مرحله، بازی‌های بی‌هدف و بی‌قاعده دوران پیش‌دبستانی، به بازی‌های هدفمند تبدیل می‌شوند. مربی باید دانش‌آموزان را از بازی‌های بی‌هدف به سمت بازی‌های همراه با کار سوق دهد تا بدین ترتیب، کودک پس از اتمام کار، به آرامش روحی برسد.

کودکان در این دوره از طریق بازی، همانندسازی و تقلید از رفتارهای بزرگسالان، نه تنها رفتارهای اجتماعی را تمرین می‌کنند، بلکه بازی، فرصتی است تا آنان شیوه‌های رفتاری به‌خصوص رفتار اجتماعی را اصلاح کنند و گسترش دهند. آنها از طریق بازی کردن، شهامت ورود به اجتماع را کسب می‌کنند و یاد می‌گیرند چگونه می‌توان در اجتماع زیست و مسئولیت پذیرفت. همچنین روش‌های گوناگون مبارزه با مشکلات و یافتن راه‌حل‌ها را می‌آموزند. [۵۱]

سه نیاز عمومی در بازی از حیثه شناختی، اجتماعی و شخصیتی در کودکان دبستانی وجود دارد: از بعد شناختی، چون تفکر کودک، منظم، ساختارمند و منطقی‌تر، و نسبت به کودک پیش‌دبستانی در بازی کردن، واقع‌گراتر و قاعده‌مدارتر شده، نیاز وی به نظم و ترتیب مشهود است. از بعد اجتماعی، تعامل‌های اجتماعی کودک با همسالانش سبب می‌شود او در بازی‌هایش نیاز به وابستگی به گروه را نشان دهد. همچنین از منظر شخصیتی، با توجه به استعداد و توانایی‌ها نیاز به سازندگی در بازی در میان کودکان نیز نمایان است. [۵۲]

از نکات مهم در بازی‌های گروهی، شکست کودک در بازی است. کودک دبستانی در بازی، شکست را به طور واقعی لمس می‌کند و این مسئله، موجب ناکامی و رنج او می‌شود. وی در برابر شکست می‌کوشد با تسلط بر ناراحتی‌ها و موانع، راه مبارزه را یاد بگیرد یا برخی رفتارهای نابهنجار برای گرفتن انتقام، مانند فریاد زدن، شکستن و خراب کردن اسباب‌بازی و دیگر اشیاء، و پرخاشگری را مرتکب شود. وی به تدریج خواهد فهمید این رفتارها چندان پذیرفتنی نیستند و او باید شکست را بپذیرد. [۵۳]

با وجود علاقه شدید کودکان به بازی گروهی، برخی از آنان به شرکت در این‌گونه بازی‌ها تمایلی ندارند. از جمله علت‌های تمایل نداشتن، این موارد است:

ضعف و مشکلات جسمی مانند تنگی نفس، زود خسته شدن، برخی بیماری‌ها، ضعیف بودن چشم و لکنت زبان؛

لوس و پرتوقع بودن که باعث طرد کودک از سوی گروه همسالان می‌شود؛

ایجاد محدودیت از سوی والدین، به دلیل ترس آنان از اینکه مبدا فرزندانشان برخی رفتارهای نامطلوب همسالان را یاد بگیرند. [۵۴]

نقش والدین در شرکت کردن کودکان در بازی، بسیار مهم است. وقتی کودک در ابتدا به بازی مشغول است، بزرگ‌ترها می‌توانند بازی او را به صورت‌های گوناگون بدین شرح آسان کنند: نخست آنکه بازی کودکان را موضوعی جدی و مهم تلقی کنند؛ دوم آنکه درباره اکتشافات آنان در بازی‌هایشان از خود هیجان نشان دهند؛ سوم آنکه پیشرفت‌های آنان را تشویق کنند؛ چهارم آنکه ارزش دادن به فرآیند بازی کودک، مورد توجه قرار گیرد. [۵۵]

رشد عاطفی

مدرسه که دومین خانه کودکان در این دوره به شمار می‌آید، در احساسات و عواطف فرد نفوذ اساسی دارد؛ به گونه‌ای که گاهی تأثیر آن، بیش از خانه است. وقتی کودک به مدرسه می‌رود، وارد دنیایی می‌شود که حمایت‌های بعضاً افراطی در آن وجود ندارد؛ از این رو او در مدرسه، فقط خودش است، با افراد بیگانه و جدید آشنا می‌شود و در سنی قرار دارد که هنوز به پناه دادن و حمایت شدن از سوی بزرگسالان، نیازمند است. به همین جهت، معلمان و مربیان باید موقعیت‌های هیجان و عاطفه را در عمل بشناسند و کلاس درس و مدرسه را طوری ترتیب دهند که محیطی لذت‌بخش و آرام برای دانش‌آموزان باشد. [۵۶]

از ویژگی‌های کودکان در این دوره، اهمیت دادن آنان به معلمان است. کودکان دوست دارند از جانب معلمان خود پذیرفته شوند و به همین جهت، نگرانی از پذیرفته نشدن در این دوره افزایش می‌یابد. البته کودکان در این دوره، در مقایسه با دوران کودکی اول، متانت و خویشتن‌داری بیشتری دارند. [۵۷]

بر اساس اصل تعادل و نبود تعادل، [۵۸] کودک شش‌ساله، همانند کودک ۲.۵ ساله، بسیار حساس است و حالتی دوگانه دارد؛ بدین شرح که گاهی شخصی را دوست دارد و زمانی از او بیزاری می‌جوید. این واقعیت حتی شامل حال مادر نیز می‌شود؛ بدین صورت که ممکن است زمانی کودک به مادرش بگوید دوستش ندارد و در زمان دیگری مادرش را در آغوش بگیرد. البته دوره این نبود تعادل، طولانی نیست و کودک کم‌کم تغییر می‌کند و تعادل در او دیده می‌شود. [۵۹]

نقاشی کشیدن، فعالیتی لذت‌بخش برای کودکان در این دوره است و آنان اغلب با اشتیاق فراوان نقاشی می‌کنند. اگر کودکی نقاشی خود را به کسی بدهد، یعنی می‌خواهد با او ارتباط برقرار کند و در این حالت، بسیار مهم است که واکنش مناسبی در برابر این عمل او صورت گیرد. این گروه از کودکان، اشیای مورد علاقه خود را بزرگ‌تر نقاشی می‌کنند و نمی‌توانند از بروز

این تمایل خودداری کنند؛ درحالی که در اواخر این سنین، نوعی خودداری از نشان دادن عواطف مشاهده می‌شود که نمونه‌ای از بروز اراده است. [۶۰] از این پس، ترس‌ها و خشم‌ها به شکل لفظی نمود می‌یابند؛ درحالی که پیش از این، به صورت حرکتی نشان داده می‌شدند.

در این دوره، کودک در نقاشی‌های جمعی، معمولاً اشخاصی را که دوست دارد، نزدیک خودش و اشخاصی را که دوست ندارد، دورتر از خود رسم یا اساساً آنها را حذف می‌کند. حالات هیجانی، خشم، ترس و خوش‌حالی در ابتدای این دوره دوام ندارد. اعضای خانواده‌ای هماهنگ در تعامل کودکان، همیشه با هم و دست در دست یکدیگر نشان داده می‌شوند. نزدیک شدن دو یا چند شخصیت، نشانگر انس و الفت واقعی آنان یا تمایل کودک به آنهاست. کودک، خودش را نزدیک شخصی نقاشی می‌کند که حس کند در کنارش است یا کودک را بیشتر از همه دوست دارد؛ ولی اگر کودکی فکر کند مثلاً خواهرش بیشتر از او مورد توجه پدر و مادر است، در نقاشی‌اش، خواهرش را بین پدر و مادر و خود را دورتر از آنان، در کنار کاغذ قرار می‌دهد. [۶۱]

از جمله نکات مهم در این دوره، هماهنگی خانه و مدرسه است. والدین باید در محیط خانه، زمینه را برای استقلال عاطفی کودک فراهم کنند و مربیان نیز باید محیطی جذاب به وجود آورند تا کودک نگرشی مثبت به مدرسه داشته باشد. هرچه ارتباط بین والدین و مربیان بیشتر باشد، بهتر می‌توان در جهت تحقق یافتن اهداف آموزشی گام برداشت. در دوره دبستان، مربیان باید در برابر خطاهای کودکان، رفتاری مطلوب در پیش گیرند، هیچ‌گاه کودک را در حضور جمع شرمسار نکنند، برای تغییر دادن رفتارهای نامطلوب کودک، از روش‌های اصلاح رفتار بهره گیرند و رفتار نامطلوب او را از طریق تقویت رفتارهای درست تغییر دهند. مربیان باید بدانند ضعف درسی کودک به دلایل بسیاری همچون ناتوانی در یادگیری، مشکلات عاطفی و شخصیتی و زمانی، و ضعف محیط و روش‌های آموزشی صورت می‌گیرد.

از جمله تفاوت‌های مهم این دوره با دوره نخست کودکی، چگونگی کنترل واکنش‌های عاطفی و هیجانی است. از دلایل کنترل هیجان‌ها، حفظ شخصیت خود در برابر همسالان است و از این رو کودکان در محیط خانه، کمتر به کنترل عواطف و هیجان‌ات خود نیاز دارند، درحالی که در محیط بیرون از خانه، این کنترل، بیشتر است. به طور کلی، کودکان در این دوره، از آرامش عاطفی مناسبی برخوردارند و برای این مسئله، علت‌هایی بدین شرح بیان شده است:

نقش‌های کودکان در این دوره، کاملاً تعریف شده است. کودکان، خوب می‌دانند دیگران چه وظایفی را از آنها انتظار دارند و آنان چه کارهایی باید انجام دهند.

انرژی‌های عاطفی کودکان از طریق بازی و ورزش تخلیه می‌شود و نیازی به فعالیت‌های دیگر نیست؛

کودکان در این دوره، در مهارت‌های گوناگون به میزانی قابل توجه پیشرفت می‌کنند و در مقایسه با دوره پیش، در انجام دادن وظایف و فعالیت‌ها کمتر شکست می‌خورند.

بی‌شک، بیشتر واکنش‌های عاطفی در این دوره، از نوع خوشایند و مطلوب‌اند و البته ممکن است از دید بزرگ‌سالان، رشدنیافته و ناپخته به نظر آیند؛ ولی این مسئله نشان می‌دهد کودکان شادند و از سازگاری مناسبی برخوردارند. [۶۲]

واکنش‌های ناخوشایند

در کنار واکنش‌های عاطفی مطلوب، گاه از کودکان، واکنش‌هایی ناخوشایند نیز سر می‌زند که در اینجا برخی از آنها را می‌آوریم:

۱. خشم

از واکنش‌های هیجانی در کودکان، خشم است. در محیط کودکان، محرک‌های خشم‌انگیز بسیار وجود دارد و آنان خیلی زود درمی‌یابند خشم، وسیله‌ای مناسب برای جلب توجه و رسیدن به هدف است. محیط خانه و مدرسه در تعیین شدت و فراوانی خشم کودک، نقشی مهم ایفا می‌کند؛ علاوه بر آن، نوع انضباط و روش‌های تربیت کودک نیز بر چگونگی، شدت و فراوانی ابراز خشم اثر می‌گذارد. [۶۳]

به طور کلی، زمانی خشم بروز می‌کند که فرد در رسیدن به هدف خود، به مانعی برخورد کند و نتواند به آسانی، آن را از بین ببرد. کودکان یاد می‌گیرند خشم، بهترین راه برای جلب توجه دیگران و برآوردن خواسته‌هایشان است. [۶۴]

خشم کودکان در این دوره بیشتر، از نزاع بر سر اسباب‌بازی و نادیده گرفته شدن خواسته‌هایشان توسط دیگران ناشی می‌شود و معمولاً به صورت شلوغ کردن، گریه کردن، پا به زمین کوبیدن، لگد زدن، و بالا و پایین پریدن شکل می‌گیرد. [۶۵] کودکان بزرگ‌تر با دعوا کردن، لگد زدن، پرت کردن اشیا و اذیت کردن، خشم خود را نشان می‌دهند و به تدریج، واکنش‌های خشم‌آلود دیگری مانند فحش دادن، مسخره کردن، قسم خوردن و بی‌ادبی کردن را که بیش از کتک زدن، اجتماع‌پسند است، جای‌گزین آنها می‌کنند. [۶۶]

۲. ترس

این واکنش، زمانی در کودک پیدا می‌شود که او با حوادثی مواجه شود که نتواند به صورت مستقیم در برابر آنها واکنش نشان دهد [۶۷] و این حوادث ناخوشایند به صورت شرطی‌شده یا نگهداری‌شده در حافظه تکرار شوند. همچنین داستان‌ها، تصاویر و برنامه‌های صوتی و تصویری رسانه‌ها که به صورتی وحشتناک عرضه می‌شوند، موجب ترسیدن کودکان می‌شود. [۶۸] والدین نیز به عنوان مهم‌ترین افرادی که با کودکان ارتباط دارند، به صورت معین و معتبر بر توانایی کودکان در غلبه بر ترس‌هایشان از طریق ایفای نقش به عنوان الگو بسیار مؤثرند. [۶۹]

معمولاً ترس کودکان در این دوره با دوره‌های پیش تفاوت دارد؛ زیرا علاوه بر عواملی مانند خانواده که در دوره پیش بر ترس کودکان اثر می‌گذاشتند، عامل دیگری به نام مدرسه نیز وجود دارد. رفتن به مدرسه، امتحان، موفق نشدن در تحصیل، رسوایی و سرزنش والدین و دیگران در حوزه مسائل تحصیلی، از عوامل مؤثر در ایجاد ترس در این دوره است. [۷۰]

برخی محققان، عوامل مؤثر بر ترس را با توجه به سن کودکان طبقه‌بندی کرده‌اند. مثلاً ترس مربوط به شنوایی (مانند ترس از صدای پرندگان)، ترس از گم شدن، ترس از تنها خوابیدن و ترس از آب را مربوط به شش‌سالگی دانسته‌اند. همچنین ترس‌های مخصوص بینایی مانند ترس از تاریکی، برخوردار نشدن از محبت و زیرزمین را مربوط به هفت‌سالگی قلمداد کرده‌اند. ترس‌های منطقی مانند ترس از ناتوانی و شکست به ویژه در مدرسه را به هشت و نه‌سالگی اختصاص داده‌اند. همچنین ترس از جانوران مانند مار و حیوانات وحشی را به ده‌سالگی مربوط دانسته‌اند. موجبات درونی ترس کودکان، یعنی ضعف قوای جسمی و نیز غلبه تخیل و احساسات در وجود کودک، سبب بروز توهّمات افراطی و بی‌اساس می‌شود. [۷۱]

بنابراین عوامل ایجاد ترس در کودکان متنوع‌اند. هر قدر کودک بیشتر رشد می‌کند، مفهوم تازه‌تری از پدیده ترس را به دست می‌آورد و ماهیت ترس در نظرش عوض می‌شود. [۷۲]

به طور کلی، بیشتر ترس‌های کودکان در سنین متفاوت، از یادگیری ناشی می‌شود و کودک می‌آموزد از اشیا، اشخاص و فرصت‌های ترسناک در زمینه‌های گوناگون بترسد. بسیاری از ترس‌ها براساس شرطی شدن عامل به وجود می‌آیند و اگر کودک تجارب ترسناک و ناموفقی از شیء، مکان یا شخصی داشته باشد، در آینده از آنها خواهد ترسید. [۷۳]

ترس به صورت‌های گوناگون در کودکان نمود دارد و برخی نمودهای آن عبارت‌اند از: لکنت و گرفتگی زبان، ادرار غیرارادی، خواب آشفته، [۷۴] بروز اختلال در خوابیدن، ارتکاب رفتارهای خشن، گوشه‌گیری و حرف نزدن، چهره مضطرب و بدون آرامش، و گاز گرفتن و جویدن لب‌ها. [۷۵]

در ادامه، چند راهکار ذیل را برای مقابله با ترس کودکان به دست می‌دهیم:

پرهیز از تهدیدهای موهوم مانند ترساندن کودک از غول، دیو و تاریکی که ترس را به کمک قوه تخیل تا اعماق جان کودک پیش می‌برد؛

ایجاد شناخت مورد ترس و برقراری انس با آن، مانند تاریکی اتاق از طریق حس، تجربه و تعقل آشنا شود که این اتاق، همان اتاق روشن است؛

القای این جمله به کودک که «من ترسو نیستم»؛

الگو واقع شدن والدین و معلم؛ [۷۶]

ترساندن کودک با تهدیدهای ترسناک یا تنبیه و مجازات؛

جدی گرفتن ترس‌ها و نگرانی‌های کودک برای اینکه به او نشان دهیم او را درک می‌کنیم؛

برنداشتن همه مشکلات از پیش پای کودک و در عوض، یاری دادن او در پیروزی بر مشکلات؛

کوتاهی نکردن در دل‌گرمی دادن به کودک و تشویق او؛

توضیح دادن موقعیت‌های ترسناک برای کودک به گونه‌ای که او قادر به درک آنها باشد؛

فرصت دادن به کودک برای صحبت کردن درباره ترس‌هایش و سپس بررسی نگرانی‌های او با استفاده از زبان کودکانه. [۷۷]

اگر والدین از چیزهایی می‌ترسند، باید تمرین کنند هنگام حضور کودک، این ترس‌ها را به بهترین وجه سرکوب کنند. والدین مضطرب با رفتار آشفته خود، اضطراب را به کودک منتقل می‌کنند؛ حتی اگر درباره ترسشان مطلبی نگویند. بنابراین با تلاش واقعی و مستمر می‌توانند آشفتگی‌های هیجانی خود را محدود، و از لطمه زدن به کودکان خودداری کنند. [۷۸]

۳. حسادت

این واکنش در کودک، پاسخی طبیعی است که معمولاً به علت از دست دادن عاطفه و محبت واقعی یا فرضی اتفاق می‌افتد. در حسادت، غالباً نوعی ترس نیز وجود دارد؛ زیرا کودک حسود احساس می‌کند دیگری، عاطفه شخص مورد علاقه‌اش درباره وی را به خطر انداخته است. [۷۹] کودکان در آغاز این دوره، از احساسات درونی خویش و پیامدهای آن در رفتارشان آگاهی زیادی ندارند. مثلاً تحت تأثیر حسادت، برادر یا خواهر خود را مقصر جلوه، یا مورد تردید و سوءظن دیگران قرار می‌دهند یا نمی‌دانند به چه دلیل نسبت به آنان (دیگران) شدیداً بهانه‌گیرند و با خصومت رفتار می‌کنند. [۸۰]

حسادت کودکان در این دوره، زمانی ظاهر می‌شود که توانایی یا دارایی کودک دیگر برای او به شکل تقویت‌شده‌ای مطرح شود، که کودک حسادت را به صورت گله و شکایت بروز می‌دهد. [۸۱] همچنین موقعیت‌های اجتماعی در مدرسه می‌توانند زمینه را برای بروز حسادت فراهم کنند.

از عوامل ایجاد حسادت، ترس از مقایسه شدن است؛ از این رو کودک حسود همواره از خود می‌پرسد چه چیزی از کودک دیگر کمتر دارد. [۸۲] البته باید به این نکته توجه کنیم که گاهی به جهت پیش‌گیری از مغرور شدن فرزندان به کارهای خوبشان، مانند نمره خوب گرفتن، از تعریف و تمجید کردن آنان و افتخار کردن به کارهایشان ابا می‌کنیم، که این کار، اشتباه است. [۸۳]

کودک غالباً حسادتی را که در منزل کسب کرده است، هنگام ورود به مدرسه نیز با خود دارد و همین مسئله سبب می‌شود وی معلمان و هم‌کلاسی‌هایش را تهدیدی برای امنیت خود تلقی کند؛ از این رو انتظار دارد به او توجه شود و اگر مورد توجه

قرار نگیرد، خشم او برانگیخته می‌شود و زمانی این حسادت کاهش می‌یابد که وی با مدرسه، به‌خوبی سازگار شود. [۸۴] حسادت که با فشار عاطفی همراه است، به صورت‌های گوناگون بدین شرح ظاهر می‌شود:

کودک با رقیب خود دشمنی و بدرفتاری می‌کند؛

ضمن بازگشت به رفتار بچه‌گانه خود در سنین گذشته مانند مکیدن شست دست، در عالم خیال، خود را به جای رقیب قرار می‌دهد؛

از فرد مدنظر دوری می‌کند؛

از جمع کناره‌گیری، و به بی‌اعتنایی تظاهر می‌کند؛

به رقابت ابداعی و خلاقیت اقدام می‌کند. [۸۵]

برای جلوگیری از بروز و رشد حسادت در کودکان، باید از سرزنش آنان به دلیل حسادتشان پرهیز کرد و در عوض، با رفتارهای حساب‌شده، برای حذف علت‌های حسادت در آنان، گام‌های مؤثری برداشت. نکته مهم دیگر این است که باید از رفتارهای کودک تغافل کرد تا بدین صورت، احساس ارزشمندی، شخصیت و محبوبیت در او تقویت شود. همچنین تقسیم توجه و محبت بین فرزندان، از مهم‌ترین راهکارها برای حل این مسئله است. [۸۶] کودک، انسانی کوچک است و بیش از بزرگان، به محبت نیاز دارد. برقراری عدل و مساوات، احترام گذاشتن به کودکان و یکسان رفتار کردن با آنان از جانب والدین، از مصداق‌های محبت است. [۸۷]

به طور خلاصه، حسادت اغلب محصول موقعیت خانوادگی به ویژه نگرش مادر و روش‌های انضباطی مورد استفاده از سوی اوست. به همین جهت، والدین باید از توجه بیش از حد به فرزندانشان و به‌کارگیری شیوه‌های انضباطی ناهماهنگ و ناهمخوان، که هر دو از عوامل تشدیدکننده حسادت‌اند، پرهیزند. [۸۸]

رشد اخلاقی

ورود کودکان به دبستان، به معنای تعلیم‌پذیری آنان در این دوره است و بدین صورت، آنها آمادگی لازم برای فراگیری آموزه‌ها را به دست می‌آورند. یکی از مصادیق کلی این آموزه‌ها، مسائل اخلاقی است که به رشد اخلاقی کودک می‌انجامد. رشد اخلاقی، شامل آن دسته از قوانین و مقررات اجتماعی است که تعیین می‌کند انسان‌ها در برابر دیگر مردم چگونه باید رفتار کنند. [۸۹] این قوانین، مشتمل بر سه جنبه اساسی شناختی، عاطفی و رفتاری‌اند که تبیین آنها و چگونگی روابطشان با یکدیگر و اثری که بر فرآیند درونی‌سازی می‌گذارند، محور بحث‌های روان‌شناختی است.

استدلال اخلاقی پیش‌عرفی، شبیه تفکر عملیاتی است که در آن، خودمحوری وجود دارد [۹۰] و به طور کلی در سطح پیش‌عرفی، کودکان درباره درست و نادرست، برحسب عواقب اعمال قضاوت می‌کنند. در مرحله نخست از این سطح، یعنی دوره‌ای که با سن پیش‌دبستانی و اوایل دبستان تطابق تقریبی دارد، تعریف کودک از درست و نادرست بر این اساس صورت می‌گیرد که شخص باید از اصولی پیروی کند تا تنبیه نشود. در مرحله دوم که قسمت عمده از دوره دبستان را دربر می‌گیرد، رابطه‌ای متقابل ایجاد می‌شود. هر کس باید برای برآوردن نیازهایش کاری کند و بگذارد دیگران نیز همین کار را انجام دهند، و آن، مقوله‌ای عادلانه است که مبادله‌ای برابر ایجاد می‌کند. [۹۱]

بسیاری از مسائل اخلاقی مانند راست‌گویی، روحیه همکاری، دزدی و دروغ‌گویی از جانب والدین، مربیان و همسالان در این دوره پایه‌ریزی می‌شوند. کودک به دنبال پیروی از الگوی رفتاری دیگران به ویژه همسالان خود و هماهنگی با آن الگوست. بنابراین از جمله نابسامانی‌های اخلاقی در کودکان، تأثیر رفتار دیگران و گروه همسالان بر آنان است. در جدول زیر، کژی‌های اخلاقی در خانه و مدرسه نشان داده شده است:

جدول ۴۶ [۹۲]

کژی‌های اخلاقی در خانه	کژی‌های اخلاقی در مدرسه
جنگ و دعوا با خواهران و برادران	دزدی کردن
شکستن و از بین بردن اموال اعضای خانواده	تقلب کردن
خشونت و بی‌ادبی به بزرگسالان خانواده	دروغ‌گویی
نافرمانی کردن و نادیده گرفتن مسئولیت‌ها و استفاده از کلمات زشت و تکالیف خانه	رکیک
دروغ‌گویی	آسیب رساندن به اموال مدرسه
موظی بودن	آزار رساندن به کودکان دیگر
دست‌درازی به چیزهایی که متعلق به دیگر اعضای خانواده است	شلوغ کردن و بی‌ادبی در محیط کلاس
پرت کردن اشیا به صورت عمدی	ستیز با هم‌کلاسی‌ها

چکیده

در این درس با مطالب ذیل آشنا شدیم:

۱. دوره کودکی دوم (از شش تا دوازده سالگی) به نام‌های دبستانی، همانندسازی، خلاقیت و بازی، مشهور است. ورود به دبستان، گرایش به گروه، پذیرفته شدن در گروه و تأیید شدن از سوی اعضای آن، استفاده از انرژی خود در فعالیت‌های ابتکاری، و روی آوردن به بازی‌های متنوع و گسترده، از جمله عوامل نام‌گذاری این گروه سنی است.

۲. برخی ویژگی‌های کلی این دوره عبارت‌اند از: یادگیری شیوه رفتار با همسالان، شروع رشد نقش‌های مناسب جنسی و اجتماعی مردانه و زنانه، یادگیری مهارت‌های اصلی خواندن و نوشتن و حساب کردن، رشد درک مفاهیم لازم برای زندگی روزمره، رشد نگرش به گروه‌ها و نهادهای اجتماعی، ایجاد تنوع در بازی‌ها و تمایل به استقلال.

۳. رشد جسمی در این دوره، برخلاف دوره پیش و پس از آن، به نسبت آرام و یک‌نواخت است و رشد پسران و دختران در زمان بلوغ، تفاوت‌هایی با یکدیگر دارد. وزن پسران، کمی بیشتر است؛ ولی از یازده سالگی، دختران سبقت می‌گیرند.

۴. از نظر پیاژه، در فرآیند رشد شناختی، کودکان دبستانی در مقایسه با کودکان پیش‌دبستانی، درک فضایی دقیق‌تری دارند و بسیار بیشتر از پیش، قادر به حل مسائل‌اند. البته تفکر عملیات عینی، محدودیت‌هایی نیز دارد و کودکان صرفاً در صورتی می‌توانند منظم و منطقی فکر کنند که با اطلاعات عینی سروکار داشته باشند.

۵. مسئله شایع، حضور حداکثری راست‌دست‌ها به میزان حدود نود درصد است و به همین جهت، بیشتر امکانات براساس راست‌دستی فراهم شده‌اند؛ اما برای اثبات این مسئله که راست‌دست‌ها بر چپ‌دست‌ها برتری دارند یا هوش چپ‌دست‌ها از دسته مقابل بیشتر است، دلیل روشنی وجود ندارد.

۶. همسالان مانند معلمان در رشد اجتماعی کودک، نقشی بسیار مهم دارند. گروه همسالان می‌تواند اجتماعی به وجود آورد که در آن، کودک در درجه دوم اهمیت قرار نمی‌گیرد و در گروه خود، متناسب با اهمیت فعالیت‌ها و مسئولیت‌هایی که دارد، موقعیت و هویتی به دست می‌آورد. همچنین کودکان به وسیله سرمشق‌دهی و سرمشق‌گیری در حوزه رفتارهای تقلیدی، بر یکدیگر اثر می‌گذارند. آنان بسیاری از مهارت‌های اجتماعی را از راه کنش متقابل با هم یاد می‌گیرند.

۷. سه نیاز عمومی در بازی از حیثه شناختی، اجتماعی و شخصیتی در کودکان دبستانی وجود دارد: از بعد شناختی، نیاز به نظم و ترتیب به دلیل نظم، ساختارمندی و منطقی‌تر بودن تفکر کودک؛ نیاز به وابستگی به گروه به دلیل تعامل‌های اجتماعی با همسالان خود؛ نیاز به سازندگی در بازی به دلیل استعدادها و توانایی‌هایی که در کودک وجود دارد.

۸. از جمله تفاوت‌های مهم میان دوره کودکی دوم با دوره کودکی اول، تفاوت در چگونگی خودکنترلی واکنش‌های عاطفی و هیجانی، و از عوامل مهم این مسئله، حفظ شخصیت خود در برابر همسالان است. بنابراین در محیط خانه، کودکان کمتر به کنترل عواطف و هیجانات خود نیاز دارند، درحالی‌که در محیط بیرون از خانه، نیاز به کنترل، بیشتر است.

۹. ترس به صورت‌های گوناگونی در کودکان نمود می‌یابد و برخی نمودهای آن عبارت‌اند از: لکنت و گرفتگی زبان، ادرار غیرارادی، خواب آشفته، بروز اختلال در خوابیدن، ارتکاب رفتارهای خشن، گوشه‌گیری و حرف نزدن، چهره مضطرب و بدون آرامش، و گاز گرفتن و جویدن لب‌ها.

۱۰. حسادت که با فشار عاطفی همراه است، به صورت‌های گوناگون ظاهر می‌شود: کودک با رقیب خود دشمنی و بدرفتاری می‌کند؛ ضمن بازگشت به رفتار بچه‌گانه خود در سنین گذشته مانند مکیدن شست دست، در عالم خیال، خود را به جای رقیب قرار می‌دهد؛ از فرد مدنظر دوری می‌کند؛ از جمع کناره‌گیری، و به بی‌اعتنایی تظاهر می‌کند؛ به رقابت ابداعی و خلاقیت روی می‌آورد.

۱۱. از جمله مصادیق کلی آموزه‌ها در دبستان، مسائل اخلاقی است که به رشد اخلاقی کودک می‌انجامد. رشد اخلاقی، شامل آن دسته از قوانین و مقررات اجتماعی است که تعیین می‌کند انسان‌ها در برابر دیگر مردم، چگونه باید رفتار کنند.

۱۲. براساس نظریه کلبرگ، دوره کودکی اول در سطح یک، یعنی اخلاق پیش‌عرفی قرار دارد که خود دارای دو مرحله است: نخست، جهت‌گیری اطاعت و تنبیه؛ دوم، فردگرایی و مبادله. به دلیل ناتوانی ذهن کودک در درک مفاهیمی همچون قانون و عدالت، رفتار اخلاقی وی براساس اجتناب از تنبیه و گرفتن پاداش تبیین می‌شود. وی می‌پندارد قوانین، ثابت‌اند و او باید بدون هیچ پرسشی، از آنها پیروی کند. همچنین در مرحله دوم، یعنی سوگیری کاربردی و لذت‌جویانه فطری، کودک برای کسب پاداش، در سازگاری و هماهنگی با قوانین اخلاقی می‌کوشد

10

دوره نوجوانی (۱)

مقدمه

فرارسیدن دوران بلوغ و بروز بحران‌های گوناگون مرتبط با آن، نه‌تنها دوره نوجوانی را از دوره‌های پیش از آن متمایز می‌کند، بلکه باعث سردرگمی نوجوانان می‌شود و نیاز آنان به هدایت و راهنمایی والدین و مربیان را دوچندان می‌کند. نوجوان در وضعیتی زندگی می‌کند که در برابرش گرایش‌های متضاد وجود دارند و زمینه برای ارتکاب رفتارهای گوناگون برای او فراهم است؛ از این‌رو اهمیت نقش پدر و مادر و مربی در هدایت وی روشن می‌شود که آنان چگونه می‌توانند به نوجوان کمک کنند تا او مراحل رشد را به سلامت طی کند. در این درس و درس بعد، مسائل نوجوان را بررسی می‌کنیم.

ویژگی‌های کلی

انسان در دوران نوجوانی، مانند راننده‌ای است که پیش از این، در جاده‌ای هموار، عریض و دارای علائم ایمنی با سرعت در حال حرکت بوده است و ناگهان در مقابل خود، جاده‌ای خاکی، پر از دست‌اندازها و موانع، و بدون علائم هشداردهنده کافی مشاهده می‌کند و باید با احتیاط کامل، موانع و دست‌اندازها را پشت سر گذارد. لازمه عبور همراه با سلامت از این جاده، توجه دقیق به موانع، تنظیم سرعت و خویشتن‌داری است و در غیر این صورت، امکان تصادف، اصطکاک و آسیب‌دیدگی به میزان زیاد وجود دارد. بنابراین دوره نوجوانی، پر از موانعی است که برای گذر از آنها دقت، هوشیاری و مشورت ضرورت دارد.

تغییرات صورت‌گرفته در دوران نوجوانی از جهت سرعت تغییر شکل، بازپدیدآیی‌ای از دوران نوزادی است؛ با این تفاوت که نوجوانان از تغییرات صورت‌گرفته در خود آگاه‌اند و از مشاهده تغییرات بدنشان شگفت‌زده، هیجان‌زده و گاه وحشت‌زده می‌شوند. برخی تغییراتی که در این دوران روی می‌دهند چشمگیرند؛ مثل اندازه و شکل جدید که توجه افراد غریبه را برمی‌انگیزد. در مقابل، برخی تغییرات دیگر جزئی‌اند و فقط خود نوجوانی که درباره خودش وسواس دارد، آنها را عیب می‌داند.

دوره نوجوانی که در آن، فرد از دوره آرام کودکی عبور می‌کند، از بحرانی‌ترین و حساس‌ترین دوره‌های زندگی هر فرد به شمار می‌آید. برخی، این دوران را نقطه‌عطف زندگی و بعضی، آن را طوفان و فشار، و گروهی دیگر، آن را تولدی دوباره دانسته‌اند. کورت لوین از دوره نوجوانی به منزله زمان بی‌سروسامانی روح تعبیر کرده است؛ زیرا در این دوران، فرد، نه کودک است، نه به‌درستی فردی بالغ و بزرگ‌سال با تمام ویژگی‌هایش. به اعتقاد کورت، کودک و بزرگ‌سال، هر کدام یک مرتبه بار جهان را به دوش می‌کشند؛ ولی نوجوان مجبور است هر دو بار را یکجا در دوره نوجوانی بر دوش خود حمل کند؛ زیرا به هر دو جهان تعلق دارد.

استفاده از تعبیر «بحران» برای دوره نوجوانی، به دلیل ویژگی‌های خاصی است که در این دوره برای نوجوان پدید می‌آید. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از: تغییرات ناگهانی در بدن، نگرش، احساس و ارتباط با دیگران از یک سو و بروز مشکلات اساسی از سوی دیگر که در نهایت، موجب ناسازگاری فرد با محیط می‌شود.

شکل ۱۵

به نظر می‌رسد سخنی که از معصومان^۸ نقل شده و در آن، نوجوانی قسمتی از سرگشتگی به شمار آمده یا نوعی مستی دانسته شده، به جهت همین بحران‌ها و بی‌سروسامانی‌های روحی‌ای است که برای نوجوانان توصیف کرده‌اند. پیامبر اکرم | فرموده‌اند:

«الشَّبَابُ شُعْبَةٌ مِنَ الْجُنُونِ؛ جوانی، نوعی از سردرگمی است.»

همچنین امیر مؤمنان × فرموده‌اند:

«أَصْنَافُ السُّكْرِ أَرْبَعَةٌ سُكْرُ الشَّبَابِ وَسُكْرُ الْمَالِ وَسُكْرُ النَّوْمِ وَسُكْرُ الْمَلِكِ؛ مُسْتَى بِرِ جِهَارٍ نَوْعٌ مُسْتَى جَوَانِي، مُسْتَى ثَرَوْتٍ، مُسْتَى خَوَابٍ وَ مُسْتَى رِيَاسْتٍ».

طرحی کلی از دوران نوجوانی را می‌توان این‌گونه بیان کرد:

دوره انتقال (زمان انتقال از کودکی به بزرگسالی)؛

دوره بروز تغییرات (تغییر عمیقی که کودک را از بزرگسالی جدا می‌کند.

تغییر عاطفی؛

تغییر سریع نضج جنسی؛

تغییر در بدن، رغبت‌ها و نقش‌ها؛

تغییر در ارزش‌ها؛

دوره‌ای دشوار و بیمناک در انتخاب؛

دوره جست‌وجوی هویت و تحول شخصیت؛

دوره آرمان‌گرایی و غیرواقع‌گرایی؛

دوره شکل‌گیری و مجهز شدن برای مقابله با مسائل زندگی؛

دوره استقلال‌طلبی؛

دوره خودتجربه‌گری؛

دوره نوسان در عواطف؛ یعنی نوجوان در عین حال که شاد است، احساس افسردگی می‌کند و خواهش‌های متضاد دارد؛

دوره نوسان در افکار؛

دوره نوسان در رفتار؛ بدین صورت که فرد همواره در حالت رفت‌وبرگشت بین حالات کودکی و نوجوانی قرار دارد و با توجه به شناختی که از خود، توانایی‌ها، وضعیت و امکاناتش کسب کرده، خواستار رفتار بزرگسالانه است، درحالی‌که تجربه لازم را ندارد.

در دوره نوجوانی، شش تغییر عمده رخ می‌دهد که وجه تمایز بین دوره کودکی و نوجوانی شمرده می‌شود. این تغییرات ضمن اینکه زمینه را برای بروز مشکلات خاصی فراهم می‌آورند، در صورت درایت و آگاهی والدین، مسیر مطلوبی را برای نوجوان ایجاد می‌کنند و عبارت‌اند از:

تغییر در ترشح غدد درون‌ریز؛

تغییر در الگوی ارتباطی والدین و نوجوان؛ یعنی تلاش نوجوان برای برقراری ارتباط افقی که همان رابطه دوستان است، به جای ارتباط عمودی که براساس سلسله‌مراتب صورت می‌گیرد؛

تغییر در کمیت و کیفیت دروس؛ بدین صورت که با توجه به افزایش کمیت و کیفیت دروس، تنوع دبیران، و پیچیدگی و تخصصی شدن مطالب، رشد ناموزون درسی صورت می‌گیرد و در نتیجه، امکان افت تحصیلی وجود دارد و باید در این زمینه به نوجوان آگاهی داد؛

تغییر در جایگاه فرزند؛ بدین ترتیب که با توجه به نگرش اطرافیان به نوجوان و نیز احساس مسئولیت و مشارکت وی در قسمت‌های گوناگون زندگی، موقعیتی جدید در خانواده برای وی فراهم می‌شود؛

تغییر در نگرش به زمان، یعنی توجه به گذشته و آینده در تصمیم‌گیری‌ها؛

تغییر در نگرش به ارزش‌ها، یعنی توجه به ارزش‌های اخلاقی، دینی و

از میان تغییرات صورت‌گرفته در دوره نوجوانی، سه ویژگی بدین شرح، سبب اهمیت یافتن بروز تغییر در نوجوان می‌شود: نخست، آغاز نرسیدگی و بلوغ؛ دوم، افزایش توانایی‌های ذهنی؛ سوم، تغییر به سوی کسب نقش‌های جدید در جامعه.

این سه دسته تغییرات زیستی، شناختی و اجتماعی، دگرگونی‌هایی اساسی در دوران نوجوانی تلقی می‌شوند. از آنجا که نوجوانان از بعد زیستی، شناختی، اجتماعی و هیجانی با دیگر گروه‌های سنی متفاوت‌اند، والدین، مربیان و بزرگسالانی که با آنان سروکار دارند، باید درباره تحولات این گروه، شناخت و دید صحیحی داشته باشند تا بتوانند در تربیت آنان موفق شوند. آشنایی با تحولات صورت‌گرفته در دوره نوجوانی سبب می‌شود بتوانیم به بهترین شکل با نوجوانان رفتار، و شیوه‌های مناسبی را برای هدایت یا اصلاح رفتارهایشان طراحی کنیم.

جدول ۴۷. ویژگی‌های نوجوان براساس نظریه هاروکس

براساس نظریه هاروکس، نوجوان فردی است:

در حال دگرگونی از نظر بدنی، نابالغ از لحاظ عاطفی، محدود از جهت تجربه و تابع محیط از دیدگاه فرهنگ؛

همه چیز می‌خواهد، اما نمی‌داند چه چیز باید بخواهد؛

فکر می‌کند همه چیز را می‌داند، اما در واقع، چیزی نمی‌داند؛

تصور می‌کند همه چیز دارد، ولی در واقع، چیزی ندارد؛

نه از مزایای کودکی بهره می‌برد، نه از امتیازات بزرگسالی؛

در رؤیا و تخیل زندگی می‌کند، اما با واقعیت روبه‌روست؛

مستی است هوشیار و خوابیده‌ای است بیدار.

اهمیت

دوره نوجوانی و بلوغ از آن جهت اهمیت دارد که در این دوره، تثبیت ویژگی‌های شخصیتی صورت می‌گیرد و زمینه برای پیدایش دوره جوانی فراهم می‌شود. مثلاً اگر ویژگی استقلال‌طلبی در دوران نوجوانی، مسیر صحیح خود را بی‌پیماید، نوجوان امروز، جوان مستقل و با اعتماد به نفس در آینده خواهد بود و با همت و استقلال فکری و رفتاری خود، توانایی ایجاد زندگی‌ای صحیح در آینده را خواهد داشت. از آن سوی، اگر این استقلال‌طلبی در دوره نوجوانی، بر اثر رفتار نادرست اطرافیان آسیب ببیند، باید دوران جوانی نامطلوبی را انتظار داشت.

والدین اگر درک درستی از تحولات روحی نوجوان نداشته باشند، دیوار بزرگی بین خود و او پی‌ریزی می‌کنند. بسیاری از نوجوانان به دلیل درک نشدن صحیح از جانب دیگران، از عزت نفس کم، احساس تنهایی، افسردگی یا اضطراب شکایت می‌کنند و معتقدند دیگران از آنان تنفر دارند. از نظر نوجوانان، دلیل این مسئله، درک نشدن احساساتشان است. مؤید این موضوع، روایاتی است که از معصومان^۸ نقل شده‌اند؛ چنان‌که در روایتی منسوب به امام علی[×] آمده است:

«لَا تُقَسِّرُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَىٰ آدَابِكُمْ فَإِنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ لِزَمَانٍ غَيْرِ زَمَانِكُمْ؛ فرزندان‌تان را به آداب و رسوم خویش وادار نکنید؛ زیرا آنان برای روزگاری غیر از زمان شما آفریده شده‌اند.»

همچنین در روایتی دیگر ایشان فرموده‌اند:

«جَهْلُ الشَّبَابِ مَعْدُورٌ وَعِلْمُهُ مَحْقُورٌ؛ عذر نادانی جوان، پذیرفتنی و علم او نیز ناچیز است.»

گفت‌وگو درباره دوران نوجوانی، از جمله موضوعاتی است که از قدیم به جهت اهمیت آن، کانون بحث و بررسی قرار گرفته است. براساس مطالعات فلاسفه بزرگ یونان مانند افلاطون و ارسطو درباره دوران نوجوانی درمی‌یابیم آنان جایگاهی خاص را برای نوجوان قایل بوده‌اند. افلاطون دوران بلوغ را مرحله ظهور خیال‌بافی‌ها و رؤیاپردازی‌ها دانسته و ساختار جسمی و بدنی فرد نوجوان در این دوران را توضیح داده و معتقد است در دوره نوجوانی، توانایی‌های مربوط به استدلال، رشد می‌کنند و باید در این سنین، علوم و ریاضیات به فرد آموزش داده شوند. ارسطو نیز تغییرات مربوط به بلوغ جنسی را شرح داده و تغییرات جسمانی پسران را ناشی از فعالیت غده‌های جنسی دانسته است. به اعتقاد وی، دختران به دلیل فعالیت شدید جنسی، به حفاظت بیشتری نیاز دارند. سقراط نیز در آثارش ویژگی‌های نوجوان را شرح داده است.

دوران نوجوانی با وجود اهمیت و قدمت بحث درباره آن، تا پیش از قرن بیستم در مطالعات غربی، مرحله‌ای مستقل در سیر تحول آدمی به شمار آمده است؛ زیرا در آن دوران، کودکان پس از رسیدن به بلوغ، بلافاصله به عنوان کارآموز به جهان بزرگ‌سالان قدم می‌نهادند و درنهایت، روان‌شناسی نوجوانی، قسمتی از روان‌شناسی کودک شمرده می‌شد. گاهی نیز روان‌شناسان وظیفه خود می‌دانستند فصلی از کتاب خود را به سنین بلوغ و نوجوانی اختصاص دهند؛ اما در اوایل قرن بیستم، به دنبال انتشار کتاب روان‌شناسی نوجوانی به قلم استانلی هال، این موضوع در مطالعات روان‌شناسی غربی گسترش یافت و امروزه، پژوهش‌های قابل توجهی در این زمینه به طور مستقل صورت گرفته است. در نتیجه تلاش‌های صورت گرفته برای بررسی ابعاد گوناگون نوجوانی، قرن بیستم، عصر نوجوان‌شناسی علمی نامیده شده است.

از میان متفکرانی که در زمینه روان‌شناسی و علوم تربیتی تحقیق کرده‌اند، می‌توان ژان ژاک روسو و جان استانلی هال را نام برد که پژوهش‌های ویژه‌ای در این زمینه انجام داده‌اند. روسو در کتاب امیل خود از اسرار دوران رشد که خودش آن را تولد ثانوی نامیده، سخن گفته است. وی در تدوین نظرات مربوط به دوران بلوغ، نقشی مهم ایفا کرده است.

هال نیز که پدر روان‌شناسی نوجوانی (بلوغ) نامیده شده است، همان‌گونه که گفتیم برای نخستین‌بار، دوران نوجوانی را به حیطة روان‌شناسی جدید وارد و توجه خود را بر خصوصیات روانی نوجوانی متمرکز کرد. پژوهش‌های استانلی هال نشان می‌دهد در قرن نوزدهم، دوران نوجوانی، مرحله زیستی‌ای همراه با بی‌قراری و اضطراب تلقی می‌شده است. هال معتقد است الگوهای رفتاری مشخصی که ما آنها را به دوران نوجوانی مربوط می‌دانیم، زمینه زیست‌شناختی دارند و در نتیجه، این الگوهای رفتاری، از نوع همگانی‌اند. براساس این دیدگاه، هال سفارش کرده است برای تحول سالم نوجوانان، وجود بزرگ‌سالانی صبور و مهرورز ضرورت دارد. این نکته نیز گفتنی است که هال تصویری درست از نوجوانی به دست نداده است؛ زیرا وی فقط به فرهنگ امریکایی توجه می‌کرد؛ درحالی‌که مطالعات فرهنگی پس از این صاحب‌نظر نشان می‌دهد تفاوت‌های گسترده‌ای میان الگوهای رشد وجود دارد.

واژه «نوجوانی» به معنای رشد کردن، رسیده شدن و در حال بزرگسال شدن است. در کلام امیر مؤمنان[×] از نوجوانی با استفاده از واژه‌های «ولید» و «یافع» یاد شده است؛ چنان که آن حضرت فرموده‌اند:

«أَمْ هَذَا الَّذِي أَنْشَأَهُ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْحَامِ وَشُعْفِ الْأُسْتَارِ نُظْفَةً دِهَاقًا وَعَلَقَةً مَحَاقًا وَجَنِينًا وَّرَاضِعًا وَّوَلِيدًا وَيَافِعًا» «مگر انسان، همان نطفه و خون نیم‌بند نیست که خدا او را در تاریکی‌های رحم و غلاف‌های تودرتو پدید آورد تا به صورت جنین درآمد؛ سپس کودکی شیرخوار شد، بزرگ‌تر و بزرگ‌تر شد تا نوجوانی رسیده شد».

علامه مجلسی برای مجموع این دوران، عنوان «غلام» به کار برده است. واژه «حدث» به معنای نو و تازه نیز درباره دوران نوجوانی به کار می‌رود که به انواع بلوغ تعلق می‌گیرد و فرد را از دنیای کودکی خارج می‌کند.

در بسیاری از فرهنگ‌های لغت، نوجوانی به معنای بالغ شدن دانسته شده است. ساده‌ترین و درعین‌حال، مقبول‌ترین تعریف برای این واژه را می‌توان این‌گونه بیان کرد: نوجوانی، دوره تحقق یافتن فرآیندهای رشد و انتقال از کودکی به بزرگسالی است. منظور از فرآیندها، جنبه‌های گوناگونی از رشد در دوران نوجوانی‌اند که رشد و نمو سازمان عصبی مغز، اندازه‌های بدنی و تغییر در نیم‌رخ جسمی، و نظام جنسی را دربر می‌گیرند که تحولات شناختی، عاطفی و رفتاری را به دنبال دارد.

از جنبه روان‌شناسی ژنتیک، نوجوانی به عنوان دوره مهم تحول روانی آدمی، بین دوره‌های کودکی و بزرگسالی قرار می‌گیرد. این دوران، معرف مرحله تغییر عمیقی است که کودک را از بزرگسال جدا می‌کند. نوجوانی واقعاً به منزله دگرگون شدن است؛ زیرا در چنین دوره‌ای، نوجوان همواره تغییر می‌کند و حتی خود او با مشکل بزرگ چگونگی خویش و موفقیت آن روبه‌روست.

سن نوجوانی

از پرسش‌های اساسی درباره ویژگی‌های دوران نوجوانی، به سن نوجوانان مربوط می‌شود و عبارت است از آنکه نوجوانی، شامل چه سن و دوره‌ای است. از نظر طول دوره نوجوانی، روان‌شناسان با یکدیگر اتفاق نظر ندارند؛ زیرا تعیین طول دوره نوجوانی به چند علت روان‌شناختی و جامعه‌شناختی بازمی‌گردد. علاوه بر آن، تفاوت‌های موجود میان افراد و نیز جوامع گوناگون، در اختلاف در سن اثرگذار است و شرایط فرهنگی و محیطی نیز همه جا یکسان نیست. برخی شروع دوران نوجوانی را همراه با بلوغ دانسته‌اند که معمولاً از سیزده‌سالگی آغاز می‌شود. البته از آنجا که دختران حدود دو سال زودتر از پسران به قلمرو بلوغ گام می‌گذارند، می‌توان سن نوجوانی آنان را یازده‌سالگی دانست. برخی زمان نوجوانی را محدوده زمانی شروع بلوغ تا کامل شدن آن، یعنی نه تا نوزده سال در دختران و سیزده تا نوزده سال در پسران دانسته‌اند.

گرچه طول مدت نوجوانی در دختران و پسران، در جوامع متفاوت و بین طبقات گوناگون اجتماعی یکسان نیست، می‌توان محدوده دوره نوجوانی را از سنین یازده تا سیزده‌سالگی الی هجده تا بیست‌سالگی تعیین کرد. بدین ترتیب، رشد در دوره نوجوانی از یک سو، نتیجه بلوغ جسمی و جنسی است و از سوی دیگر، از انتظارات و رفتار خانواده، جامعه و فرهنگ ناشی می‌شود. به بیان دیگر، اگرچه بلوغ جسمی و جنسی، محرک فرآیند انتقال به دوران بزرگسالی است، ساختار اجتماعی و فرهنگی در این انتقال نیز مؤثر واقع می‌شود؛ چنان‌که به اعتقاد استانلی هال، تمام نمودها و ویژگی‌های دوران نوجوانی، مولود وضعیت اجتماعی است و در واقع، بلوغ واقعی اجتماعی شمرده می‌شود.

از آنجا که نوجوانی، دوره انتقال از کودکی به بزرگسالی است، می‌توان پایان این دوره را از تعریف و ویژگی‌های بزرگسالی نیز به دست آورد. این ویژگی‌ها عبارت‌اند از: شروع رفتار و هیجان خودکنترلی، آغاز استقلال اقتصادی شخصی، و بر عهده گرفتن نقش‌های بزرگسالان مانند خانه‌داری و اشتغال و همسرمداری. بنابراین نوجوانی، دوره‌ای از زندگی است که با بلوغ آغاز می‌شود و وقتی شخص نقش‌های بزرگسالان را بر عهده گرفت، پایان می‌یابد. [۴۱] البته این مسئله را فراموش نکنیم که طول این دوره در تمام طبقات جامعه، یکسان نیست.

تکالیف رشدی نوجوان

نیازهای نوجوان با برخی مسائل رشدی ارتباط دارد که نوجوانان در انتقال از کودکی به بزرگسالی با آنها مواجه می‌شوند. البته همه نوجوانان در یک سطح نیستند. براساس مطالعه هاویگهرست [۴۲] می‌توان تکالیف‌های رشدی ذیل را برای طول دوره نوجوانی و ابتدای جوانی برشمرد:

پذیرش طبیعت و صفات جسمانی خود و نیز رشد روزافزون توانایی‌های آن، و استفاده مفید از بدن؛

پذیرفتن صفات هوشی خود و رشد روزافزون توانایی‌های هوشی برای شایستگی در زندگی؛

آگاه شدن از عواطف خویش و کسب استقلال عاطفی از والدین و دیگر بزرگسالان؛

پیشرفت در احساس هویت، از جمله آگاهی از هویت جنسی و کسب نقش اجتماعی مردانه یا زنانه؛

به دست آوردن اطمینان خاطر درباره استقلال اقتصادی و عاطفی از والدین؛

برقراری روابط تازه و نضج‌یافته با همسالان خود از هر دو جنس و آماده شدن برای زناشویی و زندگی خانوادگی؛

کسب مجموعه ارزش‌ها و نظام اخلاقی، و تلاش برای درک فلسفه زندگی؛

فراگیری شیوه یک‌پارچه کردن صمیمیت جنسی و عاطفی؛

آماده شدن برای به دست آوردن شغلی هدفمند؛

به سلامت پشت سر گذاشتن خطرهای دوران نوجوانی. [۴۳]

مراحل رشد نوجوانی

درباره بلوغ و نوجوانی، دیدگاه‌های متعدد و متفاوتی براساس ابعاد رشد آدمی وجود دارد [۴۴] و بر مبنای این دیدگاه‌ها روان‌شناسان، مراحل را نیز بیان کرده‌اند. [۴۵] در اینجا دو دیدگاه درباره مراحل رشد نوجوان بیان می‌کنیم که در دهه اخیر مطرح شده‌اند:

أ. تقسیم‌بندی نخست:

یک. دوران اولیه نوجوانی (دوازده تا سیزده سال):

سازگاری با تغییرات صورت گرفته در دوران بلوغ؛

آموختن کاربرد توانایی‌های شناختی تازه؛

یافتن جایی میان همسالان؛

کنار آمدن با انتظارات مربوط به جنسیت.

دو. اواسط دوران نوجوانی (چهارده تا شانزده سال):

کنار آمدن با مسائل مربوط به بلوغ جنسی؛

گرفتن تصمیمات اخلاقی؛

ایجاد روابط تازه با همسالان؛

برقراری تعادل بین خودمختاری و مسئولیت‌پذیری.

سه. اواخر دوران نوجوانی (هفده تا بیست سال):

انسجام هویت؛

تجربه صمیمیت؛

ب. تقسیم‌بندی دوم:

در دیدگاه دوم، مراحل سه‌گانه رشد در دوران نوجوانی به این صورت بیان شده است:

یک. مرحله پیش‌نوجوانی: سرآغاز بحران‌ها در این دوره، انتشار یک پیام است. فرد احساس کودکی می‌کند و هنوز ویژگی‌های بلوغ در او کاملاً ظاهر نشده است. این دوران، طلیعه‌ای است که هنوز مؤلفه‌های عقلی و عاطفی آن از سازش‌یافتگی‌های دوره کودکی جدا نشده‌اند، ولی گسستن خود را آغاز کرده‌اند.

دوم. مرحله فرورفتن در خود: در این مرحله، نوجوان بین دوره‌های کودکی و نوجوانی قرار دارد، صفات بلوغ در وی ظاهر می‌شوند و بیشترین تغییر جنسی در وجودش صورت می‌گیرد. در این مرحله، برای روش زندگی خود، رفتار معینی تثبیت می‌کند. نوجوان در این مرحله، در خود فرومی‌رود و به درون خویش می‌خزد و والدین، بیش از مراحل دیگر نگران اویند؛ زیرا تماس خود با وی را منقطع و توافق خود با او را منهدم می‌پندارند.

سوم. مرحله از خود برون آمدن: در این مرحله، در نوجوان، نوعی گشایش در تمرکز به تدریج اتفاق می‌افتد و او فعال و مثبت می‌شود و دوباره به دیگران روی می‌آورد. این مرحله، زمان پایان بحران است [۴۷] و در آن، شخصیت نوجوان تا اندازه‌ای شکل گرفته و او به دنبال انتخاب دوست، شغل، رشته تحصیلی و ... است. [۴۸]

مسائل اصلی در مراحل گوناگون بلوغ در جدول زیر نشان داده شده‌اند:

جدول ۴۸ [۴۹]

متغیر	اوایل بلوغ	اواسط بلوغ	اواخر بلوغ
۱ سن	ده تا سیزده	چهارده تا شانزده	هفده تا بیست
۲ تغییرات جسمی	تغییرات ثانوی جسمی شروع رشد سریع	حداکثر رشد قد جوش غرور جوانی، بوی بدن	رشد آهسته‌تر
۳ میزان تکامل جنسی	یک تا دو	سه تا پنج	پنج
۴ شناخت و اخلاق	عملکرد عینی، اخلاقی	ظاهر شدن افکار انتزاعی پرسش درباره آداب و رسوم	آرمان‌طلب یا مستبد

۵	برداشت فرد از خود	حالت متغیر خودآگاه	توجه به جذابیت خود افزایش درون‌گرایی	تصویر بدنی به نسبت پایدار
۶	برداشت فرد از اقوام	اصرار بر افزایش وابستگی نداشتن	ادامه دادن کشمکش برای خودمختاری بیشتر	غیروابستگی عملی، اقوام به عنوان اساس
۷	همسالان	تمایل به گروه هم‌جنس و عضویت در گروه	کمتر اهمیت داشتن گروه همسالان	صمیمیت و احتمالاً تعهد
۸	ارتباط با اجتماع	تعدیل در مدرسه	سنجیدن توانایی‌ها و فرصت‌ها	تصمیم‌گیری درباره زندگی

بلوغ

هر دو اصطلاح بلوغ [۵۰] و نوجوانی با رشد جنسی ارتباط دارند و گاه به صورت مترادف با یکدیگر به کار می‌روند. بلوغ، سن ویژه‌ای است که در آن، رشد جنسی اتفاق می‌افتد، درحالی‌که نوجوانی به معنای دوره یا سال‌های بین بلوغ و بزرگسالی است. [۵۱]

بلوغ، مهم‌ترین دوره‌ای است که هم تغییرات بدنی اساسی را همراه دارد هم فرد را دچار تغییرات روانی درخور توجه می‌کند. این تغییرات از یک سو، زمینه لازم برای رشد فرد در دوره‌های بعدی را فراهم می‌کنند و از سوی دیگر، به دلیل حساسیت فوق‌العاده آنها می‌توانند زمینه‌ساز آسیب‌های اساسی و جبران‌ناپذیر باشند. نوجوان ضمن آنکه در مرحله گسستن پیوندهای خود با دوره کودکی قرار دارد، شیفته دستیابی به استقلال جوانی و بزرگسالی است. [۵۲] با وجود این نمی‌توان دوره بلوغ را مجموعه‌ای از بحران‌ها و نگرانی‌ها دانست؛ زیرا نوجوانی، روح فعالیت و بخش‌شایان توجه در زندگی است و فرد در مسیر زندگی اجتماعی و سیاسی، و برای به دست آوردن موفقیت در آن گام برمی‌دارد. [۵۳]

تعریف بلوغ

واژه «بلوغ» در لغت یعنی رسیدن به مکانی، رسیدن به سن رشد، مرد شدن، زن شدن، رسیدگی و پختگی، و به حد رشد و کمال رسیدن. [۵۴] و در اصطلاح، در فرهنگ‌های متداول، عبارت از شروع نضج جنسی دانسته شده است. [۵۵] در دوران بلوغ، اندام‌های تولیدمثل رشد و کار خود را شروع می‌کنند. از زمان آغاز بلوغ، تمام تغییرات ناشی از این فرآیند به صورتی چشمگیر بر رشد همه قسمت‌های بدن اثر می‌گذارد. [۵۶] همچنین به تغییرات جسمی و فیزیولوژیک در سنین نوجوانی که به نوزایشی و بلوغ جنسی می‌انجامد، بلوغ گفته می‌شود. [۵۷] در تعریفی دیگر، بلوغ را دوره انقلاب و بحران دانسته‌اند که

بر اساس تأکید بر وجوه گوناگون تغییرات جسمی و جنسی، رفتارهای اجتماعی و ...، شکل‌های گوناگونی به خود می‌گیرد. [۵۸] هر یک از انواع بلوغ، تعریف خاص خود را دارد که در ادامه، توضیح آن خواهد آمد.

انواع بلوغ

فرآیند بلوغ، از نوع چندبعدی است، شامل تغییرات بدنی و روانی می‌شود و در فاصله بین دو مرحله کودکی و جوانی اتفاق می‌افتد؛ از این رو بررسی همه‌جانبه ابعاد آن، یعنی ابعاد و انواع جسمی، جنسی، عقلی و شرعی، ضروری به نظر می‌رسد. گرچه هر یک از این ابعاد را باید جداگانه مطالعه کرد، مطالعه مستقل هر کدام از آنها به معنای تداخل نداشتن آن ابعاد و نفی تأثیر متقابلشان بر یکدیگر نیست؛ زیرا در نوجوانی، مانند دوره‌های دیگر، وحدتی در ابعاد وجودی انسان دیده می‌شود.

۱. بلوغ جسمی

مراد از بلوغ جسمی، تغییرات صورت‌گرفته در رشد قد، استخوان‌بندی و دیگر اعضای بدن است که در نتیجه آن، جسم انسان به حد نهایی از پختگی و کمال می‌رسد. این نوع بلوغ را گاهی نضج یا رسش [۵۹] می‌نامند. [۶۰] مهم‌ترین تغییرات جسمی‌ای که در این دوره اتفاق می‌افتد و سبب می‌شود آهنگ رشد جسمی، سریع‌تر، و کودک پرجنب‌وجوش دوره پیش به جوانی خستگی‌پذیر تبدیل شود [۶۱] و به سوی دوران بزرگ‌سالی حرکت کند، عبارت‌اند از:

شتاب سریع در برآیند رشد وزن و قد؛

بروز تغییراتی در طرح کلی و ترکیب بدن، به ویژه در میزان و پراکندگی چربی و ماهیچه‌ها؛

ایجاد تغییراتی در دستگاه خونی و تنفسی که به افزایش قدرت و تحمل برای حرکت و ورزش منجر می‌شود؛

افزایش فعالیت غدد چربی و عرقی پوست که موجب افزایش چربی می‌شود و ممکن است به بروز جوش‌ها و دانه‌هایی روی پوست بینجامد؛ [۶۲]

تغییراتی در صفات اولیه جنسی؛

تغییراتی در صفات ثانویه جنسی. [۶۳]

تفاوت دو مرحله جنینی و نوجوانی با دیگر مراحل زندگی انسان، به لحاظ رشد سریع و چشمگیر در این دو مرحله است. جنین از آغاز انعقاد نطفه تا زمان تولد، تغییرات سریع و زیادی می‌کند و به همین صورت، بروز تغییرات در مرحله نوجوانی هم چشمگیر و پرشتاب است. [۶۴] از آنجا که این تغییرات، همانند مرحله جنینی، چشمگیر و پرشتاب‌اند و در مدتی کوتاه،

کودک دیروز به بزرگسال امروز تبدیل می‌شود، برخی هنگام بحث درباره این دگرگونی‌ها به جای واژه «رشد»، از واژه «جهش» استفاده کرده‌اند. [۶۵]

تعیین زمان دقیق برای وقوع چنین تحولی در دوران نوجوانی به ترکیبی از عوامل زیست‌شناختی و روانی اجتماعی بستگی دارد؛ اما به طور کلی می‌توان گفت این تحولات به دنبال تغییرات زیستی آغاز، و در دختران از دوازده‌سالگی و در پسران از چهارده‌سالگی ظاهر می‌شوند. [۶۶] در این هنگام، در رشد قد پسران از دوازده تا چهارده‌سالگی و در رشد قد دختران نیز از ده تا چهارده‌سالگی، دورانی سریع دیده می‌شود. [۶۷]

از جهت وزن، تا حدود دوازده‌سالگی، تفاوت زیادی میان دختران و پسران دیده نمی‌شود و بین هشت تا دوازده‌سالگی، وزن آنان به طور مرتب و متوسط، دو کیلو در سال افزایش می‌یابد. بیشترین ازدیاد وزن در دختران، بین دوازده تا پانزده‌سالگی با میانگین هر سال حدود چهار کیلو و در پسران، بین دوازده تا هجده‌سالگی با میانگین هر سال پنج تا شش کیلو صورت می‌گیرد.

ترشح هورمون‌ها در اواخر دوران کودکی و اوایل دوره نوجوانی، سبب بروز جهشی عظیم، ناگهانی، غیرمنتظره و تا حدی پیش‌بینی‌نشده در اندازه تمام قسمت‌های بدن فرد هنگام رشد می‌شوند. بلوغ برخلاف رشد در دوران جنینی و نوزادی، از اندام‌های انتهایی به طرف مرکز بدن پیش‌روی می‌کند. بدین صورت، درازتر شدن انگشتان دست و پنجه‌های پا پیش از دستان و پاها، دست‌ها و پاها پیش از ران‌ها و بازوها، و ران‌ها و بازوها پیش از تنه صورت می‌گیرد. [۶۸]

افراد در دو دوره نوجوانی و جوانی، برخلاف دوران کودکی، کمتر بیمار می‌شوند و ابتلا به بیماری‌های مزمن در آنان کمتر اتفاق می‌افتد؛ از این رو بیماری‌های موقتی که در نوجوانان و جوانان دیده می‌شوند، غالباً ناشی از کمبودهای غذایی و بهداشتی، سبک زندگی و عوامل شخصیتی است که می‌توان از آنها پیش‌گیری کرد. [۶۹]

بی‌شک، سرعت رشد پیش از بلوغ جسمی، کاملاً محسوس است؛ گرچه تفاوت‌های فردی و اختلاف رشد در نوع جنس نیز وجود دارد؛ چنان‌که در جدول زیر، اختلاف رشد در جنس نشان داده شده است:

جدول ۴۹. تفاوت سرعت رشد در دختر و پسر

سرعت رشد	سن پسر	سن دختر
کاهش سرعت رشد	ده تا دوازده	هشت تا ده
افزایش سرعت رشد	دوازده تا شانزده	ده تا چهارده
کند شدن تدریجی سرعت رشد	شانزده تا بیست	پانزده تا شانزده
توقف رشد	بیست و یک	نوزده

پیش از بلوغ، اعمال زیستی در هر دو جنس با کمی اختلاف جزئی، یکسان است؛ اما پس از آغاز بلوغ، تفاوت‌های زیستی اساسی میان هر دو جنس ظاهر می‌شود. مثلاً در پی شروع بلوغ، استخوان پسران، قطورتر و بزرگ‌تر، گردنشان عضلانی‌تر و بافت‌های عضلانی‌شان نیز بیشتر می‌شود و به همین جهت، پسران قدرت بدنی‌ای بیشتر از دختران پیدا می‌کنند. [۷۰]

تغییرات جسمی در این دوران، سبب بروز احساساتی مبنی بر تزلزل و ناشیگری می‌شود. دختران از اینکه می‌بینند چاق شده‌اند و نشانه‌های بلوغ در آنان به وجود آمده است، وحشت‌زده می‌شوند و دخترانی که زودتر از موقع، بالغ می‌شوند، به علت بزرگ شدن سینه‌هایشان، ممکن است کم‌رو و خجالتی شوند. همچنین وجود جوش‌ها در صورت، رویش موهای زهار و آغاز دوره قاعدگی، سبب خجالت و شرم آنان می‌شود. از سوی دیگر، وقتی نوجوانان بدین صورت رشد می‌کنند، بیش از دوره قبل، به خواب نیاز خواهند داشت. [۷۱] بنابراین هم‌زمان با ورود فرد به دوره جدید پس از دوران کودکی، بروز تغییراتی در قسمت‌های گوناگون بدن، هم در فعالیت‌های بدنی بعدی فرد اثرگذار است هم آثار روانی خاص خود را به دنبال دارد. همچنین تغییرات زیستی منجر به بلوغ جنسی نیز از آثار بلوغ است که در درس بعد آن را شرح خواهیم داد.

۲. بلوغ جنسی

همان‌گونه که می‌دانیم، دستگاه غدد درون‌ریز [۷۲] به کمک مواد شیمیایی‌ای به نام هورمون [۷۳] بر همه فعالیت‌های سلول‌های بدن اثر می‌گذارد و غده هیپوفیز [۷۴] به عنوان یکی از مهم‌ترین غدد بدن که برای فعال‌سازی دیگر غدد درون‌ریز، هورمون‌هایی را ترشح می‌کند، بر غدد دیگر اثر می‌گذارد و ترشح هورمونی آنها را کنترل می‌کند. [۷۵] این غده همراه سه غده جنسی، [۷۶] فوق‌کلیوی [۷۷] و تیروئید، [۷۸] در پیدایش بلوغ نقشی مهم ایفا می‌کنند. در این میان، مهم‌ترین نقش، بر عهده غده هیپوفیز است که به عنوان مرکز فرماندهی، در تنظیم رشد بلوغ، نقشی حیاتی دارد. [۷۹]

وقتی غده هیپوتالاموس [۸۰] که مرکز عصبی تنظیم‌کننده مرکزی در مغز است، به حد کمال رشد کرد، علایمی به غده هیپوفیز فرستاده می‌شود تا هورمون‌هایی را ترشح کند که پیش‌تر ترشح نمی‌کرد. هورمون آزادکننده گونادوتروپین [۸۱] به صورت اختصاصی، سبب افزایش ترشح هورمون‌ها از غدد جنسی به میزانی قابل توجه، به ویژه استروژن [۸۲] در دختران و تستوسترون [۸۳] در پسران می‌شود. [۸۴] این دو هورمون، عامل رشد صفات اولیه و ثانویه جنسی‌اند. [۸۵]

تستوسترون و استروژن به افزایش اندازه قد و رشد صفات ثانویه جنسی کمک می‌کنند. [۸۶] هورمون‌های ترشح‌شده از غدد فوق‌کلیوی، مسئول رویش موهای زهار، زیر بغل و تا حدی دیگر نقاط بدن جز صورت، در هر دو جنس‌اند. همچنین غده تیروئید در سوخت‌وساز سلول‌ها و بافت‌های بدن، نقش بسیار مهمی دارد و بروز اختلال در فعالیت آن، موجب بلوغ زودرس یا دیررس می‌شود. [۸۷] بنابراین تغییرات بلوغ جنسی را می‌توان بر دو نوع رشد کلی بدن و رشد ویژگی‌های جنسی تقسیم کرد. [۸۸]

شکل ۱۶. اثرات هورمونی بر بدن در دوران بلوغ [۸۹]

بلوغ جنسی به یک معنا بخشی از بلوغ جسمی به شمار می‌آید که با خصایص اولیه و ثانویه جنسی همراه است. بارزترین خصایص اولیه در دختران، قاعدگی (احتمالاً همراه با احساس درد، ناراحتی و حالت تهوع) و در پسران، احتلام در خواب است. همچنین بارزترین خصایص ثانویه در دختران، بزرگ شدن ناگهانی سینه و لگن خاصره، رویش موی زهار و زیر بغل، و ظاهر شدن جوش‌های صورت، و مهم‌ترین خصایص ثانویه در پسران، رویش موی زهار و زیر بغل، ظهور جوش‌های صورت و تغییر ناگهانی صداست. [۹۰] نخستین نشانه بلوغ در پسران، رشد کیسه بیضه و بیضه‌ها همراه با نخستین پیدایش موی شرمگاه است و یک سال پس از آن، انزال اتفاق می‌افتد. در دختران، نخستین نشانه بلوغ، رشد پستان‌ها، رشد موی شرمگاه و پس از آن، ظهور قاعدگی است. [۹۱]

تفصیل علایم بلوغ جسمی و جنسی در جدول زیر نشان داده شده است.

جدول ۵۰

پسران	دختران
جهش رشد، تغییر ناگهانی قد و وزن (دوازده تا سیزده سال)	جهش رشد، تغییر ناگهانی قد و وزن (ده تا یازده سال)
رشد بیضه‌ها و کیسه‌های بیضه‌ای، تیره شدن پوست بیضه (یازده تا دوازده سال)	رشد سینه و برجسته شدن نوک و تورم منطقه شدن نوک سینه، افزایش بافت‌های اطراف نوک سینه همراه با ماده رنگی (ده تا یازده سال) [۹۲]
رشد موی پشت لب و رشد موی زیر بغل (یازده تا دوازده سال)	رشد موی زیر بغل و عانه (ده تا یازده سال)
فعالیت غدد عرقی زیر بغل (سیزده تا پانزده سال)	فعالیت غدد عرقی زیر بغل (دوازده تا سیزده سال)
احتلام و انزال (سیزده تا چهارده سال)	ترشحات مهبل که با آغاز عادت ماهیانه کاهش می‌یابد (ده تا سیزده سال)
رشد آلت تناسلی (دوازده تا سیزده سال)	آغاز عادت ماهیانه (یازده تا چهارده سال)
تغییر ساختار حنجره و نای، و کلفت شدن نسبی صدا	تغییر ساختار حنجره و نای، و نازک شدن صدا [۹۳]
ظاهر شدن جوش صورت	ظاهر شدن جوش صورت

در قرآن کریم از واژه «حلم» برای بلوغ جنسی یاد شده؛ چنان که خداوند متعال فرموده است: «و وقتی اطفال شما به سن بلوغ رسیدند، باید اجازه بگیرند» [۹۴] برخی حلم را به معنای عقل دانسته [۹۵] و برخی ضمن پذیرش معنای عقل، این واژه را به معنای رؤیا و خواب دیدن نیز دانسته‌اند؛ زیرا نوجوانان در دوران بلوغ، صحنه‌هایی را در خواب می‌بینند که سبب احتلام آنان می‌شود؛ ولی این واژه به عنوان کنایه، به معنای بلوغ به کار رفته است. [۹۶]

نخستین عادت ماهانه در دختران، نشانگر آغاز دوران آمادگی آنان برای باروری است. عادت ماهانه بین دوازده تا شانزده روز پس از آزاد شدن یک اوول یا تخمک از یکی از دو تخمدان شروع می‌شود. پسران نیز با تولید اسپرماتوزوئیدها [۹۷] به وسیله بیضه‌ها و انزال، پختگی و رشد جنسی خود را طی می‌کنند. نخستین عادت ماهانه و نخستین انزالها، پایان یافتن بلوغ جنسی را نشان می‌دهند و از نظر روانی اهمیت زیادی دارند. [۹۸]

پسران اوج لذت جنسی خود را معمولاً در سیزده و پانزده‌سالگی در خواب تجربه می‌کنند و دختران نیز رؤیاهای شهوانی دارند که به اوج لذت جنسی شبانه منجر می‌شود؛ ولی آنان متوجه نمی‌شوند، مگر اینکه به‌موقع از خواب بیدار شوند. [۹۹]

نوجوانان در حال حاضر، آگاه‌تر شده‌اند و کمتر از نسل پیش احتمال دارد نگران قاعدگی یا احتلام شبانه شوند. با وجود این، بسیاری از پسران و دختران به‌خصوص در نخستین سال‌های نوجوانی، آموزش لازم را از والدین یا همسالان کسب نمی‌کنند و با ترس‌های بیجا خود را شکنجه می‌دهند. اگر والدین رفتار معقول و درستی داشته باشند، بسیاری از واکنش‌های منفی دختران به قاعدگی از بین می‌رود یا کمتر می‌شود. [۱۰۰] والدین، مربیان و معلمان باید نوجوانان را درباره تحولات صورت گرفته در بدنشان که ناراحت‌کننده و گیج‌کننده است، آموزش، و به آنها اطمینان دهند. این افراد باید به نوجوانان آگاهی دهند در شروع و پیشرفت دوران بلوغ، بین نوجوانان، تفاوت‌های بسیار زیادی وجود دارد. [۱۰۱]

أ. مراحل تمایلات جنسی

درباره تمایلات جنسی نوجوانان، مراحل ذکر کرده‌اند که در اینجا آنها را به اختصار بیان می‌کنیم:

اول. توجه به وضع بدن، به ویژه دستگاه تناسلی؛ این توجه، آغاز علاقه به مسائل جنسی است.

دوم. توجه و علاقه به دیگران همراه با محبت و عاطفه؛ ماهیت عاطفی در این مرحله برای نوجوان شکل می‌گیرد.

سوم. شدید شدن عشق به جنس مخالف؛ این مسئله ممکن است به یک نفر محدود نشود و چند نفر، مورد علاقه نوجوان باشند.

چهارم. معطوف شدن علاقه از چند نفر به یک نفر؛ در این مرحله نوجوان دوست دارد فرد مورد علاقه، از خودش بزرگ‌تر باشد تا بتواند از او پشتیبانی کند.

پنجم. تمایل و توجه به جنس مخالف، متناسب با سن خودش. [۱۰۲]

نکته قابل توجه این است که برخی عوامل مانند فرهنگ و خانواده در پذیرش این مراحل از جانب نوجوانان مؤثرند؛ مثلاً نوجوانی که در خانواده مذهبی متکی بر نظام معنوی و اخلاقی و فرهنگ اسلامی رشد کرده باشد، می‌کوشد رشد جنسی خود را در مسیر صحیح و شرعی قرار دهد تا از هر گونه انحراف جنسی‌ای مصون بماند؛ از این رو چنین فردی به طی کردن مراحل ذکر شده نیازی ندارد، بلکه با کنترل‌گریزه جنسی خود، در زمان مناسب با تشکیل دادن خانواده، ضمن برآوردن خواسته‌های درونی‌اش، به ایجاد محیط سالم در خانه و اجتماع کمک می‌کند.

ب. بلوغ زودرس [۱۰۳] و بلوغ دیررس [۱۰۴]

نوجوانان در سنین گوناگونی بالغ می‌شوند و با توجه به برخی عوامل، این اختلاف ممکن است طبیعی باشد؛ مثلاً ممکن است پسری در پانزده‌سالگی، جثه کوچکی داشته باشد و علایم جسمانی بلوغ مانند اندام‌های تولید مثل یا موهای زهار هنوز در او کاملاً رشد نکرده باشد؛ درحالی‌که پسر دیگری در همان سن، ویژگی‌های بزرگ‌سالان را داشته باشد. این مسئله در هر دو نوجوان فرضی، بهنجار و طبیعی است و در رشد فیزیکی و جنسی آنان هیچ اثر مثبت یا منفی‌ای نمی‌گذارد. [۱۰۵] عوامل ارثی و خانوادگی، و وضعیت سلامت فرد همراه با تغذیه و بهداشت مناسب، از عواملی‌اند که به طور طبیعی بر بلوغ زودرس یا دیررس فرد اثر می‌گذارند. [۱۰۶]

در برابر بلوغ طبیعی، بلوغ زودرس و دیررس قرار دارد که موجب بروز اختلالات و مشکلات بسیاری در جوامع گوناگون می‌شود و باید حمایت‌های اجتماعی برای پذیرش مناسب افراد مبتلا به این دو نوع بلوغ غیرمعمول، در جامعه به ویژه از جانب گروه همسالان صورت گیرد. بلوغ زودرس یا دیررس از دو جهت، قابل توجه و دارای اهمیت است:

نخست، توجه به علت وقوع زود هنگام بلوغ یا تأخیر در آن؛ در این حالت، مراجعه به متخصص، انجام دادن آزمایش‌های لازم و پیگیری‌های منظم برای درمان، ضروری است؛ به ویژه از آن جهت که نوجوان در این زمینه، تجربه لازم را ندارد.

دوم، توجه به اثرات روانی، اجتماعی و جسمی که بهداشت روانی و جسمی را می‌طلبد.

عوامل مؤثر در بلوغ زودرس یا دیررس عبارت‌اند از:

اول. عوامل ارثی (ژنتیک): شامل عوامل ارثی و انتقال این ویژگی از والدین و نسل گذشته، کم یا زیاد بودن ترشحات غدد، و بروز اختلال در غدد فوق کلیوی و هیپوفیز و تیروئید و لوزالمعده؛

دوم. عوامل بهداشتی: شامل نبود بهداشت، تغذیه نامناسب، خوردن غذاهای هورمون‌دار، و مصرف زیاد مواد پروتئینی مانند گوشت و تخم‌مرغ؛

سوم. عوامل محیطی: شامل زندگی شهری، دیدن صحنه‌های محرک تصویری و تبلیغاتی از طریق وسایل ارتباط جمعی مانند تلویزیون و ماهواره و اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، شنیدن و خواندن داستان‌های جنسی، و معاشرت با جنس مخالف: [۱۰۷]

چهارم. عوامل خانوادگی: شامل تربیت نامناسب خانوادگی، روابط زناشویی والدین در برابر فرزندان، و بازی‌ها و نوازش‌های غلط و بی‌غرض از جانب والدین در دوران خردسالی.

بلوغ زودرس آثاری دارد که برخی از آنها بدین شرح‌اند:

اول. آثار فردی: از جمله این آثار می‌توان ضعف بدن، افت رشد عقلانی، کاهش عزت‌نفس، و کم‌اشتهایی یا پراشتهایی را نام برد. کودکان مبتلا به بلوغ زودرس، در ابتدا قدبلندتر از هم‌سن‌های خودند، ولی به تدریج، استخوان‌ها و درنهایت، قد کوتاه‌تری خواهند داشت. [۱۰۸]

دوم. آثار اجتماعی: از جمله این آثار می‌توان دل‌سردی و بروز اختلال در رفتار و حالات، خشونت، لجاجت، [۱۰۹] خودنمایی و عصیان در برابر دیگران، درون‌گرا شدن، خجالتی بودن، ضعیف بودن رفتارهای اجتماعی [۱۱۰] و اشتغال فکری در دختران درباره پسران [۱۱۱] را نام برد.

سوم. مشکلات اخلاقی: بلوغ زودرس از لحاظ اخلاقی، آفت تلقی می‌شود؛ زیرا نوجوان از نظر عقلانی در موقعیت سنی کودکان هم‌سن خود است، اما از نظر جسمی و تمایلات نفسانی، تمایلات و خواسته‌های غریزی بزرگ‌ترها را دارد. گاهی نوجوانی که به بلوغ زودرس مبتلا شده، در معرض این خطر است که از جانب افراد بالغ یا نوجوان‌های دیگر مورد سوءاستفاده جنسی قرار گیرد؛ زیرا قدرت تعقل و اصول اخلاقی به اندازه کافی در او رشد نکرده است تا بتواند از خود محافظت کند. [۱۱۲]

نوجوانی که دچار بلوغ زودرس شده است، به حمایت و درک زیادی احتیاج دارد تا بتواند با این اتفاق کنار بیاید؛ به خصوص اگر احساس کند عیبی در او وجود دارد (احساس متفاوت بودن).

ج. علایم بلوغ دیررس

علایمی نیز برای این‌گونه بلوغ بیان شده است که عبارت‌اند از: خستگی، کوچکی اعضای تناسلی، زردی چهره، خجول بودن، تشویش و اضطراب، رفتارهای بچه‌گانه، چاقی در پسران، صدای نازک در دختران و توقف رشد فکری. [۱۱۳]

بهترین راهکار برای افرادی که دچار بلوغ دیررس شده‌اند، این است که به آنها آرامش و اطمینان داده شود تا بتوانند فعالیت‌های خود را با توجه به توانایی‌هایشان انتخاب کنند، نه اینکه بخواهند پایه‌پای همسال‌های بالغ‌شان پیش روند. [۱۱۴]

برای جلوگیری از پیامدهای بیشتر بلوغ زودرس و دیررس، راهکارهایی بدین شرح عرضه شده است:

ایجاد روابط دوستانه و توضیح دادن درباره تغییرات صورت گرفته؛

کنترل عوامل آلوده‌کننده محیطی از جانب والدین و مربیان؛

معالجات پزشکی و مراجعه به پزشک متخصص برای بررسی و درمان و نیز پیش‌گیری از مشکلات مربوط به استخوان‌بندی و رشد قدی و فیزیکی؛

ایجاد اشتغال؛

رعایت بهداشت جسمی و روحی. [۱۱۵]

۳. بلوغ شرعی

منظور از بلوغ شرعی، همان سن تکلیف دینی است که براساس اعتقادات دینی تعریف می‌شود. مطابق منابع اسلامی، ملاک سن تکلیف دینی (بلوغ) برای دختران، تمام شدن نه سال قمری و برای پسران، تمام شدن پانزده سال قمری تعیین شده است. البته در صورت بروز یکی از دو علامت، شامل رویدن موی زهار یا خروج منی (در پسران)، نوجوانان به سن بلوغ شرعی می‌رسند؛ هرچند این علامت پیش از نه یا پانزده سال دیده شود. [۱۱۶]

۴. بلوغ روانی

علایم جسمی و روانی بلوغ جنسی، نوجوان را که معمولاً از سنت‌ها و آداب و رسوم، بی‌خبر است، غافل‌گیر و مضطرب می‌کند. بنابراین وی در وضعیت خاص جسمی و روانی خویش از رویارویی با واقعیت بیمناک، و درباره کفایت خود نگران است، در خود فرومی‌رود و به عالم تخیلات پناه می‌برد. [۱۱۷]

به موازات بلوغ بدنی و جنسی، بلوغ در بعد روانی هم اتفاق می‌افتد، که برخی علایم بلوغ روانی، متأثر از همان تغییرات بدنی است. پس از آن، بعد عاطفی و عقلی نیز در نوجوان رشد می‌کند. رشد عاطفی، یعنی توانایی کنترل احساساتی مثل گریه، ترس، خشم، حسادت، محبت و شادمانی، و مراد از رشد عقلی، توانایی درک و فهم بهتر، تفکر و پیش‌بینی، نتیجه‌گیری و تعیین هدف است.

بلوغ روانی در اصطلاح یعنی پختگی روانی؛ به گونه‌ای که انسان قدرت لازم برای تشخیص دادن مسائل و تمیز مصلحت زندگی را به دست آورد. نوجوان در پی برخورداری از بلوغ روانی، به پذیرش مسئولیت‌های اجتماعی مانند احراز شغل، تشکیل دادن خانواده و ایفای نقش‌های محول‌شده قادر است و قدرت رویارویی با مشکلات پیچیده زندگی را دارد. [۱۱۸] ادراک نوجوان از موقعیت در بلوغ روانی تغییر می‌کند و او عقاید شخصی خود را محکم‌تر و روشن‌تر از پیش بیان می‌کند. وی همواره

برای کسب هویت خود می‌کوشد تا با این تلاش، هم خود را به تلاطم وادارد هم دیگران را. نوجوان پس از رسیدن به بلوغ روانی خواهد فهمید در جسم، افکار، آرزوها، هیجان‌ها و روابطش با دیگران دگرگونی‌هایی به وجود می‌آید. [۱۱۹]

برای رسیدن به این مرحله، سن مشخصی وجود ندارد و عوامل خانوادگی و تربیتی به موازات یکدیگر در این بلوغ مؤثرند. در نتیجه، انسان‌ها در سنین گوناگونی به بلوغ روانی می‌رسند و تعیین سن خاص یا مشترک برای افرادی که هم‌زمان و با هم به بلوغ روانی می‌رسند، دشوار است. [۱۲۰]

۵. بلوغ اقتصادی

این‌گونه بلوغ، زمانی اتفاق می‌افتد که فرد از حیث تأمین معاش و اداره امور اقتصادی زندگی‌اش مستقل و متکی به خود باشد. [۱۲۱]

۶. بلوغ عاطفی

از ویژگی‌های بلوغ عاطفی آن است که در آن، فرد از انگیزه‌های کودکانه و ابراز عواطف خود خارج می‌شود و به شکل بزرگ‌ترها رفتار می‌کند؛ به گونه‌ای که عاطفه‌اش جهت‌دار و در خط تعدیل و کنترل باشد. به بیان دیگر، وی می‌تواند خود و دیگران را به وجهی مناسب دوست بدارد و واکنش‌های معقول را جای‌گزین واکنش‌های هیجانی کند. [۱۲۲]

چکیده

در این درس با مطالب ذیل آشنا شدیم:

۱. تفاوت دو مرحله جنینی و نوجوانی با دیگر مراحل زندگی انسان، در رشد سریع و چشمگیر در این دو مرحله است و در بقیه مراحل، این سرعت رشد دیده نمی‌شود.

۲. برخی اهداف بررسی ابعاد نوجوانی عبارت‌اند از: بررسی موضوع بلوغ، شناخت ابعاد گوناگون نوجوانی، شناخت نیازهای اساسی نوجوانان، شناخت مشکلات اصلی نوجوانان و سپس راهنمایی، هدایت و یاری آنان برای حل مشکلاتشان.

۳. بلوغ، مهم‌ترین دوره‌ای است که هم تغییرات بدنی اساسی را همراه دارد، و هم فرد را دچار تغییرات روانی درخور توجهی می‌کند.

۴. اهمیت دوره نوجوانی و بلوغ از آن جهت است که تثبیت ویژگی‌های شخصیتی در این دوره صورت می‌گیرد و زمینه برای پیدایش دوره جوانی فراهم می‌شود.

۵. دوره بلوغ یا نوجوانی، محدوده سنی‌ای از دوازده تا هفده‌سالگی را دربر می‌گیرد. نوجوان در این دوره، از یک سو، در حال گسستن پیوندهای خود با دوره کودکی و از سوی دیگر، شیفته دستیابی به استقلال در دوران جوانی و بزرگسالی است.
۶. بلوغ در اصطلاح، دوره‌ای است که در آن، اندام‌های تولیدمثل رشد و کار خود را شروع می‌کنند و از زمان آغاز این دوران، تمام تغییرات ناشی از بلوغ، به صورتی چشمگیر بر رشد همه قسمت‌های بدن اثر می‌گذارد.
۷. بلوغ، انواع و ابعادی دارد که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: بلوغ جسمی، روانی، جنسی، شرعی، عرفی، عاطفی و اخلاقی.
۸. بلوغ جنسی با ترشح غدد جنسی و ظهور ویژگی‌های ثانوی جنسی همچون رویش موهای زاید، فعالیت غدد عرقی در زیر بغل، و برخی آثار اختصاصی در دو جنس زن و مرد مشخص می‌شود.
۹. در برابر بلوغ طبیعی، بلوغ زودرس و دیررس وجود دارد که موجب بروز اختلالات و مشکلات بسیاری در جوامع گوناگون می‌شود و باید حمایت‌های اجتماعی برای پذیرش مناسب چنین افرادی در جامعه، به ویژه از جانب گروه همسالان صورت گیرد.
۱۰. توجه به اثرات روانی، اجتماعی و جسمی که بهداشت روانی و جسمی را می‌طلبد و نیز توجه به علت پیدایش زود هنگام بلوغ یا تأخیر در آن، از نکات مهم و درخور توجه در این مبحث است.
۱۱. رشد شناختی از مهم‌ترین ابعاد رشد در دوره نوجوانی است.
۱۲. نوجوانان قابلیت استدلال فرضی - استنتاجی را کسب می‌کنند و تفکر نوجوان در این دوره، پیچیدگی خاصی می‌یابد و او می‌تواند درباره افکار خود و دیگران بیندیشد. تفکر نوجوان در این دوره، هم منطقی هم انتزاعی است.

11

دوره نوجوانی (۲)

اهداف آموزشی

پس از گذراندن این درس با مطالب زیر آشنا می‌شویم:

۱. فرآیند رشد اجتماعی در دوره نوجوانی؛

۲. تأثیر محیط بر تربیت نوجوان؛

بعد شناختی

گسترده‌ترین پژوهش‌ها در حوزه روان‌شناسی رشد، درباره رشد شناختی صورت گرفته است که فرآیندهای تفکر، فعالیت‌های ذهنی (مانند توجه، حافظه، شکل‌گیری مفهوم و حل مسئله) و مراحل رشد شناختی را دربر می‌گیرد. به طور کلی، هر یک از ابعاد رشد به‌نوعی با ظرفیت‌های شناختی مرتبط است. مثلاً رشد اجتماعی در تعامل اجتماعی، بهبود روابط اجتماعی نوجوان با همسالان را در پی دارد. بنابراین بروز تغییر در فرآیندهای شناختی و گسترش فکر در طول دوره نوجوانی، به اندازه تغییرات زیستی اهمیت دارد.

در این دوره، استعداد‌های خاص به‌تدریج بروز می‌کنند و تفاوت‌های فردی آشکار می‌شوند. همچنین پرسش‌های متعددی برای نوجوان مطرح می‌شود و درعین حال، پاسخ‌های دیگران، کمتر او را قانع می‌کند. بدین صورت، نوجوان به دنبال آن است که شخصاً پاسخ آن پرسش‌ها را پیدا کند.

براساس آرای نظریه‌پردازان شناختی، توانایی‌های شناختی جدید، حیطه‌های ادراک، تفکر منطقی و استدلال، برنامه‌ریزی، حافظه، زبان و حل مسئله را دربر می‌گیرد که گسترش هر یک از این حیطه‌ها را در دوران نوجوانی می‌توان دید. همچنین اهمیت و نقش مهارت‌های تفکر انتقادی، سبب می‌شود نوجوانان بتوانند به تحلیل، ارزیابی و بحث در زمینه اطلاعاتی اقدام کنند که از طریق معلمان، والدین، دوستان، همسالان و رسانه‌های جمعی به دست می‌آورند.

توانایی‌های شناختی نوجوانان، هم از نظر کمی هم از نظر کیفی، در سال‌های نوجوانی به رشد خود ادامه می‌دهد. مراد از رشد کمی آن است که نوجوانان تکلیف ذهنی را در مقایسه با سال‌های کودکی، سریع‌تر، راحت‌تر و با کارایی بیشتر انجام دهند و رشد کیفی نیز بدان معناست که در فرآیندهای نهفته عقلی نوجوانان در تشریح و استدلال درباره مسائل، تغییرات مهمی صورت گیرد.

بسیاری از جنبه‌های رشد در دوران نوجوانی نیز، به پیشرفت‌های شناختی در این دوران بستگی دارند. تغییراتی در ماهیت روابط بین والدین و فرزند، بروز خصوصیات شخصیتی، برنامه‌ریزی برای آینده تحصیلی و اهداف شغلی، توجه به مسائل سیاسی و اجتماعی و ارزش‌های شخصی، و حتی ایجاد حس هویت شخصی، همگی به‌شدت تحت تأثیر تغییرات شناختی‌اند.

نوجوانی، توانایی‌های ناشناخته تفکر را در قلمرو افکار نو، دیدگاه‌های تازه و افق‌های جدید آشکار می‌کند. در این دوران، مشغولیت‌های ذهنی نوجوان تغییر شکل می‌دهد و پیچیده می‌شود، و افکار او به دنیای خیالی راه می‌یابند و به او اجازه می‌دهند مهارت‌های شناختی تازه خود را در خیال‌پردازی‌ها نیز مثل دنیای واقعی به کار برد.

در این دوره، نوجوان به دوستی و یگانگی، ارزش و اهمیت می‌دهد. مهم‌ترین ویژگی‌های این دوره، انعطاف‌پذیری، انتزاع، آزمایش فرضیه‌های ذهنی، و ملاحظه جای‌گزین‌ها در استدلال پیچیده و حل مسئله است.

پدید آمدن بسیاری از ویژگی‌های شبیه بزرگسالان از نظر اندازه و شکل بدنی، نوجوانان را آماده می‌کند تا بتوانند درباره خودشان، درک خویشتن، افکار دیگران، انگیزه‌ها، ارزش‌ها و دیدگاه‌های گوناگون بیندیشند. در این حال، استدلال‌های نوجوانان در شکل دادن به عقاید آنان در زمینه‌های رفتاری پذیرفته‌شده، نقشی اساسی ایفا می‌کند.

پیاژه پژوهش‌های گسترده‌ای در زمینه رشد قوای ادراکی و شناختی نوجوان انجام داده است. براساس دیدگاه وی، می‌توان گفت نوجوانی در دوره سوم، یعنی دوره‌ای واقع شده است که به اصطلاح، دوره هوش انتزاعی یا عملیات منطقی صوری نامیده می‌شود. این دوره از یازده یا دوازده‌سالگی شروع می‌شود، در حدود پانزده‌سالگی به مرتبه تعادل می‌رسد و تغییراتی اساسی و مهم در ساخت روانی نوجوان به وجود می‌آورد. در این دوره که دوره استقرار هوش انتزاعی است، نه تنها واقعیات به صورت بارزتر و آسان‌تری در معرض عملیات ذهنی قرار می‌گیرند، بلکه واقعیات فقط جزئی از ممکن را تشکیل می‌دهند.

کودک در مرحله عملیات عینی، زمانی می‌توانست به صورت منطقی فکر کند که حضور عینی اشیا یا واقعه‌ها تحقق یابد، درحالی‌که نوجوان در این دوره با مفاهیم انتزاعی و صوری آشنا می‌شود و می‌تواند از طریق تفکر به قواعد منطقی، فرضیه‌های ذهنی را تهیه و تنظیم و هر مسئله‌ای را به صورت اصولی و منطقی بررسی کند.

در این دوره، تمام عملیات صوری به شکل یک پارچه درمی‌آیند؛ به گونه‌ای که تمام روان‌بنه‌های عملیاتی انتزاعی، همراه و هماهنگ می‌شوند و شبکه‌ای را تشکیل می‌دهند و در نتیجه، نوجوان به خوبی می‌تواند مفاهیم انتزاعی را تجزیه و تحلیل کند. ویژگی‌های تفکر صوری در اشتغال ذهنی بسیاری از نوجوانان به موضوعات انتزاعی و نظری گوناگون، مشهود است و از جمله جلوه‌هایی از تفکر انتزاعی در علاقه فرد به موضوعات فلسفی و سیاسی همچون عدالت و آزادی فردی، زیبایی‌شناسی، مذهب و اخلاق، نمایان می‌شود.

پس از تشکیل شدن شبکه واحد، ساختمان‌های ذهنی نوجوان تکمیل می‌شود و از این پس، هیچ نوع ساختمان جدیدی در فرد به وجود نمی‌آید. بنابراین نوجوان چهارده تا پانزده‌ساله از لحاظ ابزار ذهنی، به حداکثر تحول عقلی خود رسیده است و کاملاً می‌تواند اعمال ذهنی را انجام دهد و آنچه فرد بزرگسال را از نوجوان متمایز می‌کند، مسئله زیاد یا کم بودن تجربه است.

براساس نظریه پیاژه، استدلال و تعقل نوجوان سبب می‌شود وی به دنبال راه‌حلی برای خود باشد و بدین صورت، به فردی استدلال‌کننده تبدیل شود. کودکی که به استدلال‌های بزرگسالان گوش می‌کرد و کم‌وبیش با رغبت، آن استدلال‌ها را می‌پذیرفت، در این مرحله به نوجوانی تبدیل می‌شود که هنر استدلال کردن را تکمیل می‌کند و در همه چیز، دوباره تردید می‌کند. نوجوانان قابلیت استدلال فرضی استنتاجی را به دست می‌آورند و به بیان دیگر، توانایی استدلال براساس فرض فراهم می‌شود. از این رو نوجوان از طریق رشد ظرفیت برای تفکر فرضی تا چهارده‌سالگی یا پس از آن، قادر به استدلالی قیاسی است

که با یک ایده یا فرض شروع می‌شود و سپس او از منطق برای گرفتن نتایج ویژه استفاده می‌کند. نوجوان هنگام رویارویی با مسئله، با عرضه نظریه کلی و راه‌حل‌های احتمالی، فرضیه‌هایی را به طور منظم آزمایش می‌کند تا هر کدام را که به واقعیت نزدیک‌ترند، بپذیرد.

تفکر نوجوان در این دوره، پیچیدگی خاصی پیدا می‌کند و او می‌تواند درباره افکار خود و دیگران بیندیشد. در این دوره، تفکر نوجوان، هم منطقی هم انتزاعی است. نوجوانان به مفاهیمی مانند عدالت، عشق، و آزادی می‌اندیشند و درباره احتمالات فکر می‌کنند؛ اما نمی‌توانند فقط واقعیت‌ها را در نظر بگیرند. آنان در برابر بزرگ‌سالان، بیشتر خیال‌پردازی می‌کنند؛ زیرا هنوز به قدر کافی با واقعیت‌های عملی زندگی در این جهان سروکار نداشته‌اند. نکته جالب در دوره نوجوانی، داشتن رؤیایی از آینده‌ای باشکوه و با دگرگونی جهان از راه اندیشه‌هاست. سپس به مرور زمان، نوجوانان به دوره بزرگ‌سالی نزدیک می‌شوند، به حدود اندیشه خود در برابر افکار دیگران پی می‌برند و رؤیای خود را تعدیل می‌کنند.

در نظریه پیاژه، حرکت از هر دوره و مرحله‌ای به دوره و مرحله دیگر، از جمله تغییر از تفکر عملیات عینی به تفکر صوری، شامل تغییراتی در ساختارهای روان‌شناختی است که زیربنای تفکر و استدلال در هر مرحله متوالی شمرده می‌شود. بروز تغییر در ساختارهای ذهنی، ناشی از رویارویی با جنبه‌های جدید اشیا و موقعیت‌هاست. پیاژه این فرآیند تغییر را تعادل‌جویی نامیده است.

تفکر عملیات صوری از همان آغاز، ابزار قدرتمندی است که تغییرات مهمی در دوره نوجوانی را همراه خود می‌آورد. این تغییرات سبب می‌شوند نوجوان بتواند به آنچه ممکن است در زندگی او اتفاق بیفتد، بیندیشد و هویتی به نسبت ثابت به دست آورد. همچنین در این سطح از تفکر، نوجوان می‌تواند به تصمیم‌گیری‌های شخصی دشواری اقدام کند و با مقایسه راه‌حل‌ها و نتایج هر راه‌حل، مسیری را که برای خود یا دیگران بهتر می‌داند، انتخاب کند.

نوجوان به دلیل فراتر رفتن از محدوده زمان و مکان، ایده‌هایی را در ذهن خود ترسیم می‌کند که با واقعیت‌ها تفاوت دارند؛ از این رو برخلاف کودک که معمولاً وضعیت موجود را چنان که هست، می‌پذیرد، نوجوان در خانه، مدرسه، جامعه و... از همه چیز ایراد می‌گیرد و حتی گاهی ممکن است واقعیت‌های جهان را نیز انکار و در صورت نادرست بودن تربیتش، در عقاید خود تردید کند و در مقابل همه کس، اعم از پدر و مادر یا دیگر اعضای جامعه بایستد و ناخودآگاه به فردی پرخاشگر و عصیانگر تبدیل شود.

براساس نظریه پیاژه، نوجوان خود را در نقش انسانی بالغ می‌بیند و مایل است مانند او کارها را انجام دهد. از این جهت، براساس رفتارهایی که انجام می‌دهد، به تدریج می‌کوشد فرضیه‌هایی برای خود بسازد یا از فرضیه‌های دیگران استفاده کند. از مشخصات دیگر این دوره، پی بردن نوجوان به دو اصل بالقوه و بالفعل است؛ بدین صورت که او پی می‌برد آنچه اکنون امکان انجام دادنش فراهم نیست، ممکن است در موقعیت دیگری تحقق یابد.

اگرچه پیازه پژوهش‌های خود درباره نوجوانی را به تعقل و تفکر ریاضی و علمی محدود ساخته، درباره عملیات صوری در زندگی اجتماعی نوجوانان نیز مطالعه کرده است. براساس نظریه وی، نوجوانان اندیشیدن درباره مسائل دور از دسترس را آغاز می‌کنند؛ از این رو ممکن است نیروهای شناختی، نوجوانان را به آرمان‌گرایی مفرط و تمایل به مدینه فاضله رهنمون شود. به همین جهت، آنان می‌توانند مفاهیمی همچون آزادی، عدالت و عشق را دریابند و برای خود، جامعه‌ای متفاوت با جامعه دیگر تصور کنند.

بعد اجتماعی

به طور کلی، اجتماعی شدن، فرآیندی است که از طریق آن، فرهنگی به اعضای خود می‌آموزد عملکرد خود را با راه‌های پذیرفته‌شده از نظر اجتماعی هماهنگ کنند. این فرآیند از طریق والدین، رسانه‌های گروهی، همسالان، مدرسه و مذهب صورت می‌گیرد.

منظور از رشد اجتماعی، نضج فرد در روابط اجتماعی است؛ به گونه‌ای که وی بتواند با افراد جامعه، هماهنگ و سازگار باشد. وقتی فردی را «اجتماعی» می‌خوانند که نه تنها با دیگران همراه باشد، بلکه با آنان همکاری کند. به بیان دیگر، اجتماعی شدن به آن شکل از یادگیری گفته می‌شود که به سازگاری با جامعه و محیط فرهنگی بینجامد. نوجوانی که رشد لازم برای برقراری روابط اجتماعی را به دست آورده باشد، در بعد اجتماعی رشد یافته است؛ بدان معنا که با معیارهای گروه، خلیقات، و سنت‌ها هم‌نوایی کرده و به مرحله‌ای رسیده باشد که بتواند با جامعه ارتباط داشته باشد و همکاری کند.

از جمله اهداف مورد نظر از زندگی اجتماعی، تأمین مصالح دنیوی است. اجتماعی شدن زندگی انسانی، مسئله‌ای ضروری و انکارناپذیر است و امام صادق^ع پس از سفارش کردن مردم به ورود به اجتماع، درباره علت این مسئله فرموده‌اند:

«لَا بُدَّ لَكُمْ مِنَ النَّاسِ، إِنَّ أَحَدًا لَا يَسْتَعِينِي عَنِ النَّاسِ حَيَاتَهُ وَالنَّاسُ لَا بُدَّ لِبَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضٍ؛ تردیدی نیست که شما به دیگر انسان‌ها نیازمندید. در واقع، هر کس را که بنگری، در زندگی‌اش از دیگران بی‌نیاز نیست. بنابراین برخی به برخی دیگر محتاج‌اند.»

از سوی دیگر، ارزش‌های حاکم در جامعه‌های گوناگون، با یکدیگر متفاوت‌اند و فرآیند اجتماعی شدن در فرهنگ‌های متفاوت، معناهای گوناگون دارد: برخی فرهنگ‌ها برای تحصیلات و به طور کلی، کسب دانش، ارزش قایل‌اند؛ برخی دیگر، استقلال و خوداتکایی را ارزش می‌دانند و برخی نیز، فرمان‌برداری را ارزشمند می‌شمارند. تفاوت‌های موجود میان فرهنگ‌ها طبعاً در نتیجه نهایی اجتماعی شدن اثرگذار است.

علاوه بر آنچه گفتیم، اجتماعی شدن، عبارت از فرآیندی است که طی آن، تربیت کودک برای سازگاری با ارزش‌ها، هنجارها، نقش‌ها و سنت‌های اجتماعی تحقق می‌یابد. بنابراین هدف اصلی از اجتماعی شدن، عبارت است از شایستگی، آموختن رفتار مطلوب و سازگاری مناسب در دوران بزرگسالی.

در آغاز دوره، فرد با تجزیه و تحلیل دنیای پیرامون خویش سرکشی، انتقاد، و در اختیارات و نفوذ والدین تردید می‌کند. درست وقتی والدین می‌خواهند به این رفتار نوجوانشان عادت کنند، با رفتار دیگری از جانب او روبه‌رو می‌شوند که کاملاً متفاوت با قبل، در دوره میانی است. در این مرحله، نوجوان پیش از آنکه والدین را به مبارزه بطلبد، آنان را نادیده می‌گیرد و احتمالاً بیشتر از گذشته، به همسال‌هایش متکی می‌شود و زمان بیشتری را بیرون از خانه می‌گذراند. در دوره میان‌سالی نوجوانی، در ارتباط‌های فامیلی، شغلی و اجتماعی، تجربه‌های فراوانی به دست می‌آید و فرازونشیب‌های بسیار در مناسبات اجتماعی ظاهر می‌شود، جایگاه فرد در میان خودهای دیگر مشخص می‌شود و آدمی اگر از سلامت روانی برخوردار باشد، به این پختگی می‌رسد که: «زندگی کن و بگذار دیگران نیز زندگی کنند». این دوره میانی، مسیری طولانی و دارای پیچ‌وخم‌های فراوان است که در آن، چرخ زندگی و مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و نیز الزامات تاریخی، نوجوان را به این سو و آن سو می‌کشاند.

سرانجام در اواخر دوره نوجوانی به نظر می‌رسد تا حدودی، آرامش به خانواده بازگردد، و نه تنها نوجوان از والدین خود بیشتر اطاعت کند، بلکه دوباره به بسیاری از ارزش‌ها و نظرات آنان روی آورد.

کودک دیروز در دوران نوجوانی، به تدریج به صورت پسر یا دختری بزرگ‌تر درمی‌آید و دامنه روابط اجتماعی وی گسترش می‌یابد. به دنبال گسترش روابط اجتماعی، ویژگی‌هایی در نوجوان آشکار می‌شود که وی را از یک سو، از دوره کودکی و از سوی دیگر، از دوره بزرگسالی متمایز می‌کند. این ویژگی‌ها در انس و الفت یافتن با دیگران یا نفرت و انزجار از ایشان آشکار می‌شوند که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت:

انس و الفت

ویژگی‌های این بخش عبارت‌اند از:

میل به جنس مخالف: این گرایش به صورت پنهانی آغاز می‌شود و سپس به شکل رابطه عاطفی بدون ارتباط جنسی (عشق افلاطونی) نمود می‌یابد؛ پس از آن تغییر می‌کند و به زندگی واقعی نزدیک می‌شود؛

اعتماد به نفس و اثبات خود: نوجوان سلطه خانواده را سبک می‌شمارد و برای خود، شخصیت و مقامی را تصور می‌کند و می‌کوشد در سخن گفتن درباره خود، تحصیلات، اطلاعات و عشق‌هایش افراط کند؛

اطاعت از همگان: نوجوان از رفتارها، منش‌ها، روش‌ها و توصیه‌های همسالانش پیروی می‌کند و بدین ترتیب از خانواده‌اش می‌بُرد، آزاد می‌شود و به گروه همسالان می‌پیوندد؛

بینش اجتماعی: نوجوان در این دوره می‌تواند ارتباط‌های موجود میان خود و دیگران را دریابد و آثار تعامل خود با مردم را مشاهده کند. بنابراین با کمال بصیرت و توانایی به اعماق رفتار نفوذ، و میان خود و مردم، سازگاری برقرار می‌کند؛

گسترش دایره سازگاری اجتماعی: افق‌های زندگی اجتماعی نوجوان به توالی مراحل رشد دگرگون می‌شوند و او از دور یا نزدیک با افراد گوناگون تماس می‌گیرد و بدین ترتیب، دایره فعالیت اجتماعی خود را توسعه می‌دهد.

نفرت: نوجوان از طریق ایجاد نفرت میان خود و برخی افراد می‌کوشد خود را از دیگران ممتاز کند و شخصیتش را محفوظ نگاه دارد. ویژگی‌های این بخش عبارت‌اند از:

سرکشی: نوجوان پس از آزاد شدن از سلطه خانواده و دست یافتن به احساس استقلال، گاهی در این آزادی زیاده‌روی می‌کند و سرکش می‌شود؛

تمسخر: در این مرحله، ایمان نوجوان به آرمان‌های خانواده سست می‌شود و او آن آرمان‌ها را استهزا می‌کند؛ ولی پس از آنکه به تدریج رشد کرد و به کمال رسید، به واقعیت نزدیک می‌شود و از آسمان خیال به عرصه زندگی روزانه فرود می‌آید؛

تعصب: در این دوران، تعصب نوجوان درباره عقاید گروه همسالان و نیز افکار و روش‌های دوستانش افزایش می‌یابد و سپس در پی نزدیک شدن به مرحله کمال، از تندی و شدت این تعصب کاسته می‌شود. نوجوان در رفتار متعصبانه از عوامل زیادی مانند ارتباط با خدا، نوع فرهنگ حاکم بر محیطش، آداب و رسوم دینی که به آن ایمان دارد و طبقه اجتماعی‌ای که خود عضو آن است، اثر می‌پذیرد؛

رقابت: نوجوان برای حفظ مقام و منزلت خود در بازی، تحصیل و فعالیت‌هایش، با همسالان خود رقابت می‌کند و افراط در رقابت، وی را از رسیدن به معیارهای درست برای نضج بازمی‌دارد. [۴۱]

نوجوان که خواهان استقلال و همکاری است، در رسیدن به استقلال، با نوعی تضاد و کشمکش درونی مواجه می‌شود. وی از سویی می‌خواهد مستقل زندگی کند و از سوی دیگر، برای برآوردن نیازهایش، وابستگی به خانواده را ضروری می‌داند. این مسئله مهم به نوع رفتار خانواده‌ها با نوجوانان باز می‌گردد. خانواده‌ای که از آغاز، به تدریج کودک را به مستقل زیستن عادت می‌دهد، از میزان کشمکش و تضاد درونی او در دوران نوجوانی به مقدار قابل توجهی می‌کاهد. [۴۲]

نوجوان علاوه بر مسئله بلوغ، بر اثر تعارض‌ها و تقاضاهای اجتماعی، دچار ناراحتی و سرگردانی می‌شود؛ از این رو به دنبال آن است که بداند کیست و در چه جایگاهی در جامعه قرار گرفته است. به همین جهت، در مقایسه با احساسی که نوجوان از خود دارد، می‌خواهد بداند از نگاه دیگران، چگونه به نظر می‌رسد. [۴۳]

همان‌گونه که می‌دانیم، مشهورترین دیدگاه درباره رشد اجتماعی، نظریه اریکسون است. وی رشد آدمی را شامل هشت مرحله دانسته است و براساس نظریه او، پنجمین مرحله رشد اجتماعی، «احساس هویت در برابر سردرگمی نقش» [۴۴] نام دارد. این مرحله، آغاز دوره نوجوانی است که در آن، تغییرات گسترده‌ای در رشد بیولوژیک و روانی اجتماعی نوجوان صورت می‌گیرد و به همین علت، وی بیشتر دچار احساس سرگشتگی، گیجی و به هم خوردن تعادل و هم‌بستگی درونی می‌شود.

تحولات صورت گرفته در ترشحات هورمونی نوجوانان در این مرحله، باعث می‌شود نیروهای جنسی و تخیل درباره آنها دیگر جنبه‌های شخصیتی‌شان را تحت‌الشعاع قرار دهد. [۴۵]

اریکسون معتقد است هویت شخصی هر فرد از وقتی پرسش‌های اساسی و کنجکاوی‌های زیاد درباره خود مطرح می‌شود، گسترش می‌یابد. طی این بحران هویت، نوجوانان می‌کوشند خود، مهارت‌هایشان و نقش‌های مناسب برای ادامه زندگی‌شان را کشف کنند. ناتوانی در حل بحران هویت با نبود هویت پایدار، بزهکاری یا مشکل در حفظ روابط شخصی صمیمانه در زندگی بعدی رابطه دارد. براساس نظر اریکسون، در پی تحکیم احساس هویت، فرد آماده است تا با چالش‌های صمیمیت در برابر انزوا، یعنی مرحله ششم رشد روبه‌رو شود. اگر پیوندهای صمیمی شکل بگیرند، احساس اساسی صمیمیت با دیگران به وجود می‌آید. [۴۶]

بر پایه نظریه اریکسون، در سنین نوجوانی، فرد از هویت خویش آگاه می‌شود و خود با وحدت بزرگ‌تری از گذشته در ارتباط با گروه، شغل، جنس، فرهنگ و مذهب در نوجوانی شکل می‌گیرد. تعارض روانی در این دوره، مربوط به شکل‌گیری احساس هویت و پراکندگی اجزای گوناگون آن است که وظیفه حیاتی آن، حل این تعارض است تا درنهایت، فرد بتواند هویتی واحد و منسجم را برای خویش ایجاد کند.

نوجوان برخلاف دوره کودکی، پرسش‌هایی می‌پرسد تا پاسخ‌هایی از بزرگ‌ترها بگیرد؛ مانند اینکه «جای من در هستی کجاست؟» و «از زندگی خود چه می‌خواهم؟» نوجوان در ابتدای دوران بلوغ، به‌درستی نمی‌داند کیست و از زندگی چه می‌خواهد؛ اما برای اینکه بتواند به وحدت هویت خویش دست یابد، به زمان نیاز دارد و این زمان، فاصله‌ای میان آغاز بلوغ تا شروع زندگی شغلی و پایان تحصیلات و یا هنگام ازدواج و آغاز زندگی خانوادگی است.

نوجوان در این دوره به‌نسبت طولانی، شکل‌های گوناگونی را تجربه می‌کند. گاهی همانند قهرمان افسانه‌ها می‌شود، گاهی ورزش‌کاران بزرگ را الگو قرار می‌دهد و گاهی ممکن است دوست یا معلم خود را نمونه مطلوب بداند. این همانندسازی‌ها دیگر جنبه نمادین ندارند، بلکه نوجوان در کارهایش جدی است؛ گرچه در اجرای نقش‌ها حالت افراطی داشته باشد. او در چهار حوزه هویت خود را به دست می‌آورد: هویت مذهبی، هویت سیاسی، هویت شغلی و هویت جنسی.

بسیاری از نوجوانان پیش از کسب هویت موفق، سردرگمی یا زودرسی [۴۷] را برمی‌گزینند یا هویت مبهم [۴۸] را تجربه می‌کنند و برخی با هویت منفی یا متضاد در مقابل والدین و فشارهای اجتماعی، واکنش نشان می‌دهند. [۴۹]

«خود»، در شکل‌گیری هویت، ممکن است ناموفق از کار درآید، به پراکندگی هویت دچار شود یا به ناسازگاری اجتماعی گرفتار آید و هویتی منفی به دست آورد یا حتی درگیر تعارض میان ارزش‌های کهن و ارزش‌های جدید شود، نتواند تعادلی برای خود به وجود آورد و به خیال‌پردازی، تنهایی و گذشته‌گرایی یا نوگرایی افراطی دچار شود.

در فرآیند تشکیل هویت به ویژه در آغاز آن، نوجوان ارزش‌های والدین را نیز نفی می‌کند و اگر والدین صبر و تحمل خود را از دست دهند و او را زیر فشار شدید نظرها و باورها بگذارند، ممکن است مشکلات بیشتری بروز کند. گرچه این اختلاف بین نوجوان و والدین را به معنای تعارض نسل‌ها تعبیر کرده‌اند، چنین دشمنی موهومی بین نسل‌ها وجود ندارد و اگر واکنشی عاقلانه و صبورانه در مقابل این تعارض‌ها نشان داده شود، به سود رشد نوجوان و شکل‌گیری درست هویت اوست. [۵۰]

رشد سریع جسمی در جهات گوناگون باعث می‌شود یک حس سرگردانی در ارتباط با هویت خود در نوجوانان ایجاد شود؛ به گونه‌ای که به زحمت می‌توانند خودشان را بشناسند. شاید به همین جهت، آنان وقت زیادی را در مقابل آینه می‌گذرانند و به ظاهر خود، زیاد توجه می‌کنند. بنابراین مشکل موجود در این مرحله، خطر آشفتگی نقش در قلمرو هویت‌یابی، به ویژه در زمینه جنسی و شغلی است و اگر قادر به رویارویی با سردرگمی نقش نباشند، هویت منفی را برای خود برمی‌گزینند که به صورت خطرناک‌ترین و نامطلوب‌ترین اعمال به فرد عرضه شده است؛ ولی اگر بتوانند خود را بشناسند، احساس هویت لازم را به دست می‌آورند و در نتیجه، نشانه‌های رشد شخصیت در آنان نمایان می‌شود.

وقتی نوجوان تصور می‌کند دیگران درباره وی چه نظری دارند، دو تصور تحریف‌شده در ارتباط بین خود و دیگران برایش به وجود می‌آید:

تصور نخست، مخاطبان خیالی [۵۱] نامیده می‌شود و براساس آن، نوجوان خیال می‌کند کانون توجه همه قرار گرفته است و همه، عملکرد او را زیر نظر دارند. در نتیجه، به شدت، خودآگاه می‌شود و برای تمرکز بر خود می‌کوشد و از هیچ تلاشی برای اجتناب از شرمندگی فروگذار نمی‌کند. به همین دلیل، ساعات فراوانی را برای واری کردن تمام جزئیات ظاهرشده صرف می‌کند. البته اظهارات انتقادآمیز والدین یا معلمان، ممکن است باعث سرافکنندگی نوجوان شود.

دومین تحریف شناختی، افسانه شخصی [۵۲] است. از آنجا که نوجوانان، خیلی مطمئن‌اند دیگران رفتارها و حالاتشان را مشاهده و به آنها توجه می‌کنند، عقیده کاذبی را درباره خودشان پرورش می‌دهند و به همین جهت، خود را افرادی استثنایی و بی‌نظیر می‌دانند و تصور می‌کنند قله‌های سربلندی را فتح کرده‌اند و در عین حال، به دلیل احساس درک نشدن از جانب دیگران، غرق در ناامیدی‌اند. [۵۳] مثلاً ممکن است نوجوانی برای پیشرفت اقتصادی خود، برنامه ایدئالی طراحی کند که با استقبال سرد والدینش روبه‌رو شود؛ بدین صورت که آنها بگویند این طرح، عملی نیست و با وضعیت فعلی مطابقت ندارد. در این صورت، این نوجوان ضمن ناامید شدن از اجرای این برنامه، ممکن است به صورتی نامناسب با پدر و مادرش رفتار کند. رفتارهای رشدی مهم نوجوان در این دوره عبارت‌اند از:

به دست آوردن پذیرش آرام‌بخش از رشد سریع بدنی خود؛

مطمئن و خوش حال بودن در روابط اجتماعی تازه با همسالان خویش؛

به دست آوردن استقلال از والدین و اداره خود بدون از دست دادن محبت و احترام متقابل؛

طرح‌ریزی و آماده شدن برای وضع اقتصادی و اجتماعی مستقل؛

به دست آوردن اطمینان از اینکه می‌تواند نقش‌های خود را بشناسد و به‌خوبی ایفا کند؛

ساختن نظامی از ارزش‌هایی که نوجوان از صمیم قلب، آنها را پذیرفته و در برابر آنها تسلیم شده است. [۵۴]

در این مبحث:

ا. از مهم‌ترین نکته‌هایی که والدین در این مرحله باید به آن توجه کنند، انتقاد از فرزندان در مقابل دیگران است؛ به ویژه آنکه انتقاد، نابجا باشد.

ب. وظیفه والدین در این مرحله درباره پوشش و وضع ظاهری فرزندان، جهت‌دهی و هدایت است و آنان به هیچ وجه نباید سلیقه‌های خود را به آنان تحمیل کنند؛ به‌خصوص اگر فاصله سنی بین والدین و فرزندان، زیاد باشد.

ج. از آنجا که نوجوانان در این مرحله از همسالان الگو می‌گیرند، والدین باید به صورت غیرمستقیم به فرزندان خود کمک و آنها را راهنمایی کنند تا دوستان خوبی برگزینند (آشنا کردن فرزندان با محیط و مراکز فرهنگی مانند مساجد و کتابخانه‌ها از مصادیق کمک‌های غیرمستقیم است).

د. با توجه به حساسیت نوجوانان به والدین خود، باید کنترل رفتار و برنامه آنان از راه دور و به شکل غیرمستقیم صورت گیرد.

ه. پر کردن اوقات فراغت نوجوانان و شرکت دادن آنان در فعالیت‌های بزرگسالان، از دیگر وظایف والدین و مربیان در این مرحله است و والدین باید آنان را با مسائل بلوغ جنسی آشنا کنند.

نوجوان و محیط

تأثیر محیط و جامعه بر تربیت نوجوانان از جمله مسائلی است که به آن توجه شده است و از مصادیق بارز آن، خانواده و همسالان‌اند که در اینجا هر یک از آنها را توضیح می‌دهیم.

ا. خانواده

والدین در تعیین هویت نوجوانان، نقشی مهم ایفا می‌کنند و رفتارها، عملکردها و راهنمایی‌هایشان می‌تواند نوجوانان را از لغزش‌های آینده نجات دهد؛ گرچه این نقش نسبت به دوره کودکی، قدری کاهش می‌یابد. [۵۵] والدینی که دارای ارزش‌های والایی‌اند و در زندگی به آنها عمل می‌کنند، غالباً فرزندان‌شان نیز در مواجهه با ضوابط و رفتار تعارض‌برانگیز، همان ارزش‌های

والا را خواهند داشت. برعکس، والدینی که احساس مسئولیت نمی‌کنند و زندگی‌شان را بر مبنای الگوی سهل‌گیر می‌گذرانند، بی‌شک ارزش‌ها و فلسفه خویش از زندگی را به فرزندانشان القا می‌کنند. [۵۶] از این‌رو چگونگی تعامل والدین با فرزندان، با رشد اجتماعی نوجوان ارتباط دارد. خانواده مقتدری که با نوجوان، روابط متعادل دارد و در آن، هر یک از والدین، نقش خود را خوب و درست ایفا می‌کند، الگویی مطلوب برای نوجوان است، برخلاف خانواده گسسته که در آن، رشد عاطفی و اجتماعی نوجوان، مختل می‌شود. [۵۷]

والدینی که به صورتی واقع‌گرایانه با فرزندان نوجوان خود رفتار می‌کنند، سبب می‌شوند فرزندان بتوانند احساس خود را به راحتی بیان کنند، از والدینشان راهنمایی بخواهند و تمایل داشته باشند به جای شنیدن سخنرانی یا انتقاد، با آنان مشورت کنند. برقراری رابطه نزدیک با این‌گونه والدین، بهترین محافظ برای مقابله با فشارها و مشکلاتی است که تقریباً همه نوجوانان، آنها را تجربه می‌کنند.

ممکن است نوجوانان در زمینه آداب اجتماع، خیلی بهتر از آن چیزی رفتار کنند که افراد بزرگ‌سال فکر می‌کنند. بیشتر آنان اصول والدین و بزرگ‌سالان مورد احترام را می‌پذیرند و اگرچه مطمئناً گاه انحراف از این استانداردها اتفاق می‌افتد، درنهایت، بیشتر نوجوانان در دوران بزرگ‌سالی، شبیه والدینشان می‌شوند. [۵۸]

جدول ۵۲ [۵۹]

انتظارات نوجوان را از بزرگ‌سالانی که در نظر او و در زندگی‌اش اهمیت دارند، می‌توان بدین شرح بیان کرد:

محرم اسرار بودن؛

مورد اعتماد بودن؛

آزادی در تصمیم‌گیری؛

توجه و علاقه مداوم والدین؛

همخوانی در رفتار والدین؛

تشویق.

ب. همسالان

ارتباط فرد با دیگران از بدو تولد شروع می‌شود؛ اما به علت بروز تحولات خاص در دوران نوجوانی، رابطه نوجوان با همسالانش اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا نوجوانی، دوران تجربه و آزمودن نقش‌ها، رفتارها و ارزش‌های گوناگون برای رسیدن به دوران بزرگسالی است. [۶۰] به همین دلیل، از نیازهای اساسی نوجوان، داشتن دوست همسال خود است و باید او را در انتخاب دوست یاری داد. همسالان به حدی بر نوجوان اثر می‌گذارند که او همرنگ آنان می‌شود و حتی از لباس، رفتار و کلام آنان تقلید می‌کند.

در دوران نوجوانی، افراد بیشتر همسال‌محورند تا خانواده‌محور. دوستان همسال در پی ورود به زندگی نوجوان، نقش جدید و عمده‌ای ایفا می‌کنند. نوجوان از طریق همسالان خود یاد می‌گیرد با اشخاص دیگر کنار بیاید و به عنوان عضوی از گروه پذیرفته شود. [۶۱]

همان‌گونه که گفتیم، نوجوان احساس می‌کند دیگران به ویژه همسالان، شاهد رفتارها، احساسات و اندیشه‌هایش‌اند، و او مایل است بداند دیگران درباره‌اش چه می‌اندیشند. بنابراین ارزش‌یابی دیگران به ویژه همسالان، آغاز حرکت نوجوان به سوی روابط متقابل پیشرفته اجتماعی است. بنابراین نخستین گام در مسیر شکل‌گیری مناسبات اجتماعی در دوران بزرگسالی، وابستگی فرد به گروهی از دوستان هم‌جنس در آستانه بلوغ است. این ارتباط گروهی، تجربه‌های اولیه درباره طبیعت روابط اجتماعی نزدیک را برای دوران بزرگسالی فراهم می‌کند و دوستی‌های بعدی فرد، بر پایه تجارب ناشی از همین ارتباط اولیه بنا می‌شوند. [۶۲]

نوجوانان به سبب داشتن قلب‌های حساس و دل‌های پرشور، غالباً به گونه‌ای افراطی عمل می‌کنند. دوستی‌های آنان جنبه جذب و شور به خود می‌گیرد و معیار و مبنای دوستی‌ها در بیشتر موارد، عواطف است و پایه‌های منطقی و ارزشی، کمتر به کار می‌آیند. [۶۳]

ج. دوستی‌های افراطی

نوجوان، زمانی با دوستان هم‌سن و هم‌جنس خود، دوستی برقرار می‌کند و گاهی به جهت حمایت از کودکان، با آنان نیز دوستی ایجاد می‌شود. گاهی نیز بین نوجوان و فرد بزرگ‌تر از وی، دوستی برقرار می‌شود که در این صورت، شخص بزرگ‌تر از طریق برخورداری از جاذبه‌های اجتماعی می‌تواند اعتماد نوجوان را به خود جلب کند و در برخی موارد، رابطه‌ای تنگاتنگ شکل گیرد. در این گونه دوستی‌ها که منزه بودن دوست بزرگ‌تر، از مسائل ضروری در آن است، در ابتدا رابطه دوستانه، پاک و بی‌شائبه است، ولی پس از گذشت مدتی، امکان آلوده شدن به مسائل دیگر وجود دارد و آن، زمانی است که علاقه به اوج برسد و هر دو نفر در حالت سرگردانی قرار گیرند؛ به گونه‌ای که جدایی از یکدیگر حتی به مدتی کوتاه، بسیار سخت و تلخ خواهد بود. این‌گونه گرایش‌های افراطی توأم با احساسات، بیشتر در نوجوانان دختر دیده می‌شود. [۶۴] علل بروز این گونه دوستی‌های افراطی را می‌توان بدین شرح بیان کرد: مجرد بودن فرد بزرگ‌تر، خلأ عاطفی ایجادشده از سوی والدین، طبیعت دوران بلوغ، شخصیت‌زدگی، عشق به زیبایی و توجه بیش از حد به نوجوان. [۶۵]

دوستی‌های دوره نوجوانی، باعث احساس راحتی نوجوان می‌شود و نوعی پشتیبانی در موقعیت‌های نامطمئن و اضطراب‌آور به شمار می‌آید. درعین‌حال، این دوستی‌ها مدت زیادی دوام نمی‌آورند؛ زیرا پیچیدگی‌ها و تحولات مداومی که پیوسته، هم در خود زندگی هم در حیات روانی فرد به وجود می‌آیند، دوستی‌های جدید و ارتباطات تازه را اقتضا می‌کنند؛ از این‌رو زندگی بیش از آنکه مناسبات اجتماعی آدمی را تثبیت کند، تجدید مناسبات او را همراه دارد. [۶۶]

د. آثار دوستی با همسالان

برقراری دوستی با همسالان در دوره نوجوانی، اثرات مثبتی دارد که در اینجا چند مورد از آنها را بیان می‌کنیم:

اول. جای‌گزینی برای حمایت خانواده: نوجوانان به جهت دستیابی به استقلال از والدین خود، به حمایت شدن از سوی همسالان خود نیاز دارند.

دوم. منزلت اجتماعی: عضویت در گروه همسالان، به نوجوانان منزلت اجتماعی می‌بخشد؛ تا جایی که عضو نبودن، ممکن است سبب بروز احساس حقارت در آنان شود.

سوم. فراهم کردن فرصت‌هایی برای همانندسازی: وقتی والدین نمی‌توانند الگوهای مفیدی برای نوجوانان باشند، همسالان، الگوهای رفتاری مهمی برای آنان به شمار می‌روند. [۶۷]

به بیان مختصر، نوجوان برای فرار از تنهایی، به برقراری ارتباط با گروه همسالان نیاز دارد و براساس همین احساس تعلق به گروه، بیشترین فعالیت را انجام می‌دهد. هم‌بستگی گروهی در این مرحله، قوی‌تر از دیگر مراحل زندگی است. [۶۸] همچنین براساس منابع اسلامی، افرادی از سوی دیگران پذیرفته می‌شوند که انعطاف‌پذیر، همراهی‌کننده، باوقار، خوش‌رو، خوش‌رفتار و باوفا باشند و دوستان خود را درک کنند؛ به گونه‌ای که هرچه برای خود می‌خواهند، برای دوستانشان هم بخواهند. [۶۹]

چگونگی رشد شخصیت و خلق‌وخوی نوجوان، عاملی مهم در چگونگی یادگیری اجتماعی و شرکت کردن در فعالیت‌های گوناگون اجتماعی است. رشد اجتماعی سالم نوجوان، مستلزم رشد طبیعی شخصیت وی و فراگیری مهارت‌های اجتماعی شدن است. نمونه‌هایی از رفتارهای اجتماعی نوجوانان بدین شرح‌اند:

اول. شخصیت درون‌گرا: رفتارهای اجتماعی در میان گروهی کوچک از دوستان نزدیک، آسان‌تر است.

دوم. شخصیت برون‌گرا: نقش اجتماعی خود در گروه‌های اجتماعی گوناگون را به راحتی ایفا کنند.

ه. افراط در درون‌گرایی به عنوان رفتاری مرضی

نوجوانان به قدری جذب گروه دوستان خود می‌شوند که قادر نیستند به فردیتی رشد یافته و مستقل دست یابند و مسائل خود را به تنهایی حل کنند. مصداق دیگری از افراط در درون‌گرایی، شرکت نکردن در فعالیت‌های اجتماعی است و این‌گونه افراد در وضعیت‌های گوناگون اجتماعی مانند رفتار شغلی که لازمه زندگی بزرگ‌سالی است، دچار مشکل خواهند شد.

و. افراط در برون‌گرایی به عنوان رفتاری مرضی

از آشکارترین نمونه‌های مرضی در رفتار اجتماعی نوجوانان، عضویت آنان در دسته‌های ضداجتماعی مانند هیپیگری، پانکیسم، گروه‌های ارتجاعی، باندهای دزدی و خراب‌کاری و منحرفان جنسی است که مقدمات آن در اوایل دوران نوجوانی و زمان فاصله گرفتن از خانواده فراهم می‌آید و در بقیه سال‌های نوجوانی و جوانی ادامه می‌یابد و در دوران بزرگ‌سالی نیز شکل پیشرفته و خطرناک‌تری به خود می‌گیرد. [۷۰]

جدول ۵۳

برای تقویت رابطه دوستی، باید به نکات زیر توجه کرد:

نوجوان به آرا و افکار دیگران احترام بگذارد؛

خود، فردی فروتن باشد؛

در دوستی، افراط و تفریط نکند؛ [۷۱]

راست‌گو باشد و به عهد خود وفا کند؛ [۷۲]

با دوستانش خوش‌رو باشد و حسن خلق را سرمشق خود قرار دهد. [۷۳]

بعد اخلاقی

همان‌گونه که در درس سوم گفتیم، اهمیت رشد اخلاقی و توجه روان‌شناسان به آن، بیشتر از این جهت است که اخلاق در روابط اجتماعی انسان، از مجموعه کوچک خانواده تا جوامع بزرگ‌تر، نقش اساسی دارد. رشد اخلاقی، هر نوع صفت پسندیده‌ای مانند کمک به دیگران را دربر می‌گیرد که فرد را به سعادت و کمال [۷۴] نزدیک می‌کند. در مقابل، هر عمل نامطلوبی مانند دزدی، سبب دوری فرد از سعادت می‌شود.

در کمتر دوره‌ای به اندازه دوران نوجوانی، ارزش‌ها و استانداردهای اخلاقی برای انسان مطرح می‌شود. توانایی‌های شناختی فزاینده نوجوانان، بیشتر آنان را به مسائل و ارزش‌های اخلاقی متوجه می‌کند و آنها راه‌های پیچیده‌تری برای کنار آمدن با

آن مسائل می‌یابند. [۷۵] نوجوانی، دوره‌ای از زندگی انسان را شامل می‌شود که مخصوصاً برای مطرح کردن پرسش‌ها درباره ارزش‌ها و اصول اخلاقی، مساعد است. مثل رشد اخلاقی نوجوانان، همچون کودکانی است که با توانایی حرف زدن متولد می‌شوند؛ ولی اگر کسی حرف زدن را به آنها یاد ندهد، آنان حرف نخواهند زد. حس اخلاقی را خانواده ظاهر می‌کند، معلمان سرمشق می‌دهند و اجتماع تغذیه می‌کند. بدین ترتیب، نخستین احساسات اخلاقی شکل می‌گیرد. [۷۶]

رشد ارزش‌ها و باورهای اخلاقی، پدیده بسیار پیچیده‌ای است و باید به جوانب گوناگون شناختی، عاطفی، رفتاری و فرهنگی اجتماعی آن توجه کرد و مشکلات اخلاقی نوجوانان و درمان آنان را نیز نباید کار ساده‌ای دانست. در بیشتر نوجوانانی که به درمانگر ارجاع داده می‌شوند، بخشی از مشکلات به اختلال در رشد ارزش‌ها و باورهای اخلاقی بازمی‌گردد. [۷۷]

بعضی نوجوانان حتی اگر میلی هم نداشته باشند، تا حدی از اصول اخلاقی پیروی می‌کنند، بعضی دیگر به سادگی در برابر وسوسه یا فشار گروهی برای درگیر شدن در رفتار ضداجتماعی و نامعقول، تسلیم می‌شوند، برخی دیگر نیز فقط از ترس تنبیه بیرونی، رفتارشان را کنترل می‌کنند نه به دلیل استانداردهای درونی. اینکه استانداردهای اخلاقی، درونی می‌شوند و رفتار را هدایت می‌کنند، به ماهیت روابط والدین و فرزند بستگی دارد. فرزندان والدین پرعطوفت که روش‌های انضباطی آنان در وهله نخست براساس استدلال، توضیح دادن قواعد و استانداردهای والدین است، از لحاظ اخلاقی، رشدیافته به شمار می‌روند؛ زیرا استانداردهای اخلاقی را درونی می‌کنند. [۷۸]

پیچیدگی و دشواری شکل‌گیری نظام ارزشی و معنوی جدید، موجب می‌شود بیشتر نوجوانان به بازنگری‌ای سطحی و آسان اکتفا کنند؛ گرچه اقلیتی نیز به سطوح عالی‌تری از حیات معنوی و ارزشی دست می‌یابند. اصلاح و تعمیق این نظام ارزشی و اخلاقی در دوران میان‌سالی و پختگی نیز ادامه می‌یابد و هر فردی در محدوده ظرفیت‌ها و وضعیت محیط خویش، به سطحی معین از رشدیافتگی می‌رسد.

چگونگی رشد معنوی در دوره‌های گوناگون زندگی را می‌توان در جدول زیر نشان داد:

جدول ۵۴. رشد معنوی و اخلاقی در دوره‌های گوناگون زندگی [۷۹]

دوره پیش از نوجوانی	پذیرش باورها و ارزش‌های خانواده و مدرسه
دوره نوجوانی	آغاز نوجوانی
	تردید در باورها و ارزش‌های خانواده، مدرسه و جامعه
میان نوجوانی	توجه به دیگر نظام‌های اعتقادی و ارزشی،
	بحث و مشاجره درباره باورها و ارزش‌ها (جدایی تدارکات)

تجربه کردن ارزش‌ها و باورها	پایان نوجوانی
(ورود مجدد در مناسبات اجتماعی)	دستیابی به باورها و ارزش‌های پذیرفته خود
دوره جوانی	تثبیت ارزش‌ها و باورهای شخصی و دفاع عملی از حقانیت آنها
دوره میان‌سالی	باور کردن، عمل کردن و انتقال نظام اعتقادی و ارزشی
دوره پختگی	روشن‌بینی در کمالات معنوی و انسجام ارزش‌های انسانی
دوره پیری	ارزش‌یابی نهایی باورها و ارزش‌ها

۱. دیدگاه‌های کلبرگ [۸۰] و دبس [۸۱]

براساس نظریه لورنس کلبرگ، دوران نوجوانی، در مرحله چهارم از سطح عرفی از بعد اخلاقی قرار دارد. در این مرحله، فرد از اخلاق خودمداری به دیگرمداری یا دیگرپیرو [۸۲] پیشرفت می‌کند. اخلاق براساس قانون و نظم استوار است و فرد در این دوره، قوانین اجتماعی را می‌پذیرد و از عیب‌جویی و انتقاد از قانون می‌پرهیزد. رفتار درست در این مرحله، عبارت است از انجام دادن وظیفه‌ای که اجتماع بر عهده فرد گذاشته است. [۸۳] بنابراین اطاعت از قوانین، احترام گذاشتن به افراد معتبر و انجام دادن وظایف، برای حفظ نظم اجتماعی صورت می‌گیرد. [۸۴]

دبس رشد اخلاقی را به سه مرحله متفاوت بدین شرح تقسیم کرده است:

أ. مرحله اخلاق بسته: در اینجا منظور، اخلاق مبتنی بر دستورها، مقررات و قوانینی است که از جانب دیگران وضع شده‌اند و نوجوان از آنها اطاعت می‌کند.

ب. اخلاق باز: در این بخش، مقرراتی مدنظر است که به صورت فردی بروز می‌کنند و جنبه تمایل شخصی دارند. این‌گونه اخلاق، صورت مخالفت با ارزش‌های خانوادگی و محیطی را به خود می‌گیرد و نوجوان پیوسته به سوی حیات شخصی‌تر و خصوصی‌تر می‌رود و می‌خواهد آزاد باشد تا بتواند به میل خود رفتار کند. اخلاق شخصی به نوعی اخلاق احساساتی نیز هست. وقتی به تدریج فرد به اواخر دوره نوجوانی و آستانه دوران جوانی می‌رسد، میل به زندگی پاک‌تر، سخاوتمندانه‌تر و بی‌غرض‌تر در وی پیدا می‌شود و او به صورتی پرشور، خوبی‌ها و زیبایی‌ها را تحسین و تمجید می‌کند.

ج. اخلاق ارزش‌ها: پس از گذراندن دو مرحله پیش، در مرحله سوم، فداکاری، یک‌رنگی و پاک‌دلی و نیز رحم و شفقت نمود می‌یابد و این حالات اهمیت و ارزش پیدا می‌کنند و نوجوان، انسان‌هایی را که آینه کمالات اخلاقی، فرهنگی و دینی‌اند، سرمشق خویش قرار می‌دهد و به دعوت آنان گوش می‌کند. [۸۵]

نکته‌ای که نباید از آن غافل باشیم، پژوهش‌های کلبرگ و دیگر صاحب‌نظران درباره رشد اخلاقی براساس فرهنگ خاص خود آنان است؛ درحالی‌که رشد اخلاقی در فرهنگ‌های متفاوت، معانی گوناگونی دارد و دارای تفاوت اساسی با یکدیگر است؛ از این رو نمی‌توان سطح رشد اخلاقی نوجوانان و دیگر اقدار جامعه را که فرهنگ‌های متفاوتی دارند، به‌درستی سنجید؛ به ویژه از آن جهت که آموزه‌های دینی در رشد اخلاقی، نقشی مهم دارد.

۲. رشد مذهبی

در دوران نوجوانی، رشد افکار مذهبی و علاقه به فضیلت‌های دینی، به بالاترین حد خود می‌رسد؛ تا حدی که گاهی نوجوان به ریاضت کشیدن، شب‌زنده‌داری، انجام دادن عبادات بسیار، راز و نیاز کردن با خدا و گریه‌های شبانه هنگام نماز گرایش می‌یابد. همچنین گاه از طریق ترک لذایذ دنیایی، در روح خود، صمیمیت و صفا به وجود می‌آورد.

از طرفی، گاهی پیدایش شک‌های مذهبی در همین دوران آغاز می‌شود؛ مانند شک در اعتقادات والدین، تعلیمات دینی، حقانیت پیامبران، و سرانجام، شک به خدا. نوجوان دوست دارد با استفاده از دلایل عقلی، این اعتقادات را بپذیرد یا رد کند و گاهی به دلیل مراجعه نکردن به فرد صالح یا کج‌رو، این شک در اندیشه نوجوان تثبیت می‌شود. عوامل ایجاد شک و تثبیت آن، عبارت‌اند از:

تعصبات عده‌ای از اطرافیان و اصرار بر قبولاندن تعصبات نادرست به نوجوان؛

تفهیم نشدن تعلیمات دینی به صورت صحیح در مدارس؛

زده شدن برچسب بی‌دینی و... به نوجوان از جانب اطرافیان پس از آنکه نوجوان در اعتقادات تردید می‌کند. [۸۶]

۳. عوامل مؤثر بر رشد اخلاقی

رشد اخلاقی نوجوانان از عوامل متعددی اثر می‌پذیرد که مهم‌ترین آنها بدین شرح‌اند:

أ. شیوه‌های فرزندپروری والدین

درک اصول اخلاقی در دوران نوجوانی از طریق فرزندپروری به صورت صمیمانه و بحث کردن درباره مسائل اخلاقی پرورش می‌یابد. نوجوانانی که از نظر رشد اخلاقی، بسیار پیشرفته‌اند، والدینی دارند که با دقت تمام به سخنان آنان گوش می‌کنند، پرسش‌های روشنگرانه می‌پرسند و از استدلال در سطح عالی استفاده می‌کنند.

ب. تعامل همسالان

به طور کلی، تعامل بین همسالان که یکدیگر را با دیدگاه‌های متفاوت مواجه می‌سازند - درک اخلاقی را تقویت می‌کند. وقتی نوجوانان با یکدیگر مذاکره و سازش می‌کنند، درمی‌یابند زندگی اجتماعی را می‌توان به جای روابط آمرانه و تحکم‌آمیز، بر پایه همکاری بین دو فرد هم‌سنگ و هم‌تراز بنا کرد.

ج. فرهنگ

در فرهنگ‌هایی که افراد جوان از سنین اولیه در نهادهای جامعه خود مشارکت می‌کنند، رشد اخلاقی جوانان از نوع پیشرفته است. [۸۷]

چکیده

در این درس با مطالب ذیل آشنا شدیم:

۱. در دوره نوجوانی، وجود طوفان‌های بلاتکلیفی، اضطراب، تعارض و سرکشی، اجتناب‌ناپذیر است و به همین جهت، نوجوانی، مشکل‌ترین دوره برای فرد نوجوان و پرتنهاب‌ترین زمان برای والدین اوست.

۲. در دوران نوجوانی، دامنه روابط اجتماعی فرد گسترش می‌یابد و ویژگی‌هایی در او نمایان می‌شوند که وی را از دوره کودکی و بزرگ‌سالی متمایز می‌کنند. این ویژگی‌ها در انس و الفت با دیگران، مانند میل به جنس مخالف و اطاعت از همگنان یا نفرت از دیگران مانند سرکشی، رقابت با افراد و تمسخر ایشان نمود می‌یابند.

۳. براساس نظریه اریکسون، نوجوان در مرحله پنجم از رشد اجتماعی، به نام احساس هویت در برابر سردرگمی نقش قرار دارد. در این مرحله، تغییرات گسترده‌ای در رشد بیولوژیک و روانی اجتماعی فرد صورت می‌گیرد و به همین علت، وی بیشتر احساس سرگشتگی، گیجی و نداشتن تعادل و هم‌بستگی درونی می‌کند.

۴. نوجوانان در چهار حوزه مذهبی، سیاسی، شغلی و جنسی، هویت خود را به دست می‌آورند. بسیاری از آنان پیش از کسب هویت موفق، سردرگمی یا زودرسی را برمی‌گزینند یا هویت مبهم را تجربه می‌کنند و برخی با هویت منفی یا متضاد در مقابل والدین و فشارهای اجتماعی، واکنش نشان می‌دهند.

۵. برخی رفتارهای رشدی مهم نوجوان در این دوره عبارت‌اند از: به دست آوردن پذیرش آرامش‌بخش درباره رشد سریع بدنی خود، مطمئن و خوش‌حال بودن در روابط اجتماعی تازه با همسالان خویش، به دست آوردن استقلال از والدین و اداره خود بدون از دست دادن محبت و احترام متقابل، به دست آوردن اطمینان از اینکه نوجوان، خود می‌تواند نقش‌های خویش را بشناسد و آنها را به‌خوبی ایفا کند.

۶. والدین در تعیین هویت نوجوانان، نقش مهمی ایفا می‌کنند و می‌توانند آنها را از لغزش‌هایی که ممکن است در آینده صورت گیرند، نجات دهند. خویش‌داری و احساس ارزشمندی نوجوان، از نگرش‌های اعضای خانواده به او نشئت می‌گیرد.

۷. اگر والدین، دارای معیارها و ارزش‌های والایی باشند و در زندگی به آنها عمل کنند، غالباً فرزندان‌شان نیز در مواجهه با ضوابط و رفتارهای تعارض‌برانگیز، دارای همان ارزش‌های والا خواهند بود؛ از این‌رو نوع خانواده با رشد اجتماعی نوجوان هم‌بستگی دارد.

۸. در طول دوره نوجوانی، افراد، بیشتر دوست‌محورند تا خانواده‌محور. دوستان در پی ورود به زندگی نوجوان، نقش جدید و عمده‌ای ایفا می‌کنند و دوستی به نوجوانان درس باارزش بودن می‌دهد.

۹. علل بروز دوستی‌های افراطی در نوجوانان عبارت‌اند از: مجرد بودن فرد بزرگ‌تر، خلأ عاطفی ایجادشده از سوی والدین، طبیعت دوران بلوغ، شخصیت‌زدگی، عشق به زیبایی و توجه بیش از حد به نوجوان.

۱۰. در کمتر دوره‌ای به اندازه دوران نوجوانی، ارزش‌ها و استانداردهای اخلاقی برای انسان مطرح می‌شود. توانایی‌های شناختی فزاینده نوجوانان، بیشتر آنان را به مسائل و ارزش‌های اخلاقی متوجه می‌کند و نوجوانان راه‌های پیچیده‌تری را برای کنار آمدن با آن مسائل پیدا می‌کنند.

۱۱. تربیت خانوادگی، فرهنگ، همسالان و تحصیلات، از جمله عوامل محیطی‌ای‌اند که بر تغییر رشد اخلاقی اثر می‌گذارند.

12

دوره نوجوانی (۳)

بعد عاطفی

از بخش‌های مهم از وجود انسان، بعد عاطفی اوست. زندگی بدون عواطف، از نوعی تیره، مکانیکی و بی‌رنگ خواهد بود. از سوی دیگر، سلامت روانی و شناختی شخص، به سلامت عاطفی او بستگی دارد؛ زیرا نظر شخص درباره خودش، دیگران، اوضاع اجتماعی و زندگی به طور کلی از چگونگی رشد و تکامل عواطف وی اثر می‌پذیرد. به بیان دیگر، داورهای هر فرد

درباره خودش، دیگران و مسائل اجتماعی، به کیفیت عواطف او بستگی دارد و شخصی که از رشد سالم هیجانی و عاطفی بهره‌مند نباشد، هرگز واقع‌بین، نیک‌اندیش، درست‌کردار و در نتیجه، مفید و مؤثر در پیشرفت جامعه نخواهد بود.

همراه با تغییرات جسمانی در نوجوان، دگرگونی‌هایی در احساسات و عواطف، تمایلات و خواسته‌ها و تصورات و تخیلات او به وجود می‌آید که در واقع، بخش اصلی از ویژگی‌های دوران نوجوانی را تشکیل می‌دهد. این تغییرات، توازن دوران کودکی را بر هم می‌زند و احتمال بروز اختلالات رفتاری در این دوره را افزایش می‌دهد. انتقال موفقیت‌آمیز از دوره کودکی به دوره نوجوانی که به بروز تغییر در مفهوم «خویشتن» نیازی اساسی دارد، چندان آسان نیست و بدون کمک اطرافیان و به‌خصوص والدین آگاه، موفقیت‌آمیز نخواهد بود.

در این دوره که رشد عاطفی، میدان وسیع‌تری برای عمل می‌یابد، حساسیت‌ها، به خود گرفتن‌ها و زودرنجی‌ها بیش از هر دوره دیگر، بر شخصیت نوجوان اثر می‌گذارند.

بلوغ، خود سبب افزایش فاصله عاطفی بین نوجوان و والدین می‌شود و به تدریج، استقلال بیشتری را برای او همراه می‌آورد. ایجاد فاصله میان نوجوان با خانواده، با کاهش این فاصله با دوستان نیز همراه است. البته فرآیند این تحول در میان نوجوانان، گوناگون، و بین پسران و دختران نیز متفاوت است.

نوجوان دوستانی را انتخاب می‌کند که از نظر علایق، ارزش‌ها، باورها و نگرش‌ها همانند او باشند؛ زیرا چنین افرادی از او حمایت بیشتری می‌کنند و از نظر رفتار و سرگرمی‌های اوقات فراغت و نیز نگرش به مدرسه و پیشرفت تحصیلی با وی همانندی دارند. معیار اصلی برای انتخاب دوست در دوره نوجوانی، صمیمیت و وفاداری است و بر پایه همین صمیمیت و گفت‌وگوهای خصوصی با این دوستان، نوجوان می‌تواند خود را بشناسد و هویت خویش را کشف کند.

رشد عاطفی از چند جهت اهمیت ویژه دارد:

نخست، تغییراتی که با بلوغ روی می‌دهد، نقش مهمی در کنترل هیجان‌های شدید ایفا می‌کند؛

دوم، تغییرات شناختی، نوجوان را قادر می‌سازد درباره احساسات خود و آنچه در نظر دارد فکر کند؛

سوم، نقش‌های اجتماعی تازه بر نوجوان فشار می‌آورد تا با موقعیت‌های جدیدی که ناکامی، ترس، شعف و دیگر تجربیات هیجانی را در پی دارند مقابله کند؛

چهارم، نوجوان احساس آگاهی روزافزونی در زمینه احساساتش نسبت به خود، دیگران و احساسات دیگران نسبت به خود تجربه می‌کند.

بر این اساس و با توجه به نیاز مبرم نوجوان به تأمل و تفکر و نیز درونی شدن احساسات وی، لازم است فرصت‌های کافی برای خلوت کردن با خود و اندیشیدن در برخی ساعات، در اختیارش قرار گیرد و والدین و مربیان، آگاهانه و ناآگاهانه، خلوت مورد نیاز او را بر هم نزنند تا نیاز طبیعی او را برآورند و اعتماد وی به خودش را سلب نکنند. تنهایی برای فکر کردن و تمرکز اندیشه، فرصتی ارزشمند برای نوجوانان است؛ زیرا این موقعیت به صورت متعادل می‌تواند آثار مثبتی برای نوجوان داشته باشد.

با توجه به سرکش بودن عواطف نوجوان و نیاز به کنترل و نظارت از جانب بزرگ‌ترها، این نظارت نباید به صورت سخت‌گیرانه و بدون توجه به نیازها و وضعیت نوجوان صورت گیرد و از حد اعتدال خارج شود.

بیشتر نوجوانان در مقایسه با دوران کودکی خود، کمتر خوش‌حال‌اند و بیشتر اوقات، عصبانی می‌شوند. از آنان انتظار می‌رود افزایش فشار روحی ناشی از بلوغ را تحمل کنند و ارتباطات اجتماعی و مسئولیت بیشتری داشته باشند. ناراحتی و خشم نوجوان که به صورت افراط در دادوبیداد کردن یا کشمکش بین گریه کردن و ناسزا گفتن نمود می‌یابد، نیازمند راهنمایی و مراقبت از سوی بزرگ‌سالان است. برای برخی افراد، هیجان‌ها ممکن است افراطی، بیمارگونه و مخرب باشند و تفکیک نوجوانان بهنجار از نوجوانان دارای اختلال آسیب‌شناختی، بسیار دشوار است.

۱. عوامل مؤثر بر هیجان‌های نوجوانان

به طور کلی، هیجان‌های نوجوان از لحاظ محرک‌ها و پاسخ‌ها از عوامل زیادی متأثر می‌شوند که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

تغییرات فیزیکی و فیزیولوژیک مانند ترشحات غده‌های درون‌ریز و تغییر ظاهری بدن؛

معاشرت جنسی؛

روابط خانوادگی، و تعارض با خانواده و دوستان؛

ارزش‌ها و معیارهای اجتماعی؛

احساسات دینی؛

ناکامی و احساس بی‌کفایتی؛

انتظارات اجتماعی؛

افت تحصیلی؛

عواطف و هیجان‌های نوجوان به صورت‌های گوناگون بدین شرح نمود می‌یابند:

أ. هیجان محبت: این هیجان در نوجوان، سبب گسترش ارتباط وی می‌شود. در دوران نوجوانی، از یک سو، فرد مایل است به دیگران ابراز محبت کند و از سوی دیگر، به محبت دیگران نیاز دارد. در این دوره، عشق و محبت به جنس مخالف آغاز می‌شود.

ب. هیجان ترس: این هیجان در نوجوان، بسته به عوامل ایجادکننده آن، به ترس‌های مدرسه‌ای، بهداشتی، خانوادگی، اقتصادی و مالی، اخلاقی، جنسی و ترس از روابط اجتماعی تقسیم می‌شود. ترس در این مرحله به شکل‌های اضطراب و آشفتگی، کم‌رویی، پریشانی، افسردگی و دل‌شکستگی ظاهر می‌شود.

ج. هیجان خشم: در صورت تحقق نیافتن خواسته‌های نوجوان، خشم وی برانگیخته می‌شود و پاسخ‌های خشم صورت‌های حرکتی مانند با ناراحتی از خانه خارج شدن، و لفظی مانند به اشیا یا اشخاص دشنام دادن، به خود می‌گیرند و گاهی در چهره او یا سرزنش خود در پنهان و آشکار ظاهر می‌شوند.

اگرچه نوجوانی، دوره‌ای سخت برای اشخاص شمرده می‌شود و آنها در این دوران، ناامیدی، پریشانی، تنهایی و تردید را تجربه می‌کنند، عمدتاً با این‌گونه احساسات خود مقابله می‌کنند و می‌کوشند موقعیت‌های ایجادکننده این حالت‌ها را تصحیح کنند. درنهایت، بیشتر نوجوانان، هویت بزرگ‌سالی واقع‌گرا را کسب می‌کنند، نقش‌های اجتماعی را می‌پذیرند، مجموعه‌ای از اهداف پذیرفتنی را برای خود برمی‌گزینند و روابطی نزدیک با اعضای خانواده و دوستان خود برقرار می‌کنند. این مسئله سبب می‌شود بهداشت و سلامت روانی نوجوانان از نفوذ تهدیدها در امان بماند.

۲. مشکلات و اختلالات نوجوانان

مجموعه تغییرات جسمی و روانی دوران بلوغ، نوجوانان را در معرض برخی خطرات و گاهی لغزش‌های مهم و خطرناک قرار می‌دهد. از طریق شناخت این مشکلات و خطرات، و نحوه رفتار درست در برابر آنها می‌توان این مرحله پرآشوب از زندگی را با موفقیت طی کرد.

پسران و دختران مشکلات مربوط به سازگاری خود را در اواسط نوجوانی، تا حدی متفاوت بیان می‌کنند. پسران معمولاً اضطراب و نگرانی خود را به صورت سرکشی و نافرمانی نشان می‌دهند، درحالی‌که دختران، به احتمال زیاد، از طریق کناره‌گیری از اجتماع، شکایت‌های جسمانی یا احساس تنش، مشکلات خود را درونی می‌کنند. به طور کلی، دختران نوجوان در مقایسه با پسران نوجوان، ترس‌ها و مشکلات زندگی را بیشتر گزارش می‌دهند و بیشتر درباره روابطشان با دیگران نگران‌اند، درحالی‌که نگرانی پسران، بیشتر در زمینه‌های تکالیف، انتخاب شغل و پول است. همچنین در این دوران، محرک‌های تنش‌زای رایجی

وجود دارند که نوجوان را با مشکلات و اختلالاتی روبه‌رو می‌کنند. این محرک‌ها شامل محرک‌های تنش‌زای هنجاری و محرک‌های تنش‌زای غیرهنجاری می‌شوند. در جدول زیر، برخی از دو نوع محرک نشان داده شده است:

جدول ۵۵. محرک‌های تنش‌زای هنجاری و غیر هنجاری

محرک‌های تنش‌زای غیرهنجاری	محرک‌های تنش‌زای هنجاری
مرگ دوستان یا اعضای خانواده	تکالیف مدرسه و آزمون‌ها
بیماری خود یا اعضای خانواده	روابط تیره با والدین و همسالان
ناتوانی جسمی	تلاش برای یافتن دانشگاه خوب یا شغل مناسب
فقر	ناایمنی درباره ظاهر و اندام خود
تبعیض نژادی	تغییر مدرسه یا محل سکونت
خشونت قومی یا خانوادگی	اشتغال ذهنی درباره مرگ و مسائلی همچون بی‌خانمان شدن
طلاق یا جدایی والدین	اشتغال ذهنی درباره آینده

درباره طبقه‌بندی مشکلات و اختلالات نوجوانان، دیدگاه‌ها و تقسیم‌بندی‌های گوناگونی وجود دارد و در مجموع می‌توان این اختلالات و مشکلات را به چند دسته بدین شرح تقسیم کرد:

اختلال‌ها و مشکلات جسمانی مانند بیماری‌ها و اختلال در تغذیه؛

اختلال‌ها و مشکلات روانی عاطفی مانند افسردگی، پرخاشگری، ترس، اضطراب، سردرگمی و زودرنجی؛

اختلال‌ها و مشکلات اخلاقی- رفتاری مانند اختلال در روابط خانواده، همسالان و مدرسه و نیز بزهکاری؛

مشکلات تحصیلی مانند ناتوانی در یادگیری، ترک تحصیل و افت تحصیلی؛

مشکلات جنسی و انحرافات مانند دیگرآزاری و خودارضایی؛

مشکلات سیاسی مانند طرف‌داری افراطی یا مخالفت بیش از اندازه، و عضویت یا عضو نبودن در گروه سیاسی؛

اعتیاد.

در این درس با توجه به محدودیت‌های موجود، برخی از این اختلال‌ها و مشکلات را توضیح می‌دهیم.

أ. اختلال‌ها و مشکلات جسمانی

در اینجا از میان اختلال‌های جسمی، فقط اختلال در خوردن را توضیح می‌دهیم که خود بر دو نوع بی‌اشتهایی و پراشتهایی عصبی تقسیم می‌شود:

اختلال در خوردن

در دوران نوجوانی، اختلال غذایی، اعم از بی‌اشتهایی یا پراشتهایی، کم نیست. ویژگی‌های این دو اختلال عبارت‌اند از: ترس و سواسی درباره از دست دادن کنترل غذا و مشغولیت ذهنی بیمارگونه درباره ظاهر بدن. در برخی نوجوانان، عادات ناسالم تغذیه‌ای، تهدیدکننده زندگی است؛ بدین شرح که بعضی از آنان اصلاً چیزی نمی‌خورند و در مقابل، برخی آن‌قدر می‌خورند که معده‌شان آسیب می‌بیند. این عادات، شروعی برای بروز اختلالات خوردن‌اند که معمولاً تا اوایل دوران بزرگسالی اصلاح نمی‌شوند. در تمام اختلالات خوردن، مصرف غذا در ارتباط با علایم داخلی گرسنگی نیست و برآورده شدن نیازهای روانی ربحان دارد. فشارهای روحی، اضافه وزن، تغییر کردن شکل بدن هنگام بلوغ، و وجود فضا و فرهنگی که در آن به لاغر بودن خانم‌ها با سواس توجه می‌شود، بروز این اختلال را در پی دارد. همچنین ژنتیک و منش می‌تواند تبیین کند که شخص دچار اختلال می‌شود یا نه. البته وقتی رشد به وضعیتی ثابت برسد، غالب نوجوانان و زنان را به کمک رژیم غذایی اصلاح می‌کنند، مگر عده کمی که به درمان اساسی نیاز دارند.

بی‌اشتهایی عصبی

کمتر نشانه‌ای به اندازه بیماری بی‌اشتهایی عصبی، ناراحت‌کننده است و بیمار را دچار درماندگی می‌کند. راه‌حل ساده برای غلبه بر این مشکل، این است که انسان غذا بخورد تا بهبود یابد و به وزنش اضافه شود؛ ولی وقتی فردی دچار بی‌اشتهایی عصبی می‌شود، به نظر می‌رسد کنترلی مافوق انسانی بر غذا خوردن او وجود دارد و هر قدر بیشتر به او اصرار کنند غذا بخورد، او بیشتر مقاومت می‌کند. بی‌اشتهایی عصبی با بروز اختلال در تصور ذهنی نوجوان از اندام خود، همراه است. او حتی در صورت لاغری مفرط، خود را چاق تصور می‌کند و هرچند بدنش از نظر دیگران لاغر و زشت باشد، خود او احساس می‌کند خیلی چاق است. عواملی برای بی‌اشتهایی عصبی وجود دارد که یکی از آنها نگرانی از افزایش اندازه بدن است؛ بدین صورت که فرد می‌ترسد مبادا به دنبال خوردن غذا، به وزنش اضافه شود و بنابراین شخص به بی‌اشتهایی عصبی مبتلا می‌شود.

بیشتر نوجوانانی که دچار بی‌اشتهایی عصبی می‌شوند، دست‌کم، ناخودآگاه احساس می‌کنند به آنان اجازه داده نمی‌شود عهده‌دار زندگی خود باشند و نتوانسته‌اند برای خود هویتی بیابند. شاید این واکنش به صورت نیازی و سواس‌آمیز به کنترل همه جوانب زندگی به‌خصوص کنترل بدن خود ظاهر شود.

ملاک‌های تشخیصی و ویژگی‌های روانی بی‌اشتهایی عصبی عبارت‌اند از:

خودداری از نگهداری وزنی که بالاتر از کمترین وزن طبیعی متناسب با سن و قد است؛

بروز اختلال مهم در تصویر ذهنی از بدن؛

تحریف نگرش درباره غذا که به صورت‌های گوناگون بدین شرح نمود می‌یابد: نفی حالت لاغری، شیفتگی ظاهری برای از دست دادن وزن و خوش‌حالی شدید از رد کردن غذا؛

ناتوانی در تمیز گرسنگی از دیگر حالت‌های بدنی یا هیجانی؛

نبود بیماری جسمی یا روانی برای توجیه کاهش وزن.

پراشتهایی عصبی [۴۱]

اختلال دیگری که خویشاوند بی‌اشتهایی عصبی شمرده می‌شود، پراشتهایی عصبی است که اختلالی غذایی همراه با ابتلای مکرر به پرخوری و مصرف مقادیر فوق‌العاده زیاد از مواد غذایی تا حد پس آوردن آنهاست. [۴۲] ملاک‌های پرخوری عصبی عبارت‌اند از:

وقوع مکرر دوره‌هایی از پرخوری (مصرف شتاب‌زده مقادیر زیادی از غذا در مدتی کمتر از دو ساعت)؛

ترس افراد مبتلا از اینکه نتوانند در دوره‌های پرخوری، معضل پرخوری را متوقف کنند؛

استفراغ عمدی و استفاده منظم از داروهای مسهل؛

وقوع دو دوره پرخوری در هفته و به مدت سه ماه. [۴۳]

مبتلایان به این اختلال با وجود تلاش برای کمتر خوردن، هرگز موفق نمی‌شوند خود را کنترل کنند؛ چون همیشه دچار احساس گرسنگی مفرط‌اند [۴۴] و افرادی که دچار این اختلال می‌شوند، بی‌اختیار در خوردن و آشامیدن زیاده‌روی می‌کنند. [۴۵]

پراشتهایی عصبی در بیشتر موارد، پس از رژیم لاغری شدید یا شوک هیجانی شروع می‌شود. فرد می‌کوشد از طریق استفراغ عمدی یا خوردن داروهای ملین، از شر غذایی که خورده است خلاص شود و بدین صورت، احساس گناه در وجود خود را از بین ببرد. [۴۶] این بیماری با مصرف حجم بیشتر غذا، احساس گناه شدیدتر، افسردگی و ناراحتی بیشتر، و اقدامات غیرمعمول برای کاهش دادن این مشکلات همراه است و این اقدامات، فشار عاطفی در پی دارد. تشدید این بیماری، با افزایش وزن و

چاقی همراه است و فرد گاهی برای کاهش ناراحتی‌های خود، با دوستانش تماس می‌گیرد و با آنها درباره رژیم غذایی و ناکارآمدی آن صحبت می‌کند. [۴۷]

با توجه به علایمی که درباره پراشتهایی عصبی بیان شد، درمی‌یابیم پرخوری عصبی با پرخوری تفاوت دارد و پرخوری ممکن است ناشی از اختلالات فیزیولوژیک مانند عملکرد نادرست غدد باشد.

ب. اختلال‌ها و مشکلات عاطفی

این بخش، خود شامل مواردی بدین شرح است:

اول. افسردگی

بروز نوسان‌های عاطفی، از ویژگی‌های بارز دوران نوجوانی است. وقتی زندگی به نوجوان سخت می‌گیرد یا او را ناامید می‌کند، وی بلافاصله با شادی وداع می‌کند و زانوی غم به بغل می‌گیرد و تغییرات شدید رفتاری، بی‌حوصلگی و ناامیدی در او مشاهده می‌شود. [۴۸] فعالیت چنین نوجوانی کاهش می‌یابد و او به صورتی سرد و خیره به محیط اطراف خویش می‌نگرد، احساس خستگی می‌کند و در موارد شدید میل دارد خود را از بین ببرد و اعمال منفی و نیز بی‌توجهی به خوراک، خواب و بهداشت فردی از او سر می‌زند. [۴۹] پژوهش‌ها نشان می‌دهند افسردگی در دختران، بیش از پسران است. [۵۰]

مجموع این حالت‌ها همان بیماری افسردگی است که درباره آن، تعریف‌هایی ذکر کرده‌اند. بنابراین افسردگی، نوعی اختلال است که بر کیفیت خلق شخص به صورتی عمیق اثر می‌گذارد و نحوه ادراک او درباره خویش و محیطش را دگرگون می‌کند. [۵۱] مدت افسردگی در دوران نوجوانی، کوتاه است. این مشکل در پی مشاهده حقایق، و خراب شدن رؤیایها و تصورات در فرد ایجاد می‌شود و پس از مدت کوتاهی به تدریج از بین می‌رود؛ گرچه بیماری افسردگی، ناشی از پیچیدگی‌های خاص روانی شخص است. [۵۲]

افسردگی غالباً علت مشکلات دیگر (مانند بی‌اشتهایی عصبی، پراشتهایی عصبی و اعتیاد. یا همراه با آنهاست. تشخیص دادن این مشکل در نوجوانان، نسبتاً دشوار است و بیشتر نوجوانان افت‌وخیزهای خلقی زیادی دارند که به ویژه در آغاز دوران نوجوانی مشاهده می‌شود. [۵۳]

درباره افسردگی نوجوانان، علایمی ذکر کرده‌اند که برخی از آنها مانند خستگی، کوفتگی و اختلال در خواب، مربوط به بدن‌اند و برخی نیز از نوع عاطفی‌اند، مانند گریه و زاری، ترس، تندخویی، تحریک‌پذیری و ناامیدی. [۵۴] این علایم را می‌توان در فهرست زیر خلاصه کرد، و به طور کلی، هر نوجوانی دست‌کم پنج مورد از علایم زیر را داشته باشد، به بیماری افسردگی مبتلا شده است:

احساس غم، خستگی، تنهایی و کاهش انرژی حیاتی؛

احساس گناه و بی‌ارزش بودن همراه با احساس بی‌کفایتی؛

خُلُق افسرده؛

کاهش قابل توجه علاقه به تمام فعالیت‌ها و لذت بردن از زندگی به کمترین میزان ممکن؛

ایجاد تغییر در الگوهای غذا خوردن و خوابیدن؛

ابتلا به بیماری‌های جسمانی؛

ضعف در عملکرد تحصیلی؛

کاهش اعتماد به نفس؛

خوددرمانی با الکل و مواد مخدر؛

دشواری در تمرکز و تصمیم‌گیری، و کاهش توانایی در فکر کردن؛

تشدید افکار مربوط به مرگ و خودکشی. [۵۵]

همچنین عواملی برای افسردگی در دوران نوجوانی وجود دارد که برخی از آنها بدین شرح‌اند:

عوامل وراثتی: وجود افراد افسرده در میان اعضای خانواده، زمینه را برای پیدایش افسردگی در نوجوان فراهم می‌کند.

عوامل جسمی و زیستی: عملکرد نامنظم غده هیپوفیز، غدد فوق‌کلیوی و غده تیروئید، در افسردگی نوجوان نقشی مهم دارد. [۵۶] تغییرات سریع بدنی در اوایل نوجوانی به دلیل تغییر سطح ترشحات هورمونی، سبب بروز تغییراتی در خُلُق و احساسات نوجوان می‌شود. گرچه عوامل هورمونی و ژنتیکی در ایجاد افسردگی نقش دارند، تأثیر آنها در مقایسه با عوامل دیگر، بسیار کمتر است. [۵۷]

عوامل اجتماعی روانی: از جمله این عوامل، موارد ذیل را می‌توان نام برد: ناتوانی در ایجاد ارتباط با دیگران، از دست دادن فرد یا شیء مورد علاقه، نگرانی‌های اقتصادی برای نوجوانی که شغلش را از دست داده و همچنین نگرانی‌های تحصیلی برای فردی که در درس خواندن شکست خورده یا با مشکلاتی مواجه شده است. [۵۸]

خطاهای شناختی: تفکرات، نگرش‌ها، شناخت و تفسیر فرد از محرک‌های محیطی به عنوان خطاهای شناختی در زمینه‌های ذهنی و اجتماعی و نیز خصوصیات جسمانی می‌تواند زمینه‌ساز پیدایش افسردگی در نوجوانان باشد. داشتن آرزوهای تخیلی و انتظارات غیرمنطقی از ارزیابی‌های خود، از جمله موارد خطاهای شناختی به شمار می‌آید. [۵۹]

علایم افسردگی در نوجوانان را نباید نادیده گرفت و فراموش کرد. این بیماری اگر زود تشخیص داده شود، قابل درمان است [۶۰] و نوجوان افسرده به تکیه‌گاهی قوی از بزرگسالان و همسالان نیاز دارد تا به مهلک‌ترین پیامد افسردگی، یعنی خودکشی، گرفتار نشود. [۶۱]

دوم. پرخاشگری

نخستین سال‌های نوجوانی، دیوانگی طبیعی خوانده می‌شود، و این نخستین تظاهرات ناسازگاری عاطفی احساسی، هم برای نوجوان هم برای اطرافیان، دشوار است. [۶۲] از مشهورترین ویژگی‌های نوجوانان از نظر والدین در این دوران، رفتارهای پرخاشگرانه آنان است. شیوع پرخاشگری در میان نوجوانان، موجب نگرانی بسیاری از خانواده‌ها و مربیان می‌شود و گسترش روزافزون آن در شکل‌های گوناگون، بر زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها اثرهای منفی می‌گذارد و آرامش آنان را تهدید می‌کند.

بیشتر شورش و پرخاشگری طبیعی نوجوان، از نیاز او به متفاوت بودن از والدین و برخورداری از هویتی مستقل سرچشمه می‌گیرد. وی در ابتدا در تلاش خود در این مقوله زیاده‌روی می‌کند و در نتیجه، ممکن است به صورت اغراق‌آمیزی از دیگران متفاوت به نظر برسد. در این حالت، خود نوجوان نیز راحت نیست. وی به دلیل پیروی از خواسته خود و بلکه برای شورش در برابر والدینش تصمیم می‌گیرد و عمل می‌کند. [۶۳] عوامل پرخاشگری در نوجوانان را می‌توان بر سه دسته بدین شرح تقسیم کرد:

أ. عوامل زیست‌شناختی: افزایش تستوسترون در خون، موجب بروز پرخاشگری می‌شود و کاهش سروتونین نیز تغییرات بدخُلقی را در پی دارد و بر بروز رفتارهای هیجانی از جمله پرخاشگری اثر می‌گذارد.

ب. عوامل فرهنگی، اجتماعی و محیطی: [۶۴] خانواده، فقر، تأثیر وسایل ارتباط جمعی، تبعیض از سوی والدین و دیگران همچون معلم و دوستان، و شکست خوردن در فعالیت‌ها از مصادیق عوامل فرهنگی و اجتماعی‌اند که سبب بروز پرخاشگری در نوجوان می‌شوند.

ج. عوامل روان‌شناختی: از عوامل مهم و در واقع، منبع پرخاشگری و خشونت، نیاز شخصی به قدرت است. بسیاری از پسران و دختران جوان احساس می‌کنند در بسیاری از مسائل زندگی، تحت فشار و تحمیل قرار دارند. وقتی والدین این افراد سلطه‌گر و خشن، معلمان آنان بی‌اعتنا، و همسالانشان پرخاشگر باشند، تنها وسیله‌ای که برای این گروه از نوجوانان به منظور دفاع از

خود و احساس برخورداری از قدرت شخصی باقی می‌ماند، خشونت و پرخاشگری است. در واقع، آنها با استفاده از خشونت، قدرت‌نمایی می‌کنند. [۶۵]

ج. اختلال‌های اخلاقی

از مهم‌ترین اختلال‌های اخلاقی در دوران نوجوانی، بزهکاری و انحراف نوجوانان است که از دیرباز در جامعه بشری، مورد توجه متفکران بوده است. هم‌زمان با گسترش دامنه نیازمندی‌ها، محرومیت‌های ناشی از نبود امکان برآورده شدن خواسته‌ها و نیازهای زندگی، موجب گسترش شدید و دامنه‌دار فساد، عصیان، تبهکاری، سرگردانی، دزدی، انحرافات جنسی و دیگر مشکلات در نوجوانان می‌شود. [۶۶]

بزهکاری و رفتارهای مشکل‌زا را می‌توان بر سه دسته بدین شرح تقسیم کرد:

اول. رفتارهای مشکل‌زای خفیف:

نوجوان محدودیت‌ها را از طریق برهم زدن قواعد می‌آزماید؛

هیچ خشونت‌تی علیه افراد یا اموال مشاهده نمی‌شود و در برخی مواقع، فرد رفتارهایی مبتنی بر همکاری و نیز رفتارهای متناسب بدون خشونت نشان می‌دهد.

دوم. رفتارهای مشکل‌زای متوسط:

الگوی نابهنجاری مداوم؛

درگیر شدن در روابط جنسی بی‌بندوبار؛

عملکرد ضعیف در مدرسه؛

مشاجره زیاد با افراد خانواده که با تهدید، جنجال برپا کردن و ناسزا گفتن همراه است؛

گرچه نوجوان به والدین خود پرخاش می‌کند، خشونت بدنی‌ای علیه اعضای خانواده مرتکب نمی‌شود.

سوم. رفتارهای مشکل‌زای شدید:

احتمال آسیب رساندن نوجوان به خود یا اعضای خانواده؛

فرار یا بیرون ماندن از خانه در طول شب؛

مصرف روزانه مواد مخدر؛

درگیری با مراجع قانونی؛

دزدی از اعضای خانواده؛

خشونت بدنی؛

فرار از مدرسه و شکست تحصیلی یا مشکلات رفتاری مهم در مدرسه. [۶۷]

درباره بزهکاری نیز همانند افسردگی، عواملی را طبقه‌بندی کرده‌اند که در اینجا به اختصار آنها را بیان می‌کنیم:

اول. عوامل طبیعی و جغرافیایی: زندگی در مناطق غیرمتعادل، ممکن است زمینه‌ای مساعد برای گرایش فرد به انحراف فراهم آورد، گرچه با تقویت توان جسمانی می‌توان از قدرت طبیعی و تأثیر آن کاست.

دوم. عوامل اجتماعی: میزان تأثیر این عوامل در ایجاد بزهکاری، درخور توجه فراوان است. همان‌گونه که در درس پنجم گفتیم، محیط در رشد و تکامل انسان بسیار مؤثر است. [۶۸]

سوم. عوامل اقتصادی: فقر، از عوامل مهم در ایجاد انواع انحرافات مانند دزدی و انحراف جنسی در نوجوانان است. بیشتر محرومیت‌ها و برآورده نشدن تمایلات که موجب از بین رفتن اطمینان اجتماعی می‌شود، ناشی از فقر است و نمی‌توان آن را نادیده گرفت.

چهارم. عوامل خانوادگی: از دیگر عوامل بسیار مهم در بروز بزهکاری نوجوانان، عوامل خانوادگی است که از جمله آنها می‌توان آسیب‌های زیر را نام برد: خشونت والدین، سن والدین، عقب‌ماندگی خانواده، بی‌سرپرستی اعم از غیبت یا فوت یکی از والدین یا وقوع طلاق در خانواده، انحراف والدین و بی‌سوادی آنان.

پنجم. عوامل روانی: ویژگی‌های شخصیتی موجود در نوجوانان بزهکار، اهمیت عامل روانی را نشان می‌دهد، که از جمله آنها این موارد را می‌توان نام برد: توانایی ابراز وجود در اجتماع، جسارت و بی‌اعتنایی، داشتن احساس دوگانه به شخصیت‌های آمر و مرجع، خشم و آزرده‌گی و احساس تنفر، احساس دشمنی و قادر نبودن به خودبازداری. [۶۹]

۳. شیوه‌های رفتار با نوجوان

با توجه به اهمیت دوره نوجوانی و آثار روانی‌ای که در این دوره بروز می‌کند، اهمیت چگونگی رفتار و تعامل با نوجوان در سیر رشد روانی و تربیت وی آشکار می‌شود. برای دست یافتن به تربیتی صحیح و سازنده باید روشی دقیق و مبتنی بر اصول روان‌شناختی را در پیش گیریم؛ از این رو برای مقابله با هر آسیب، راه‌حلی منطقی وجود دارد که با دوره رشد انسان متناسب

است. برای حل مشکلات نوجوانان، راهکارهایی وجود دارد که بخش عمده آنها مربوط به وظایف والدین و نیز آموزش و پرورش است و بخشی از آنها نیز به خود نوجوان بازمی‌گردد. در اینجا برخی از این اصول را بیان می‌کنیم:

أ. بر مشکلات نوجوان نیفزاییم!

چنان‌که پیش‌تر گفتیم، در دوره بلوغ، تغییرات بدنی و روانی سریع و مهم در فرد روی می‌دهد. کودک آرام و بانشاط دیروز، در این دوران به نوجوانی تبدیل می‌شود که از رشد بدنی، خسته و از بروز علایم جنسی، مضطرب است و به دلیل رشد خاص روانی، ویژگی‌هایی همچون گوشه‌گیری و ناآرامی در او نمایان می‌شوند. نوجوان باید این مشکلات را تحمل کند تا این دوران از زندگی‌اش تمام شود. نخستین وظیفه خانواده و مربیان، توجه به این مشکلات و اضافه نکردن مشکلات جدید به آنها برای نوجوان است. رفتار نادرست با نوجوان، این مشکلات را افزایش می‌دهد.

ب. نوجوان، نیازمندی است که از اظهار نیاز سر باز می‌زند

در دوره‌های نوزادی و نوجوانی، فرد به کمک دیگران نیاز دارد؛ اما دوران نوجوانی، ویژگی دیگری بدین شرح نیز دارد که در آن، نوجوان، برخلاف نوزاد، به دلیل حس استقلال‌طلبی و تشخیص‌جویی، از ابراز نیاز خود به دیگران ابا و به گونه‌ای وانمود می‌کند که گویی به آنها نیازی ندارد؛ حال آنکه نوجوان در عین سر باز زدن از این اعلام نیاز، در موارد زیادی، از مسائل ساده‌ای همچون تغذیه و نظافت تا سرنوشت‌سازترین مسائل زندگی‌اش مانند راهنمایی در انتخاب دوست و شغل آینده، به کمک خانواده و مربیان خود نیازمند است.

ج. نوجوان اندرز مستقیم را بر نمی‌تابد

ویژگی دیگر نوجوان این است که در سایه برخی حالات روحی خاص این دوره، از پذیرش اندرزهای مستقیم ابا دارد و آنها را نوعی دخالت دیگران در سرنوشت خود و محدود شدن قدرتش قلمداد می‌کند. نوجوان مایل است خود تصمیم بگیرد. بنابراین برای اندرزهای دیگران چندان ارزشی قایل نیست، هر چند وضعیت محیطی و فرهنگی، او را به برخی ظاهرسازی‌ها وادارد؛ چنان‌که گویی سخنان بزرگ‌ترها را شنیده و با جان و دل پذیرفته است.

د. نوجوان به راهنمایی نیاز دارد

اصل مهم دیگر در دوره نوجوانی این است که فرد در مسیر انتخاب‌های بعدی خود در زمینه‌های گوناگون و انتخاب‌های دور و نزدیک همچون برگزیدن دوست، مسیر تحصیل، شغل و همسر، به راهنمایی نیاز دارد، هر چند خودش به این نیاز اعتراف نکند.

ه. سعی در حفظ ارتباط با نوجوان

اصل حفظ ارتباط با نوجوان را می‌توان از اساسی‌ترین اصول در تعلیم و تربیت وی به شمار آورد و اهمیت این اصل در دو مسئله اساسی دیده می‌شود. نوجوان به دلیل داشتن حالات خاص روانی به‌خصوص ویژگی‌هایی همچون استقلال‌طلبی (نه به سبب عناد و بد بودن)، چندان مایل به برقراری ارتباط با والدین و مربیان قدیمی خود نیست و این مسئله، زمینه قطع ارتباط را فراهم می‌آورد؛ از این رو لازم است والدین و مربیان برای حفظ ارتباط هر چه بیشتر با نوجوان بکوشند. این موارد می‌توانند به حفظ ارتباط والدین و نوجوان کمک کنند: مسخره نکردن نوجوان، برچسب نزدن به او، عیب‌جویی نکردن از وی، احترام گذاشتن به خلوت نوجوان در حد معقول، پرهیز از تلخ‌زبانی، عجله نکردن در اصلاح رفتار نوجوان، و دادن استقلال و آزادی مناسب به او. [۷۰]

و. مهر و محبت عاقلانه متناسب با سن نوجوانی

عواطف پدر و مادر به کودک در محبتی ریشه دارد که کودک نیز آن را با جان و دل می‌پذیرد. این محبت، پایان‌پذیر نیست، و نوجوانان، جوانان و بزرگسالان نیز همچنان بدان محتاج‌اند؛ اما با گذشت زمان، نوع ابراز آن تغییر می‌کند. محبت‌های نوع کودکانه همچون دست بر سر کشیدن، بوسیدن‌های مکرر و مراقبت‌های مستقیم، از نظر نوجوان، بی‌مزه، تحقیرکننده و گاه مشمئزکننده است. دوران نوجوانی، زمان ابراز محبت عاقلانه است؛ به گونه‌ای که برای نوجوان، نوعی احترام را نیز به دنبال داشته باشد.

ز. پر کردن اوقات فراغت

رؤیازدگی، خیال‌بافی، رشد سریع توانایی جنسی، انزوای طلبی و دوری از بزرگ‌ترها، و تمایل به جذابیت‌های درون‌گروهی، از ویژگی‌هایی‌اند که چگونگی گذراندن اوقات فراغت نوجوانان را تهدید می‌کنند. پر کردن این اوقات، به گونه‌ای که هم خواسته‌های نوجوان را برآورد هم خطرات جسمی و روحی برای او ایجاد نکند، از وظایف والدین و مربیان است.

ح. شرکت دادن نوجوان در فعالیت‌های بزرگسالان

با توجه به خصوصیت نوجوان در تلاش او برای ورود به مرحله جوانی و آشنایی با فرهنگ بزرگسالی، از جمله راه‌های تربیتی متناسب با خلق و خوی نوجوانی، اجازه دادن به نوجوان برای ورود تدریجی به میدان فعالیت‌های بزرگسالان و آزمودن آنهاست.

ط. آشنا کردن نوجوان با مسائل بلوغ جنسی

به طور کلی، بلوغ جنسی، ویژگی دوره نوجوانی و مقدمه‌ای برای آماده شدن نوجوان برای تشکیل دادن خانواده در آینده است. بروز علایم جنسی، حالاتی همچون اضطراب، خجالت و آشفتگی را برای نوجوان همراه دارد. رفتار صحیح با نوجوان در این زمینه اهمیت بسیار دارد و افراط و تفریط در آن، خطرهایی جبران‌ناپذیر خواهد داشت. از سوی دیگر، کوتاهی والدین یا مربیان در آگاهی دادن به نوجوان، سبب می‌شود او از راه‌های نامناسب و گاهی خطرناک، اطلاعات ناقصی دریافت کند.

بنابراین بدون هیچ‌گونه تردیدی، تربیت جنسی، یعنی باخبر کردن به‌موقع نوجوانان از معنا و مفهوم بلوغ و نیز بیان فلسفه فعالیت‌های جنسی، جزء لاینفک وظایف والدین و مربیان است. بی‌شک، سخن گفتن درباره این‌گونه مطالب باید با احتیاط، با استفاده از روش صحیح، احیاناً به‌طور غیرمستقیم و در هر حال، از جانب افراد دارای حسن‌نیت صورت گیرد؛ از این‌رو پدران و مادران و نیز معلمان و مربیان باید تدابیری اتخاذ کنند تا هر دختری پیش از وقوع نخستین عادت ماهیانه، از جانب مادرش و هر پسری پیش از اینکه احتمالی به‌وی دست دهد، از جانب پدر یا فرد رازدار دیگری اطلاعات کافی کسب کند. [۷۱]

۴. وظایف نوجوان

فرد نوجوان نیز با داشتن برنامه صحیح برای گذراندن اوقات فراغت و موفقیت در مسیر زندگی، باید روش‌هایی برای خود داشته باشد که مهم‌ترین موارد آن بدین شرح‌اند:

أ. ورزش: به‌طور کلی، ورزش سبب می‌شود نیروهای اضافی ذخیره‌شده در بدن به‌صورت منطقی و صحیح تخلیه شوند و نوجوان با ادامه دادن ورزش، به وضعیت تعادل روانی مناسب برسد.

ب. مطالعه: سوق دادن نوجوانان به سوی مطالعه صحیح به‌ویژه خواندن شرح احوال بزرگانی که زندگی موفق داشته‌اند، از گرایش یافتن آنان به افسردگی جلوگیری می‌کند.

ج. ارزیابی خود: اگر فاصله بین خود آرمانی و خود واقعی زیاد باشد، نوعی اضطراب در نوجوانان به وجود می‌آید. ارزیابی، سبب کاهش یافتن این فاصله می‌شود.

د. مصاحبت با دیگران: همراهی با صاحب‌نظران و افراد باتجربه، شیوه مطلوبی برای انتقال دادن تجربیات است و از طریق مطرح کردن مشکلات با افراد دیگر، علاوه بر خنثی شدن تأثیر منفی ناشی از هم‌صحبتی با دوستان ناآگاه، حل مشکل نیز تسهیل می‌شود. [۷۲]

چکیده

در این درس با مطالب ذیل آشنا شدیم:

۱. همراه تغییرات جسمانی در نوجوان، دگرگونی‌هایی در احساسات و عواطف، تمایلات و خواسته‌ها و تصورات و تخیلات وی به وجود می‌آید که در نتیجه آنها توازن دوران کودکی بر هم می‌خورد و انتقال موفقیت‌آمیز از کودکی به دوره نوجوانی، بدون کمک اطرافیان، به‌خصوص والدین آگاه، موفقیت‌آمیز نخواهد بود.

۲. با توجه به اینکه در این دوران، بیداری هیجانات، زندگی عاطفی نوجوان را دربر می‌گیرد، وی به‌شدت به دوست داشتن و دوست داشته شدن نیاز دارد.

۳. رشد عاطفی از چند جهت اهمیت ویژه دارد: نخست، نقش مهم تغییرات ناشی از بلوغ در کنترل هیجان‌های شدید؛ دوم، تغییرات شناختی نوجوان را قادر می‌سازد درباره احساسات خود و آنچه در نظر دارد فکر کند؛ سوم، مقابله نقش‌های اجتماعی با موقعیت‌های جدید که ناکامی، ترس، شعف و دیگر تجربیات هیجانی را در پی دارند؛ چهارم، نوجوان احساس آگاهی روزافزونی را در زمینه احساساتش نسبت به خود، دیگران و احساسات دیگران نسبت به خود تجربه می‌کند.

۴. هیجان‌های نوجوان از لحاظ محرک‌ها و پاسخ‌ها از عوامل زیادی اثر می‌پذیرند که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از: معاشرت جنسی، روابط خانوادگی، تعارض با خانواده و دوستان، ارزش‌ها و معیارهای اجتماعی، احساسات دینی، ناکامی و احساس بی‌کفایتی، انتظارات اجتماعی، افت تحصیلی، مسائل شغلی و تعارض با خانواده.

۵. مشکلات و اختلالات نوجوانان را می‌توان به چند دسته بدین شرح تقسیم کرد: اختلال‌ها و مشکلات جسمانی مانند بیماری‌ها و اختلال در تغذیه، اختلال‌ها و مشکلات روانی عاطفی مانند افسردگی و پرخاشگری، اختلال‌ها و مشکلات اخلاقی رفتاری مانند بزهکاری، مشکلات تحصیلی مانند ناتوانی در یادگیری و ترک تحصیل و افت تحصیلی، مشکلات جنسی و انحرافات مانند دیگر آزاری و خودارضایی و اعتیاد.